جغرافیای تاریخی سرزمین‌های اسلامی

HistoryBook.ir

گروه تاریخ

تهیه کننده: دکتر علی خزائلی
رضا

HistoryBook.ir

فهرست مطالب

HistoryBook.ir

HistoryBook.ir

HistoryBook.ir

تذکر:

منبع محوری در تدوین این جزوه نزهه القلوب از حمدالله مستوفی قزوینی تالیف سال ۷۴۰ هجری است. هدف اساسی از تدوین جزوه نشان دادن تحولات جغرافیایی و تقسیمات کشوری ایران در قرون هفتم و هشتم هجری نسبت به دوره های پیشین می باشد. لذا سعی گردیده به منابع جغرافیایی فارسی و مسالک های عربی از قرون چهارم تا دهم هجری و همچنین برخی از متون تاریخی قرون هفتم و هشتم هجری مراجعه گردد.

بعلاوه در جزوه حاضر بیشتر وضعیت عمومی ایالات و شهرهای مرکزی آنها را مورد توجه قرار داده و به شهرها و مناطق کوچک و درجه دوم پرداخته نشده است.

مقدمه

گرچه از لحاظ ریشه شناسی نظرات و عقاید مختلفی در باره واژه ایران بین زبان شناسان وجود دارد، لیکن جمع کثیری بر این باورند که ایرانویج سرزمین آرمانی و مسکن اولیه آریایی ها بوده گه پس از مهاجرت به موطن بعدی آنها اطلاق گردیده است. سرزمین ایران در جنوب غربی قاره آسیا واقع شده و نجد وسیعی است که دو فرورفتگی خلیج فارس و دریای خزر در جنوب و شمال آن قرار گرفته است. شواهد باستان شناسی نشان می دهد که از هزاره پنجم پیش از میلاد حیات مدنی در نجد ایران وجود داشته است. پیش از مهاجرت آریایی ها وقایع نامه های بین النهرینی از طوایف مختلفی چون تاپور ها، آمارد ها، کاسی ها، گوتی ها، لولوبی ها و عیلامی ها در این سرزمین یاد کرده اند. از این میان فقط عیلامیان در نواحی جنوب و جنوب غربی ایران موفق به تاسیس دولتی پایدار و قدرتی فراگیر شده بودند.

با مهاجرت آریایی ها که احتمالا از ابتدای هزاره اول پیش از میلاد صورت گرفته است، چهره این سرزمین به کلی تغییر یافته و در پیامد این مهاجرت بزرگ دولت و امپراطوری وسیع جهانی در ایران به وجود آمد که حوزه اقتدار آن از هند تا دشت های ماورای رود دانوب در اروپا و مصر و سودان در آفریقا می رسید. و به موازات آن واحد فرهنگی و مدنی خاصی به نام ایران شکل گرفت که حاصل اختلاط و ایجاد تفاهم و هماهنگی بین دستاورد های تمدنی دنیای شرق بود.

در طول تاریخ همواره مرزهای فرهنگی و سیاسی ایران ثابت نبوده و بر اثر فرازوفرودهای فرهنگی و ضعف قدرت حکومت های ایرانی دچار تغییر شده است بطوریکه در هنگام قوت مرزهای سیاسی ایران از هند در شرق تا مصر در غرب گسترش می یافت و ملل و اقوام متعددی با نژاد، زبان و مذاهب مختلف تابع آن شده و به نام ان شناخته می شدند. در هنگاو ضعف و فترور سیاسی نیز شهرها و مناطق مرکزی این سرزمین مسخر بیگانگان می شدو اقوام و ملل تابع از آن

جدا می شدند. در این هنگام نه تنها قلمرو ایران محدود می گردید حتی در پاره ای اوقات موجودیت خود را هم به عنوان یک واحدسیاسی مستقل از دست می داد. با این همه از شش قرن پیش از میلاد حوزه جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی مشخصی با نام ایران در تاریخ بشری قابل شناسایی می باشد.

با ظهور ساسانیان و اتخاذ سیاست ملی گرایانه مرزهای ثابتی برای حوزه فرهنگی، سیاسی و مذهبی ایران تاسیس شد. این مرزها منطبق بر مرزهای جغرافیایی و طبیعی فلات ایران بود که در شرق به ماوراالنهر، رشته کوههای هندوکش و دره رود سند، در غرب به رودخانه فرات، در شمال به دریای خزر و دربندهای قفقاز و در جنوب به خلیج فارس و اقیانوس هند محدود می شد. ساسانیان با پیگیری و اعمال سیاست یکسان سازی مذهبی و یکپارچگی فرهنگی در داخل مرزهای یاد شده هویت ملی و موجودیت فرهنگی متمایزی ایجاد کردند.

با فرو پاشی دولت ساسانی و فتح ایران به دست مسلمانان، ایران به بخشی از سرزمین های وسیع اسلامی تبدیل شد و موجودیت سیسی مستقل خود را از دست داد. گرچه ایران به لحاظ فرهنگی توانست هویت خود را حفظ کند اما بلاتردید موجودیت ایران به عنوان یک واحد سیاسی و حتی جغرافیایی از بین رفت. در طول دوران ۶۵۰ ساله حکومت خلافت اسلامی در متون و نوشته های مختلف بندرت به نام ایران برخورد می شود. حتی در متون جغرافیایی نیز نامی از ایران به میان نمی آید و از هرکدام از ایالت ها و بخش های مختلف آن جداگانه و مستقل یاد می شود. حمله مغول و حوادثی که در پی آن در جهان اسلام رخ داد سرآغازی برای دستیابی به استقلال و تجدید حیات هویت ایرانی بود. دستگاه خلافت عباسی از بین رفت و پس از آن امپراطوری وسیع مغول نیز تجزیه شد. حکومت مستقل مغولی که در حوزه آسیای غربی شکل گرفت مرزهای آن تقریبا منطبق با مرزهای طبیعی، فرهنگی و ملی ایران در عهد باستان بود. بدین ترتیب می توان گفت که تشکیل حکومت ایلخانان در ایران یک دورهٔ تحول اساسی در جهت شکل‌گیری هویت جغرافیایی و سیاسی ایران در روزگار بعد از اسلام است. بدون تردید انگاره و طرح نقشه جغرافیایی ایران در

دورهٔ حکومت ایلخانی ترسیم شد. یک مراجعه مقایسه‌ای به متون جغرافیایی قبل و بعد از دورهٔ استیلای مغولان دربارهٔ ایران و حدود جغرافیایی آن به سادگی این مدعا را تأیید می‌کند.

حمدا... مستوفی در نزهه‌القلوب با تأکید و استناد به حدود ایران در روزگار پیش از اسلام به شرح هویت جغرافیایی ایران زمین پرداخته و حدود و طول و عرض آنرا دقیقاً معین نموده است. بنا به گفته او طول و عرض و حدود ایران زمین بدین شرح است:

«... حکیم هرمس ... زمین را به هفت بخش کرده است ... و قسم چهارم که وسط است کشور ایران زمین ... است ... اما طولها و عرضها ... برین موجب: طولش از قونیه روم است ... تا جیحون ... و عرضش از عبادان بصره است ... تا باب‌الابواب تمور قپو ... و اما حدود اقاصیها ایران زمین را حد شرقی ولایت سند و کابل و صغانیان و ماوراالنهر و خوارزم تا حدود سقسین و بلغار است و حد غربی ولایت نیکسار و سیس و شام و حد شمالی ولایت آس و روس و مگیر و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت قپچاق خوانند و الان و فرنگ و فارق میان این ولایت و ایران زمین فلجه اسکندر و بحر خزر است که آنرا بحر جیلان و مازندران نیز گویند و حد جنوبی از بیابان نجد است که به راه مکه است و آن بیابان را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای‌فارس که متصل دریای هند است و پیوسته است و تا ولایت هند می‌رسد.»۳۲

علاوه بر شکل‌گیری هویت جغرافیایی ایران، گویا هویت سیاسی ایران نیز در دورهٔ حکومت ایلخانان به تدریج شکل گرفت. در متون تاریخی این دوره به ایران بعنوان یک واحد سیاسی معین و مشخص اشاره رفته است.

دقیقاً مشخص نیست که اولین بار نام ایران بعنوان یک واحد سیاسی مجزا در اثر کدامیک از نویسندگان ایرانی ایندوره آمده است. بطور حتم تا زمان جوینی هنوز واژهٔ ایران به مفهوم سیاسی بکار برده نشده است. چراکه وی هنگام واگذاری حکومت مناطق مختلف ایران به ارغون آقا در زمان منگوقاآن، نامی از ایران نمی‌برد، بلکه هر ایالتی را بعنوان مملکتی جداگانه نام می‌برد. وی می‌نویسد: «و حکم ممالک خراسان و مازندران و هندوستان و عراق و فارس و کرمان و لور و اران و آذربایجان و گرجستان و موصل و حلب در کف [ارغون] نهاد.»۳۳

برای اولین بار در آثار رشیدالدین به کرات به عنوان ایران، ایرانیان، ایران زمین و ممالک ایران برخورد می‌کنیم. اشاره او به ایران بعنوان یک حوزه جغرافیایی معین است که دارای مرزهای مشخصی است و از لحاظ سیاسی تحت حاکمیت ایلخانان قرار دارد. بطور مثال هنگام بیان فرستاده شدن هلاگوخان به ممالک غرب و ایران می‌نویسد: «منگوقاآن را در خاطر ... مقرر بود که هلاگوخان با لشکر که به وی داده، همواره در ممالک ایران زمین پادشاه و متمکن باشد و این ملک بروی و اوروغ وی بر وجهی که هست مقرر و مسلم بود.»۳۴

و یا در جای دیگر در همین مورد می‌نویسد: «و هلاگوخان را جهت ولایات غربی به ایران زمین و شام و مصر و روم و ارمن معین گردانید.»۳۵

بعد از این در تمامی آثار تاریخی فارسی ایندوره به نام ایران بعنوان واحد سیاسی معین اشاره شده است.۳۶ از اواخر دورهٔ ایلخانی عنوان ممالک محروسه و ممالک محروسه ایران در متون تاریخی بکار رفته است. عنوان ممالک محروسه برای اولین بار در تاریخ گزیده اثر حمدا... مستوفی بکار رفته است. وی ضمن بیان اضافه شده لقب غرور انگیز بهادرخان به نام ابوسعید در سال ۷۱۹ هجری چنین می‌نویسد: «از آن وقت باز منشورات حوائج جهانیان در ممالک محروسه بدین توقیع مزین است.»۳۷

بعد از این در دستور الکاتب اثر محمد نخجوانی بارها به عنوان ممالک محروسهٔ ایران اشاره رفته است.۳۸

نکته قابل توجه این است که علی‌رغم اصرار نویسندگان فارسی نویس در استفادهٔ مکرر از عنوان ایران، در هیچیک از آثار و متون غیر فارسی که در این دوره نوشته شده‌اند، به نام ایران برخورد نمی‌شود. مثلاً ابن‌بطوطه در همه جا از ابوسعید ایلخانی با عنوان پادشاه عراق یاد می‌کند.۳۹

نویسندگان تواریخ فارسی دورهٔ ایلخانی در همه جای آثار خود از ایلخانان بعنوان حاکمان و فرومانروایان ایران زمین یاد کرده‌اند. کاشانی در تاریخ الجاتیو می‌نویسد: «و این پادشاه... که زبدهٔ پادشاهان مغول است و در این عهد پادشاه ایران زمین که بیضه و واسطه اقالیم و خلاصه روی زمین است».۴۰ و یا مستوفی در تاریخ گزیده می‌نویسد: «پادشاهان کارمکار و شهریاران نامدار

مغول که بر ایران حکم کرده‌اند. سیزده تن. مدت ملکشان از سنه تسع و تسعین و خمسمائه تا زمان تألیف این مختصر،[41] رشیدالدین نیز بکرات از ایلخانان بعنوان حاکمان ایران زمین یاد کرده است.۴۲ معمولاً در آثار تاریخی ایندوره حدود ممالک ایلخانان با حدود جغرافیایی ایران منطبق نشان داده شده است. وسعت ممالک ایلخانان بارها در کتابهای تاریخی از «آب آمویه تا حدود مصر» گفته شده است.۴۳

رشیدالدین در جامع‌التواریخ وسعت قلمروی ایران که تحت تابعیت حکومت ایلخانان بود را از کنار آمویه تا منتهای شام و مصر» ۴۴ و در مکاتبات «از سرحد آمویه تا منتهای تخوم روم و جدول دریای سند و اقاصی دیار مصر و حکومت ارمنیه کبری و صغری و دیار ربیعه تا ولایت بالجمان و قلعه اونیک» ذکر می‌کند. ۴۵ کاشانی نیز حدود ممالک تحت و تصرف الجاتیو را اینگونه ذکر می‌کند: «بین‌النهرین از فرات تا جیحون و ما بین‌البحرین از کنار دریای مشرق تا ... دریای مغرب ...» ۴۶ و وصاف نیز حدود ایران زمین را از آب آمویه تا به مصر قریب به هزار فرسنگ می‌داند. ۴۷ در دیگر آثار تاریخی این دوره تقریباً به همین حدود و مواضع اشاره رفته است. بهر حال حوزهٔ اقتدار دولت ایلخانی از طرف نویسندگان ایرانی و دولت‌های بعدی ایران بعنوان حدود سیاسی ایران پذیرفته شده است. بطوریکه صفویان در اختلافات و مبارزات خود با دولت عثمانی مناطقی از قفقاز به خصوص گرجستان را بعنوان حدود ایلخانان جزو قلمرو ایران قلمداد می‌کردند. ۴۸

تقسیمات سیاسی و کشوری ایران در دورهٔ ایلخانان بسیار مبهم و آشفته است. به نام برخی از ایالات و تقسیم‌بندی‌های کشوری در دورهٔ ایلخانی در منابع تاریخی بصورت جسته و گریخته و به مناسبت های مختلف اشاره رفته است. منابع تاریخی در کاربرد عناوین برای قسمت‌های مختلف اتفاق ندارند. مبنا و نحوهٔ تقسیم‌بندیهای کشوری در این دوره کاملاً معین نیست. گاهی موارد به تقسیماتی بر مبنای اداری و مالیاتی۴۹ و برخی موارد به تقسیم‌بندی سیاسی از لحاظ فرستادن حکام و والیان ۵۰ و در پاره‌ای از موارد به تقسیم‌بندی جغرافیایی دوره‌های پیشین برخورد می‌کنیم.۵۱ از طرف دیگر مفهوم و حوزهٔ شمول عناوینی چون ایالت. ولایت. تومان. بقاع،

مملکت، بلوک که در مورد این تقسیمات بکار رفته است، دقیقاً واقف نیستیم. بهرحال آشفتگی‌ها و نوسانات فراوانی در تقسیمات کشوری دورۀ ایلخانی وجود دارد. گویا این آشفتگی‌ها به نوبه خود نشان می‌دهد که مفهوم ایران سیاسی و تقسیمات کشوری در دورۀ ایلخانان هنوز شکل کامل و قطعی به خود نگرفته است.

کامل ترین تقسیمات ایالات ایران در دورۀ ایلخانی در نزهه‌القلوب آمده است.حمدا... مستوفی کل کشور را به بیست بخش تقسیم کرده است. این تقسیم بندی بیشتر براساس وضع جغرافیایی صورت گرفته و مشابه تقسیماتی است که در آثار جغرافیایی پیش از مغول بیان شده است. با این حال مستوفی ملاحظات اداری و تغییرات سیاسی زمان خود را از نظر دور نداشته و در تقسیم بندی جغرافیایی خود از ایران آنها را اعمال نموده است. وی در برخی از بخش‌ها تقسیمات کوچکتری معمول کرده و در هر یک از این بخش‌ها نام تعدادی از شهرها را آورده است. در اینجا در شناسایی و تقسیم‌بندی ایالات و شهرها از نزهه‌القلوب پیروی شده است.

فصل اول عراق عرب

عراق عرب

جلگه بین النهرین به دوقسمت شمال و جنوبی تقسیم می شود. قسمت شمالی منطقه سنگلاخی و مرتفعی است که به جزیره ~~می‌ می گویند~~ مشهور است. قسمت جنوبی این جلگه که همان سرزمین بابل قدیم

است. این بخش سرزمینی مسطح و دارای خاک رسوبی و حاصلخیز است که نهرهای متعددی آن را مشروب می کند. عراب این سرزمین رسوبی را سواد یا خاک سیاه می نامیدند و کلمه سواد رفته رفته به طوری استعمال شد که مفهوم آن با کلمه عراق یکی گردید. قست جنوبی بین‌النهرین را عراق می‌گفتند. گرچه در ادوار مختلف تاریخی سرحدات این ایالت تغییر کرده و لیکن به استناد متون جغرافیایی از قرن چهارم تا نهم هجری معمولاً حدود آن ثابت بوده است. حمدا.. مستوفی حدود عراق را چنین می‌نویسد: «حدودش تا بیابان نجد و دریای فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است»[۱].

این ایالت بواسطه موقعیت جغرافیایی و شرایط مناسب طبیعی جایگاه ویژه‌ای در تاریخ ایران دارد و در اکثر ادوار مرکزیت سیاسی داشت. به همین دلیل عراق را قلب ایرانشهر می‌گفتند.

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که با استیلای مغولان و نابودی دستگاه خلافت از اعتبار و ارزش عراق کاسته شد. درصورتیکه چنین پنداری ناصواب است و این ایالت در طول حکومت مغولان بر ایران همچنان موقعیت برتر خود را حفظ کرد. این ایالت به دلایل متعددی برای ایلخانان اهمیت داشت. اولاً ثروتهای گوناگون و خاک حاصلخیزی داشت و منبع عایدی مهمی برای خزانه ایلخانان بود. ثانیاً پایگاه سوق الجیشی مناسبی برای لشکرکشی به شامات و مصر بود و منابع لازم برای گردآوری سپاه و آذوقه آنان را داشت. ثالثاً راههای بازرگانی و ارتباطی شرق و غرب از این ایالت می‌گذشت و همه شهرهای مهم ایران با خطوط ارتباطی متعدد به این ایالت متصل می‌شدند. رابعاً عراق مرکز فرهنگ و تمدن بزرگی بود. دانشمندان، علمای مذاهب مختلف، هنرمندان صنعتگران از نقاط گوناگون جهان جذب این منطقه می‌شدند. خامساً مناسب‌ترین محل برای قشلاق مغولان بود. شکارگاهها، باغات و بوستانها و دیگر امکانات طبیعی و تفریحی آن، مغولان را جذب خود می‌کرد. گرچه آذربایجان در این دوران بعنوان مرکز سیاسی حکومت مغول شناخته می‌شود. ولیکن بغداد در این مهم با مراغه و تبریز و سلطانیه سهیم بود و حتی در پایان عصر ایلخانی بنظر می‌آید که از لحاظ اهمیت سیاسی از آن شهرها پیشی گرفته است.

*فتح عراق بدست مغولان آسیب چندانی به شهرهای این ایالت وارد نساخت. بجز بغداد و واسط که اندکی مقاومت نمودند، بقیه شهرهای عراق بدون جنگ تسلیم ایلخانان شدند. مغولان در طول حکومت خود نه تنها موجبات آشفتگی و ویرانی شهرها و روستاهای این ایالت را فراهم نیاوردند، بلکه با انجام اقدامات عمرانی و زیربنایی شرایط توسعه حیات شهری دراین ایالت را بهبود بخشیدند. از جمله این اقدامات احداث کانالهای انحرافی آب بود که از دو رودخانه دجله و فرات منشعب می‌شد و مناطق خشک و لم یزرع این ایالت را آباد می‌کرد. عطاملک جوینی، غازان خان و رشیدالدین فضل‌ا.. چنین کانالهایی را در نواحی مختلف عراق احداث کردند. شهرها و آبادیهای متعددی بر اثر چنین فعالیت‌هایی در عراق بوجود آمد و یا توسعه یافت. علاوه براین مغولان و وابستگان به دستگاه حکومت آنها، ابنیه متعددی در شهرها و نواحی مختلف این ایالت ساختند و چندین شهر را بارو کشیدند. در اکثر شهرها دارالسیاده، خانقاه و سایر ابنیه عام‌المنفعه ساخته شد. گرچه طوایف وابسته به مغولان در طول حکومت ایلخانان در این ایالت حضور داشتند و گاهی بر روستاها و شهرهای کوچک این ایالت حمله می‌کردند و مناطق مسکونی را غارت می‌نمودند و موجبات اختلال زندگی شهری را فراهم می‌آوردند، اما این حوادث موقتی و محدود بود. بعلاوه عواملی چون موقعیت جغرافیایی مساعد، آب فراوان و خاک حاصلخیز، فرهنگ و موجبات شهرنشینی را از دوره باستانی در عراق فراهم آورده بود و حضور مغولان نمی‌توانست آنرا به مخاطره افکند. بطور کلی حضور مغولان در ایران بر روند توسعه حیات شهری در عراق تاثیر چندانی نگذاشت و شهرهای این ایالت در طول حکومت ایلخانی روند توسعهٔ طبیعی خود را پیمودند.

مهمترین تحولی که بر روند حیات شهری در عراق تاثیر گذاشت، تغییر و تحول مذهبی بود که از رهگذر حضور مغولان در عراق ایجاد شد. دستگاه خلافت عباسی بعنوان اصلی‌ترین پایگاه حمایت اهل سنت از بین رفت و شرایط بهتری برای توسعه و تبلیغ مذهب تشیع فراهم آمد. تعداد شیعیان عراق زیاد بود. اکثر اماکن مقدسه شیعه در شهرهای این ایالت قرار داشت. بدیهی است که شهرهای شیعه‌نشین عراق در دورهٔ ایلخانی رشد زیادی یافته‌اند. شهرهایی نظیر حله و کوفه

توسعه یافتند و مزارات مقدسی چون نجف و کربلا به شهر تبدیل شدند نجف از دیگر شهرهای شیعه‌نشین توسعه بیشتری یافت. این شهر که تا قبل از حمله مغول زیارتگاهی تابع کوفه بود. در این دوره به یکی از بزرگترین و مهمترین شهرهای عراق تبدیل گردید.

علی‌رغم این شرایط مناسب، موانعی جدی نیز روند توسعه حیات شهری در عراق را مختل می‌کرد. شهرهای عراق ازلحاظ اجتماعی و مذهبی وضعیت بغرنجی داشتند. اکثر شهرها دچار درگیریها و منازعات بی‌پایان فرقه‌ای قومی یا مذهبی و نژادی بودند. این درگیریها گاهی بقدری شدت می‌یافت که شهر را به ورطه ویرانی می‌کشید. ابن بطوطه که در پایان دوره ایلخانی اکثر شهرهای عراق را دیده است، در بیشتر این شهرها ویرانه‌هایی را مشاهده کرده است که برا ثر منازعات فرقه‌های مذهبی و قومی ایجاد شده بود.

وجود طوایف بدوی عرب در عراق عامل دیگری بود که موجبات اختلال در حیات شهری را فراهم می‌کرد. این طوایف راهزن بودند و جاده‌های تجاری عراق را به شدت ناامن کرده بودند. این طوایف معمولاً به حومه شهرها حمله می‌کردند و مانع توسعه شهر در بیرون حصار اصلی شهرها می‌شدند. لشکرکشی‌های دولتی بر علیه این طوایف نیز گاهی اوقات به شهرها صدمه می‌زد. از طرف دیگر این طوایف که بیشتر گرایشات افراطی شیعیانه داشتند، و آتش درگیریهای مذهبی در شهرها را تیزتر می‌کردند. اغلب منازعات مذهبی شهرهای عراق براثر دخالت این طوایف به جنگ‌های خونین و ویرانگر تبدیل می‌شد.

حمدا..مستوفی در نزهه القلوب از ۲۷ شهر در عراق یاد می‌کند. بجز بغداد که مصر جامع بود و مرکزیت سیاسی داشت. از مجموع این تعداد، پنج شهر بزرگ، نه شهر متوسط و دوازده شهر کوچک بودند.

شهرهای بزرگ عبارتند: از کوفه، نجف، بصره، حله و واسط.

شهرهای متوسط عبارتند: از انبار،برازالروز، تکریت، حربی، دقوقا، بعقوبا، هیت، عانه، قوسان.

شهرهای کوچک عبارتند از: کربلا، بیرالملاحه، عبادان، بندنیجین، حدیثه، وانه، دیرعاقول، سامرا، شهرآبان، باجسرا، نعمانیه، محول.

شهرهای بزرگ عراق اقیم مناسبی داشتند. بعلاوه به دلیل قرار گرفتن بر سر جاده‌های اصلی از موقع تجاری ممتازی برخوردار بودند و از لحاظ مذهبی نیز ویژگی‌های منحصر بفردی داشتند.

شهرهای متوسط و کوچک عراق عموماً مراکز ولایت‌های آبادی بودند که بیشترین محصولات کشاورزی در آنها تولید می‌شد. در این شهرها بازارهای محلی پررونقی وجود داشت. در این بازارها علاوه بر مبادله تولیدات کشاورزی، انواع کالاهای صنعتی نیز تولید می‌شد. بعضی از این کالاها شهرت زیادی داشت و به جاهای دیگر صادر می‌گردید. شهرهای کوچک عموماً مراکز روستاهای متعددی بودند. حیات اقتصادی این شهرها که از آنها با عنوان قصبه یاد می‌شود، وابسته به کشاورزی بود. اکثر مایحتاج غذایی شهرهای بزرگ در این ولایات تولید می‌شد. تعدادی از این شهرها که در کنار جاده‌های کاروان رو قرار داشتند، دارای تاسیساتی برای تامین مایحتاج و اقامت مسافران بودند.

شهرهایی که در سرحدات این ایالت خصوصاً در مرز شمالی (جزیره) قرار داشتند، عموماً دارای اهمیت نظامی بودند. استحکامات این شهرها نه تنها در دوره ایلخانان ویران نگردید، بلکه مغولان در طول حضور خود در عراق از آنها بعنوان ساخلوهای نظامی سود جستند.

بغداد

شهر مدور در جانب باختری دجله که در سال ۱۴۵ هـ بوسیله منصور دومین خلیفه عباسی پایه‌گذاری شد، اساس و هسته شهر بغداد را تشکیل داد. این شهر چهار دروازهٔ به نامهای، دروازهٔ بصره در جنوب شرقی و دروازهٔ کوفه در جنوب غربی، دروازهٔ شام در شمال غربی و دروازهٔ خراسان در شرق داشت. از هر یک از این دروازه‌ها جاده‌هایی به خارج کشیده می‌شد. به تدریج در بیرون دروازه‌ها و برمسیر این جاده‌ها شهر توسعه یافت و ربض‌هایی بزرگ احداث گردید. سرعت توسعه ربض‌ها به قدری بود که در اندک زمانی ربض‌ها جزء شهر شدند و از مجموع آنها، یعنی شهر مدور و ربض‌های آن، بغداد بزرگ به عرصهٔ ظهور رسید. در طول دورهٔ خلفا بغداد بعنوان

مقر خلافت در اوج وسعت و عظمت خود بود و آنرا با عناوینی چون، مدینه السلام، وادی السلام، ام الدنیا، سیده‌البلاد، جنه‌الارض، مدینه الاسلام و قبه الاسلام می‌خواندند. ۴۰

در طول پنج قرنی که خلفای عباسی فرمانروایی داشتند در بغداد و ربض‌های پهناور آن تغییرات زیادی پدید آمد. زیرا شهر از یک طرف توسعه می‌یافت و از طرف دیگر رو به خرابی می‌رفت. بعد از مرگ هارون الرشید و شروع جنگ‌های داخلی بغداد ضربات چندی را تحمل کرد و رو به ویرانی نهاد. این خرابی با انتقال مرکز خلافت به سامرا درسال ۲۲۱ هـ ادامه یافت. به گونه‌ای که بغداد تا سطح یک شهر معمولی نزول درجه پیدا کرد. این وضعیت تا سال ۲۷۹ هـ یعنی تا زمانیکه مجدداً مقر خلافت به بغداد منتقل شد، ادامه یافت. بعد از آن بغداد دوباره رونق و آبادی خود را از سر گرفت.

این بار قسمت خاوری بغداد از اقبال بیشتری بهره‌مند گردید. در حالیکه مدینه مدور همچنان ویران باقی مانده بود، در جانب خاوری کاخها و ابنیهٔ مجللی ساخته شد و خلفا همین قسمت خاوری را تا چهار قرن بعد ، یعنی تا حمله مغول، اقامتگاه خویش قرار دادند. ۴۱

اگرچه در اولین تهاجم ویرانگر مغولان به ایران بغداد آسیب ندید. اما تاسیس سلسله ایلخانی در ایران با ویرانی این شهر آغاز شد. بطوریکه وصاف می‌نویسد «آن بغداد خراب و سایر ممالک عالم به ذخائر و نفایس آن آبادان گشت». ۴۲ تمامی گزارشگران این حادثه اعتقاد دارند که موسس سلسله ایلخانی در بغداد ویرانی بسیار کرد و خلق بی‌شماری را گشت. رشیدالدین که شرح نسبتاً مفصلی از چگونگی فتح بغداد آورده است، می‌نویسد« بعد که خلیفه تسلیم شد، مغولان خواستند که مردم شهر اسلحه بیندازند که خلیفه فرمان خلع سلاح و خروج از شهر را داد». ۴۳ مردم بغداد به امید آنکه خلاصی یابند تسلیم شدند و از شهر بیرون آمدند. مغولان ایشان را بر هزاره و صدهٔ و دهه قسمت کردند و تمامت را بکشتند. ۴۴ و در روز بعد چهارشنبه هفتم صفر ابتدای قتل و غارت عام بود. یکباره در شهر رفتند و تر و خشک می‌سوختند.۴۵ وصاف می‌نویسد: «چندان کشتند که جوی خون راه افتاد». ۴۶ مستوفی اعتقاد دارد که در این میان هشتصد هزار نفر از مردم بغداد کشته شدند.۴۷ مغولان شهر را ویران کردند، همه قصور را خراب کردند۴۸ و بیشتر مواضع شریفه چون مسجد جامع خلیفه و مشهد موسی جواد علیه‌السلام و تربت‌های رصافه سوخته شد.۴۹ گرچه پاره‌ای از

منابع اعتقاد دارند که از زمان فتح بغداد تا قتل خلیفه و پسرانش بقولی چهل و سه روز و بقولی دیگر پنجاه روز شهر بغداد توسط مغولان قتل و غارت می‌شد.۵۰ اما جوینی و رشیدالدین اعتقاد دارند که هلاکو بعداز یک هفته امان داد و دستور منع غارت را صادر کرد.۵۱ گرچه از میزان خسارات واردهٔ بر شهر اطلاعات دقیقی در منابع موجود نیست. لیکن بنظر می‌رسد شهر به شدت آسیب دیده باشد. بگونه‌ای که آثار ویرانیها تا اواخر دورهٔ ایلخانی همچنان باقی بود. علی‌رغم تلاشها و فعالیت‌های عمرانی گسترده‌ای که در طول حکومت ایلخانی در این شهر صورت گرفت. بنا به تصریح وصاف که بغداد را در سال ۶۹۶ هـ دیده است، حتی عشر آبادانی دورهٔ خلفا را بازنیافته بود. ۵۲

با این همه بغداد در طول حکومت ایلخانی جایگاه خود را به عنوان یکی از مراکز اصلی قدرت بازیافت و فعالیت‌های عمرانی گسترده‌ای برای احیاء و آبادانی آن صورت گرفت: بنا به گزارش منابع هلاکو بعداز فتح بغداد دستور عمارت و احیای شهر را داد و به سرعت مرمت شهر توسط صاحب منصبان جدید آن آغاز شد.

اما بازسازی جدی و گسترده بغداد با بقدرت رسیدن علاالدین عطاملک جوینی در این شهر شروع شد.

با به حکومت رسیدن غازان و ایجاد ثبات سیاسی در کشور، بغداد مانند سایر شهرهای ایران از اصلاحات غازان بهره‌مند گشت. بنظر می‌رسد در این زمان بغداد عنوان مرکزیت و پایتختی یافته است. چراکه رشیدالدین در کنار عناوین گذشته این شهر نظیر مدینه الاسلام و دارالقضاء برای اولین بار عنوان «دارالملک» را درباره بغداد به کاربرده است۷۹. غازان و ایلخانان بعداز او معمولاً اوقات بسیاری را در این شهر و اطراف آن می‌گذارندند. همین امرباعث شد که بغداد از این زمان تا پایان حکومت ایلخانی به بالاترین درجه از اعتبار، وسعت و زیبایی خود در عهد ایلخانان برسد. وصاف که در سال ۶۹۶ از این شهر دیدن کرده است می‌نویسد« با اینکه بغداد عشر آبادانی دورهٔ خلفا را ندارد ولی باز از حیث کثرت عمارات و قصور و اماکن و ترتیب و زینت نسبت به شهرهای بزرگ دیگر چون فردوس عدن است.»۸۰

در دوره الجایتو بغداد به لحاظ اهمیت و زیبایی به اوج رسید. الجایتو علاقه خاصی به بغداد و توسعه آن از خود نشان می‌داد. کاشانی گزارش می‌دهد که وقتی در محرم سنه ۷۱۰ هـ در خان خشبیه که یکی از مراکز اصلی تجارت بغداد بود، آتش افتاد و مقدار بیش از صدتومان مال و اقمشه و امتعه

بزاز و تجار بسوخت، پادشاه بنده‌نواز ایشان را از مال خود عوض داد و دستور بازسازی عمارت خان مزبور را صادر فرمود.۸۱ علاوه براین در دورهٔ الجایتو عمارات، کارخانه‌ها و ابواب البر و بناهای خیر زیادی توسط امرا و بزرگان دستگاه حکومت مغول در بغداد ساخته شد.

گویا جایگاه بغداد در تقسیمات کشوری نیز در دورهٔ الجایتو تغییر کرده است. چراکه برای اولین بار در تاریخ الجایتو از بغداد با عنوان تومان یاد شده است. کاشانی می‌نویسد:«در دوره الجایتو بغداد تومان بود و امیر آن طغان نامی بود. که عایشه خاتون زن گیخاتو را به همسری داشت. ۸۵

روند توسعه بغداد در دوره ابوسعید ادامه یافت. گویا در این دورهٔ بغداد از لحاظ اداری نیز موقع برتری نسبت به سایر مراکز قدرت ایلخانی پیدا کرد. ابوسعید بیش از هرایلخان دیگری در بغداد اقامت می‌نمود. بنظر می‌رسد در این دوره بغداد از لحاظ اداری حتی از تبریز و سلطانیه از موقع ممتازتری برخوردار بوده است. ابوسعید در قسمت شرقی بغداد کاخهای متعددی ساخت.۸۶

دربارهٔ بغداد دورهٔ ایلخانی گزارشهایی از سه جغرافیدان یعنی ابن عبدالحق (حدود سال ۷۰۰) ابن بطوطه (سال ۷۲۷ هـ) و مستوفی (سال ۷۴۰ هـ) موجود است.

ابن عبدالحق در مراصدالاطلاع آگاهیهای منحصر بفردی دربارهٔ شکل شهر بغداد، نام محلات و وضعیت آن‌ها ارائه داده است. به گفته وی از غرب بغداد چیزی جز چند محلهٔ جدا افتاده از یکدیگر باقی نمانده بود.. که پرجمعیت‌ترین آنها محله کرخ بود. وی به محله قریه. محلهٔ پرجمعیت رملیه . بازار دارالرقیق و دارالقز که در آنجا کاغذ می‌ساختند و باب محول که شبیه دهکده‌ای دور افتاده بود، اشاره می‌کند. او از بیمارستان عضدی یاد می‌کند و نشان میدهد که از محله‌های حریم الطاهری، نهرطابق و قطیعه اثری برجای نبوده و محل توثه به دهکده‌ای دور افتاده شباهت داشته است.۸۷ در مراصد دربارهٔ شرق بغداد آمده است: «زمانی که تارتارها آمدند، قسمت اعظم آن ویران شد . آنان اهالی آن را به قتل رساندند و جز تعدادی انگشت شمار کسی زنده نماند. سپس مردم از خارج به آنجا آمدند و در آن سکنی گزیدند.» وی می‌افزاید که حلبه. قریه و قطیفه العجم محلاتی آباد و پرجمعیت بود.۸۸

اطلاعات ابن عبدالحق بوسیله توضیحات دقیق و جالب ابن بطوطه تایید و تکمیل می‌شود. ابن بطوطه توصیف بغداد را با نقل قولی از ابن جبیر که حکایت از کم رونقی بغداد نسبت به گذشته باعظمت آن دارد، شروع می‌کند. بنا به توصیف وی رودخانه دجله شهر بغداد را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌کرد. این دو قسمت با دوجسر (پل شناور) به هم متصل می‌شدند.۸۹ قسمت غربی بغداد از قسمت شرقی شهر بزرگتر، ولیکن ویران‌تر بود. در بخش غربی شهر سیزده محله وجود داشت که به گفته ابن بطوطه هر یک از این محلات برای خود شهر مستقلی به حساب می‌آمدند و دو یا سه حمام در آن بود و در هشت محله آن مسجد جامع وجود داشت. ابن بطوطه از جمله این محلات محله باب البصره را توصیف می‌کند که جامع منصور در آن قرار داشت. وی به بیمارستان بغداد که بین محله باب البصره و محله شارع بود اشاره دارد. علاوه بر این ابن بطوطه مقابر متبرکه قسمت غربی را یاد کرده است که مهمترین آنها عبارت از قبر معروف کرخی در محله باب البصره، زیارتگاه عون بن علی و قبر امام موسی‌کاظم (ع) و مدفن امام جواد (ع) می‌باشد.

قسمت شرقی بغداد از بخش غربی این شهر مهمتر و آبادتر بود و مراکز اقتصادی و مبادلات کلان در این بخش قرار داشت. وی می‌گوید در قسمت شرقی بغداد سه محله وجود دارد که هر کدام دارای مسجد جامع هستند و نمازجمعه در آنها خوانده می‌شود. یکی جامع خلیفه که متصل به قصر و خانه‌های خلفا است و این جامع بزرگ دارای سقاخانه‌ها و مطهره‌ها متعدد می‌باشد. جامع دوم به نام جامع السلطان در بیرون شهر واقع شده و کاخهای سلطان ابوسعید متصل به آن است و جامع سوم یا جامع الرصافه که با جامع السلطان تقریباً یک میل فاصله دارد.

در قست شرقی بغداد بازارهای مرتب و عالی وجود داشت. ابن بطوطه می‌نویسد: بزرگترین این بازارها معروف به سوق الثلاثا می‌باشد که در آن هر یک از اصناف پیشه‌وران محل‌های جداگانه دارند. مدرسه نظامیه بغداد که از حیث زیبایی بی‌نظیر است در وسط این بازار قرار دارد و مدرسه مستنصریه از بناهای المستنصر بالله عباسی نیز در آخر این بازار واقع است. در زمان ابن بطوطه علی‌رغم ویرانی اکثر مدارس بغداد، این دو مدرسه بسیار معمور بوده و طلاب زیادی در آنها

مشغول تحصیل بوده‌اند. ابن بطوطه سپس به قبور صلحا و خلفا در بخش شرقی بغداد اشاره کرده است که بیشترین آنها در گورستان محله رصافه واقع بود. وی قبر ابوحنیفه و قبر احمد حنبل در نزدیکی رصافه و تاسیسات و زوایای آنها را توصیف کرده است. از توضیحات ابن بطوطه برمی‌آید که بغداد گرچه با گذشته با عظمت خود بسیار فاصله داشت و لیکن هنوز شهری مهم و آباد بود.۹۰

همزمان با ابن بطوطه حمدا.. مستوفی نیز شرح نسبتاً جامعی از بغداد در نزهه القلوب آورده است. گرچه توضیح حمدا.. مستوفی بیشتر بیانگر تاریخ و چگونگی ساخت شهر بغداد است و کمتر دربارهٔ شکل و وضعیت شهر در زمان اینخانان سخن گفته است. با این حال اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما قرار میدهد. وی می‌نویسد: دورباروی طرف شرقی بغداد که آنرا حرمین خوانند هیجده هزار گام است و چهار دروازه دارد، باب خراسان و باب خلج و باب الحلبه و باب السوق السلطان و محلیهی است بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند باروی او دوازده هزار گام است . اکثر عمارت شهر از آجر است.۹۱ بنا به گفته حمدا.. مستوفی «برجانب غربی بغداد مشهد حضرت امام موسی کاظم و نواده او حضرت امام محمد تقی الجواد رضعها است و آن موضع اکنون شهرچه‌ای است دورش شش هزار گام بود.» علاوه براین حمدا..مستوفی اطلاعات جالبی دربارهٔ وضعیت اجتماعی، اخلاق، روحیات مردم این شهر ارائه می‌دهد. بنا به گفته او «چون بغداد مصر جامع است از مسلمانان و تمامت مذاهب در آنجا بسیارند. اما غلو اهل سنت و شافعیه را است و قوت حنابله را و از اقوام دیگر ادیان هم اعداد بی‌شمارند.»۹۳

گرچه بغداد در دورهٔ ایلخانی بخش اعظم اعتبار از دست رفته خود را بازیافت ولیکن بغداد عهد ایلخانی با شهر هزار و یکشب عباسیان و گوهر یک دانه دنیای اسلام فاصله زیادی داشت.

البته تاحدودی تنزل بغداد، بعد از سقوط عباسیان طبیعی و بدیهی می‌باشد. بخش عمده‌ای از منزلت این شهر به دلیل وجود دستگاه خلافت اسلامی و دولت عباسی بود. فراموش نکنیم بغداد برای مرکزیت خلافت اسلامی متولد شد. طبیعی است که با از بین رفتن خلافت، بغداد نیز افول کند. کمااینکه تاریخ بغداد در دورهٔ خلفا نیز رابطه مستقیمی بین قدرت عباسیان با عظمت بغداد را

نشان می‌دهد. اما پرسش اصلی این است که مغولان و حاکمیت ایشان در وضعیت بغداد و تنزل آن به چه اندازه نقش داشتند. پرسشی که پاسخ به آن برای مورخ خالی از مخاطره نیست. آیا مغولان نسبت به بغداد در طول حاکمیت خود برخوردی خصمانه داشتند؟ پاسخ مثبت به این سئوال فقط به خاطر فجایعی که آنها در هنگام فتح این شهر مرتکب شدند، بی‌انصافی است. تاریخ نشان می‌دهد، بغداد برای مغولان شهری دوست داشتنی بود گرچه ایلخانان هیچگاه خود را در حصارهای تنگ یک شهر بعنوان مرکز سیاسی و حکومتی محدود نکردند. اما ایلخانی را نمی‌توان یافت که مدتی از عمر خود را در بغداد سپری نکرده باشد. حتی تعدادی از آنها مثل ابوسعید دلبستگی شدیدی به این شهر داشتند و لطف خود را از این شهر و ساکنانش دریغ نکردند. مغولان به اهمیت و موقع نظامی، تجاری و اقتصادی بغداد واقف بودند و در راه آبادانی این شهر کوشیدند و هیچگاه آنرا در حاشیه قرار ندادند. شاید بیشتر بغداد و بغدادیان بودند که با مغولان عداوت داشتند. نه مغولان با بغداد.

با این حال عراق عرب و بغداد منطقه غنی و ثروتمندی بود، می‌بایست از درآمدهای هنگفت آن مخارج جنگهای متعدد تامین گردد و پایتخت‌های جدید التاسیس ایلخانان چون مراغه، اوجان، سلطانیه و..شوکت و اعتبار یابد. طرز اخذ مالیات و عوارض گزاف و از پیش تعیین شده برای مردم این شهر سنگین بود. از طرف دیگر حضور مغولان در ایران همواره بابیم و نگرانی که برای هر بیگانه‌ای طبیعی است، همراه بود. بغداد، با آن سابقه و ساکنان معاندش، همواره می‌توانست کانون بحران تلقی گردد. چنانکه از مطالب منابع نمایان است، از جهت بیمی که مغولان از این شهر داشتند، پس از ویران ساختن برج‌ها و باروهای دوران خلفا ، تنها دوبارو به گردشهر کشیده شد. یکی گرد شهر و دیگری دورارگ سلطنتی در جانب شمال غربی. از استحکامات برج‌های گذشته آن خبری نبود.۹۴ پس از ایلخانان، در اواخر عمر حکومت جلایریان و در زمان سلطان احمد به قول شبانکاره‌ای دور بغداد باروی کاملی کشیده شد و این شهر آبادانی فراوان یافت. ۹۵

در منابع دورهٔ ایلخانی از مهاجرت ساکنان بغداد به شهرهای دیگر خصوصاً تبریز و شهرهای جدیدالتاسیس نظیر سلطانیه اخباری موجود است.۹۶ بغدادیان به دلیل سابقه زندگی مدنی و

مهارت در صناعات شهری معمولاً جزو گروههایی بودند که اجباراً به شهرهای جدید کوچانده می‌شدند برخی دیگر از ساکنان این شهر به دلیل رونق و آبادی دیگر شهرها نظیر تبریز از آن کوچ می‌کردند.

گرچه قمشندی که رونقی بغداد در عهد ایلخانان را نسبت به دوره خلفا به این دلیل می‌داند که مغولان سعی خود را معطوف به تبریز و سلطانیه داشتند.۹۷ اما دیگر گزارشگران این دورهٔ بغداد را به آبادانی و اعتبار ستوده‌اند. منصفانه‌ترین و نزدیک به واقع‌ترین گزارش را وصاف آورده است. وی که درسال ۶۹۶ هـ بغداد را دیده است، دربارهٔ آن می‌نویسد: «با آنکه عشر آبادانی دورهٔ خلفا را دارد. معهذا از حیث کثرت عمارات و قصور و اماکن و ترتیب و زینت، بغداد نسبت به شهرهای دیگر چون فردوس عدن بود».۹۸

فصل دوم عراق عجم

عراق عجم

ناحیه کوهستانی غرب ایران که میان جلگه بین‌النهرین و کویر بزرگ ایران قرار داشت، نزد جغرافیا نویسان اسلامی به نام ایالت جبال معروف بود. گویا از قرن ششم هجری نام جبال در متون جغرافیایی متروک و به جای آن عراق عجم معمول گردیده است.۱ از فحوای کلام یاقوت حموی بر می‌آید که اطلاق نام عراق عجم به ایالت جبال در زمان وی نو ظهور بوده و معمولاً ایرانیان آنرا به کار می‌بردند.۲ بهر حال در دورهٔ مغولان نام جبال برای این ناحیه دیگر استعمال نشده و در کلیه متون این دوره عنوان جدید «عراق عجم معمول گردیده است. تغییر عنوان این

ایالت در دورهٔ ایلخانان با تغییراتی در حدود و وسعت آن همراه بود. بنا به نوشته نزهه القلوب حدود عراق عجم به ولایت آذربایجان، کردستان،خوزستان و فارس و مفازه و قومس و جیلانات محدود می‌شد».[3] بدین ترتیب مشخص است که منطقه کردستان از این ایالت مجزا و مستقل شده است. از طرفی دیگر در تقسیمات درونی این ایالت نیز در دورهٔ ایلخانان تغییراتی رخ داد. ایالت جبال که در گذشته به چهار منطقه اصفهان، همدان، ری وکرمانشاه تقسیم می‌شد. در دورهٔ ایلخانان به هشت بخش قسمت گردید. این هشت بخش به قرار شیوهٔ خاص و مبهم تقسیمات کشوری دورهٔ ایلخانان، شامل نه تومان بود که به گفته حمدا... مستوفی ۴۰ شهر در آن قرار داشت.[4] تومان های عراق عجم عبارتند از

۱- تومانین اصفهان

ولایت اصفهان در دورهٔ ایلخانان شامل دو تومان بود و از آن با عنوان تومانین اصفهان یاد می‌شد. به گفته حمدا... مستوفی در این دو تومان سه شهر وجود داشت.[5] بجز اصفهان که شهر قدیمی و معتبری بود. مابقی، شهرهای کوچکی بودند که تازه هویت شهری پیدا کرده بودند.

شهرهای عمده و معتبری نظیر کاشان، کرج ابودلف و... که در دورهٔ گذشته تابع اصفهان محسوب می‌شدند در دورهٔ ایلخانان به دلیل محدود شدن حوزه اصفهان یا خود به مراکز مستقلی تبدیل گردیدند و یا تابع دیگر تومانهای این ایالت شدند.

شهرهای کوچک تومانین اصفهان بیشتر به دلیل رونق کشاورزی دراین منطقه توسعه یافته بودند. این شهرها بعنوان قصبات و مراکز فلاحتی اهمیت داشتند و گویا دیگر شئونات زندگی شهری در آنها پرورش نیافته بود.

حمدا... مستوفی می‌گوید: در تومانین اصفهان قرای معظمی وجود داشت که از لحاظ تعداد ساکنان و وجود مراکز اداری و مذهبی چیزی از شهر کم ندارند و حتی در جاهای دیگر آنها را شهر محسوب می‌کنند. بنظر می‌رسد بین قرای معظم و شهرهای کوچک در تومانین اصفهان تفاوت چندانی وجود نداشت و شهرهای کوچک تومانین اصفهان محلی بزرگتر از روستاهای این

ناحیه بودند. بطوریکه ابن بطوطه که حدوداً همزمان با مستوفی به این منطقه سفر کرده است از شهرهای کوچکی یاد می‌کند که حمدا... مستوفی آنها را ذکر نکرده است. بنظر می‌رسد بیشتر شهرهای کوچک تومانین اصفهان بعد از تأثیر اصلاحات غازانی، که باعث توسعه کشاورزی و پی‌گیری سیاست عمران شهری شد، در نیمه دوم حکومت ایلخانان هویت شهری یافته‌اند.

شهر اصفهان بعنوان مرکز و معتبرترین شهر این تومانین در طول دورهٔ ایلخانان سرگذشت پر افت و خیزی را سپری کرد.

اصفهان به فاصله کمی از حاشیه کویر در جنوب غربی ایالت جبال واقع بود. این شهر در زمانهای قدیم از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. حاصلخیزی اراضی، وجود رودخانه زاینده رود و موقع مناسب جغرافیایی زمینه مساعدی را برای توسعه حیات شهری در اصفهان فراهم آورده بود.

هنگام حمله مسلمانان اصفهان مشتمل بر دو شهر به نامهای جی یا شهرستانه و یهودیه بود. این دو شهر در سمت شمال زاینده رود و به فاصله دو میل از یکدیگر قرار داشتند.۶

اصفهان با بدست آوردن مرکزیت سیاسی در دوره آل بویه رشد زیادی کرد. حسن بویهی اصفهان را بعنوان مقر خود انتخاب کرد و با رویی قریب ۲۱هزار گام که جی و یهودیه را در بر می‌گرفت، گرد آن کشید.۷ در طی قرن پنجم هجری این شهر همچنان روند رو به رشد خود را ادامه داد. ناصرخسرو که در نیمه این قرن اصفهان را دیده است آنرا در اوج آبادانی، زیبایی و بزرگی وصف می‌کند. در این زمان اصفهان مرکز تجارتی بود و از آنجا پارچه های ابریشمی مخصوصاً عتابی و پارچه های نخی به مقادیر زیاد صادر می‌گردید. علاوه بر این در نواحی حاصلخیز و پر آب آن، اقسام میوه جات، غلات و زعفران تولید می‌شد.۸

مع‌الاسف قرن ششم هجری برای اصفهان چندان قرین موفقیت نبود. گویا توسعه اصفهان در این قرن متوقف شده و خرابی به حال آن راه یافته بود. از دست دادن مرکزیت، آشفتگی‌های سیاسی و مجادلات بی‌پایان فرقه‌ای و مذهبی عمده‌ترین عوامل ناکامی اصفهان بود. خصوصاً عامل اخیر باعث خرابی بخش‌هایی از اصفهان شد. در منابع این دوره گزارشهای فراوانی از اینگونه درگیریها به چشم می‌خورد.۹

براساس گزارش یاقوت حموی اصفهان در اواخر قرن ششم هجری با آبادی گذشته خود فاصله گرفته و خرابی به حال جی و یهودیه راه یافته بود. با این حال وضعیت جی رضایت بخش‌تر بود و از یهودیه جمعیت بیشتری داشت.۱۰

تاریخ اولین برخورد مغولان با اصفهان را دقیقاً نمی‌دانیم. لیکن مشخص است که اصفهان در چند سال اول تهاجم مغولان از ویرانی جان به برد جبه وسبتای، فاتحان عراق عجم. به این شهر توجه نکردند. ابن‌اثیر اعتقاد دارد که مغولان فقط بعد از مرگ علاالدین محمد متوجه پسرش غیاث‌الدین. حاکم عراق عجم. شدند. وی می‌نویسد: «غیاث‌الدین در اصفهان با مغولان مقاومت کرد و در برابرشان ایستاد. مغولان او را در اصفهان محاصره کردند، ولی نتوانستند این شهر را بگیرند.» این اطلاعات را ابن‌اثیر ذیل وقایع سال ۶۲۱ هـ ذکر کرده است، اما از محتوای روایت نمی‌توان به تاریخی معین برای این درگیری دست یافت.۱۱

بنا به گزارش ابن‌اثیر اصفهان یک بار دیگر در سال ۶۲۵هـ مورد حمله مغول قرار گرفت. در این سال سلطان جلال‌الدین به همراه متحدانش میان ری و اصفهان اردو زده بود و انتظار مغولان را می‌کشید. اما وی در اولین مصاف بدلیل ترک مخاصمه زودهنگام از میدان جنگ فرار کرد و مغولان اصفهان را محاصره کردند. اما جلال‌الدین با نیروهای کمکی بازگشت، حصر اصفهان را شکسته و در جنگی که در اطراف اصفهان درگرفت نیروهای جلال‌الدین و اصفهانیان. مغولان را به سختی شکست دادند. ۱۲

اما این برای اصفهان پایان کار نبود. به احتمال قوی اصفهان از نظر فاتحان مغول دور نمانده است. جوزجانی می‌نویسد: اصفهان که مکرر مورد تهاجم مغولان بود، پانزده سال مقاومت نمود. بنا به گفته وی قاضی شهر کانون مقاومت مردمی بود و زمانیکه قاضی در گذشت، مغولان موفق به فتح شهر شدند.۱۳

تاریخ و چگونگی فتح اصفهان و میزان خسارات وارده به شهر را نمی‌توان دقیقاً روشن نمود. اما **می‌توان اولین برخورد مغولان با اصفهان را در حدود سالهای ۶۲۰ یا ۶۲۱ هجری دانست وگویا فتح نهایی** این شهر تا سال ۶۳۵ هجری بطول انجامیده است.

از وضعیت اصفهان در آغاز تأسیس سلسله ایلخانی اطلاعات چندانی وجود ندارد. حتی نامی هم از امرا، کتگان و حاکمان اصفهان در دست نیست. گویا بهاالدین محمد جوینی پسر شمس‌الدین صاحب دیوان در طول دورهٔ اباقا حاکم اصفهان و بخشهایی از عراق عجم بوده است. ۱۷ تا این زمان اصفهان علی‌رغم ویرانی و کشتاری که از رهگذر سلطه مغولان متحمل شده بود، هنوز در آتش کینهٔ دیرین درگیریهای مذهبی و فرقه‌ای می‌سوخت. این دشمنی طایفه‌ای و مذهبی که بین دو خاندان معروف صاعدی و خجندی برقرار بود، اصفهان را به ویرانی بیشتر سوق داده بود. آل صاعد حنفی و آل خجند مذهب شافعی داشتند.۱۸ این درگیریها به قدری ریشه‌دار و ویرانگر بود که حتی کمال‌الدین را به نفرینی چنین دربارهٔ شهر خود واداشته است.

تا در دشت هست و جوییاره نیست از کوشش و کشش چاره
ای خداوند هفت سیاره پاد شاهی فرست خونخواره
تا که در دشت را چو دشت کند جوی خون آورد ز جو باره
عدد خلق را بیفزاید هر یکی را کند دو صد پاره۱۹

گرچه مغولان خواستهٔ کمال‌الدین اسمعیل را برآوردند، لیکن کوشش و کشش گروههای کینه جوی اصفهان خاتمه نیافت. در عین فلاکت و بدبختی، مردم اصفهان باز هم اختلافات و جنگ‌های خانگی را ادامه می‌دادند. فقط رفتار خشن و مستبدانه بهاءالدین جوینی در سرکوبی این فتنه‌ها و شرارتها توانست برای مدت کوتاهی آرامش را در اصفهان بوجود آورد. وصاف ضمن تمجید از شیوهٔ بهاءالدین می‌نویسد: بهاءالدین جوینی بعلت اینکه مردم اصفهان به شرارت معروف بودند، مجبور شد در حکومت شیوهٔ عفو و اغماض و رحم و شفقت را ترک کند و در مدت حکومت خود چند هزار تن را به انواع قتل، شکنجه، مثله، غرق کردن، سوختن و حبس تطویل، راهی دیار نیستی کرد. بر اثر شدت عمل او امنیت و آرامشی بی‌سابقه در اصفهان حکمفرما شد. وصاف اعتقاد دارد که این شیوه حق مردم اصفهان بود، چرا که بعد از مرگ بهاءالدین، میان مردم اصفهان خصومتی پدید آمد که به کشتار انجامید. در این درگیری تعداد کشتگان هفتاد تن زیادت از آن بود که در کل دوران حکومت بهاءالدین به دیار عدم رسیده بودند.۲۰

در دوران حکومت بهاءالدین جوینی قدمهایی جدّی برای بازسازی و زیباسازی اصفهان برداشته شد. بهاءالدین با اهل ادب و دانش بسیار سخی بود. وی برای خود قصرهای عالی در اصفهان ساخت و باغها و گردشگاههای با صفا ترتیب داد.۲۱

بنظر می‌رسد دوره آرامش اصفهان با سرنگونی خاندان جوینی پایان یافت. شمس‌الدین جوینی وزیر بعد از پیروزی و جلوس ارغون به اصفهان فرار کرد. مردم اصفهان که از شدت عمل پسر وی کینه‌ها بدل داشتند، خواستند تا او را بگیرند ولی شمس‌الدین چون از نیت آنها با خبر شد از اصفهان گریخت.۲۲

گذشته از درگیریهای مذهبی و فرقه‌ای، مجادلات سیاسی که در این شهر رخ داد، نه تنها اقدامات بهاءالدین جوینی برای توسعهٔ اصفهان را بی‌ثمر ساخت، بلکه ویرانی اصفهان را تکمیل نمود. در سال ۶۹۰ هـ اصفهان از طرف اتابک افراسیاب مورد حمله قرار گرفت. در این زمان شحنه اصفهان بایدو پسر طغا چارنوئین بود، که از طرف ارغون به حکومت اصفهان گماشته شده بود. لشکریان مغول به فرماندهی شحنه برای مصاف با اتابک از شهر بیرون آمدند. در جنگی که بین طرفین در گرفت؛ اتابک پیروز و بایدو کشته شد.۲۳ قضاه و حکام اصفهان، شهر را به اتابک تسلیم کردند.وصاف می‌نویسد: سلغور شاه سکه به نام اتابک در اصفهان ضرب کرد و در شهر ندا کردند که افراسیاب پادشاه است. این وضعیت زمینه مساعدی برای درگیریهای گروهی و تسویه حسابهای فرقه‌ای بوجود آورد. وصاف می‌نویسد: در این حال گروهی از رنود اصفهان به سپاهیان پیوستند و به کشتن مخالفان خود پرداختند، تعداد زیادی کشته شدند، از آن جمله چندتن از فرزندان رکن‌الدین صاعد بود. ۲۴

حکومت لران در اصفهان دیری نپائید. با جلوس گیخا حکومت اصفهان به امیرمحمدایداجی واگذاشته شد. وی به همراه لشکری از مغول به اصفهان رفت و شحنه لر که یارای مقاومت نداشت، گریخت.۲۵

گرچه اطلاعات روشنی از وضعیت شهر اصفهان در این دوره نداریم ولی مشخص است که شهر در این بده و بستانها آسیب‌های جدی دیده است و از لحاظ اجتماعی نیز همچنان آشفته بوده

است. اما از لحاظ سیاسی بنظر می‌رسد ثباتی بوجود آمده است. امیرمحمدایداجی برای مدت طولانی حکومت اصفهان را حفظ کرد و حتی با ظهور غازان و شروع مجادلات سیاسی در کشور، همچنان در حکومت خود ابقاء شد. وصاف می‌گوید: امیرمحمد از همان ابتدا نسبت به غازان اظهار بندگی کرد. گرچه گیخاتو حکم به دستگیری او کرد ولیکن مصادف با ایام مرگ گیخاتو شد و محمد همچنان در اصفهان حاکم ماند.۲۶رشیدالدین نیز گزارش می‌دهد: «امیرمحمدایداجی که به امارت اصفهان موسوم بود در سال ۶۹۲هـ در نزدیک تبریز بحضور غازان رسید.»۲۷ از اینکه امیرمحمدایداجی تا چه زمانی در حکومت اصفهان باقی مانده است، اطلاعاتی نداریم. اما از دوره غازان نام دو شحنه اصفهان را می‌دانیم. یکی بنام «یغمیش» که به گفته وصاف شحنه اصفهان بود و در زمان غازان بنا به عللی معزول شد. وی همان کسی است که از طرف الجاتیو به رسالت قاآن رفت. ۲۸ دیگر فردی به نام «خرمنجی» که فرماندهی سپاه عراق را در سرکوبی محمودشاه یاغی کرمان در سال ۶۹۹هـ بعهده داشت.۲۹

در دوره غازان و الجاتیو اصفهان همانند دیگر شهرهای ایران از سیاست عمران و آبادی که در این دوران به شدت دنبال می‌شد، بهره‌مند گردید. تا جائیکه بیشتر ابنیه تاریخی اصفهان که از دورهٔ ایلخانی باقی مانده است، مربوط به زمان حکومت این دو ایلخان می‌باشد.۳۰ علاوه بر این تلاشهایی جهت سروسامان بخشیدن به امور مالیاتی، اجتماعی و مذهبی در اصفهان صورت گرفته است. یکی از نامه‌های مجموعه مکاتبات رشیدالدین فضل‌ا... حکایت از تلاشهای دولت برای اصلاح وضعیت مالیاتی در اصفهان دارد. خواجه ضمن این مکتوب به وضعیت خراب مالیاتها و اجحافات مأموران دولتی در اصفهان اشاره کرده است. گویا وی برای حل این معضل و سروسامان دادن به امور دیوانی در اصفهان، ترتیب جدیدی جهت اخذ مالیات‌ها در نظر گرفته و میزان قابل ملاحظه‌ای از مالیات‌ها را کاسته است. رشیدالدین طی این نامه خواجه علی فیروزانی را جهت برقراری جدول جدید مالیاتی روانه اصفهان کرده است.۳۱

از طرف دیگر غازان خان به منظور سروسامان بخشیدن به امور سادات اصفهان، دستور داد دارالسیاده‌ای در این شهر بسازند. این اقدام شاید به نوعی با هدف سامان بخشیدن به مسائل مذهبی اصفهان انجام گرفته باشد.

استاد بیانی این عمل را تلاش برای تقویت اقلیت شیعه ساکن در اصفهان دانسته است. ۳۲ لیکن بنظر می‌آید این اقدام در برهم زدن ساختار مذهبی اصفهان مؤثر نیافتاده است. چرا که هنگام اعلام رسمیت تشیع در دوره الجاتیو و فرمان تغییر خطبه، اصفهان یکی از شهرهایی بود که به شدت در مقابل این فرمان عکس‌العمل نشان داد. اصفهانیان دست به شورش زدند. گویا هیچگاه این فرمان در اصفهان اجرا نشد. ۳۳

از وضعیت اصفهان در پایان دوره ایلخانی همچنان اطلاعات ما ناقص است. گویا برای مدتی حکومت اصفهان به دست امیر تالش پسر امیرحسن چوپانی افتاده است.۳۴

بنظر می‌رسد اصفهان در دوره ایلخانی نسبت به گذشته دچار افول و ویرانی شده باشد. احتمالاً در هنگام فتح اصفهان مغولان حصار شهر را که دو قسمت یهودیه و جی را به هم پیوسته بود، ویران کردند. بعلاوه قسمت جی یا شهرستانه که تا قبل از حملهٔ مغولان آبادتر و پرجمعیت‌تر از یهودیه بود، کاملاً ویران گردید. بعداً در طول حکومت ایلخانان بر جای جی کهنه، شهرکی جدید ساخته شد که با یهودیه یک میل فاصله داشت. حمدا... مستوفی از این شهر تازه بنیاد به نام «شهر نو» یاد می‌کند و می‌گوید: مرکز ناحیت جی است. بنظر می‌رسد که اصفهان در دورهٔ ایلخانان فقط شامل یهودیه می‌شد. توصیف حمدا... مستوفی از اصفهان و نام محلاتی را که وی ذکر می‌کند، نشان میدهد اصفهان مورد وصف او همان یهودیه است.۳۵ گویا یهودیه که تا قبل از حمله مغولان از جی کوچکتر و کم جمعیت‌تر بود، در طول دورهٔ ایلخانانی رو به آبادانی گذاشته است. این نظر را ابوالفدا نیز تأیید می‌کند و می‌نویسد: یهودیه شهری آباد بود و تا شهرستان (جی) که در مشرق یهودیه و در یک قسمت از جی‌کهنه ساخته شده بود، یک میل فاصله داشت.۳۶

حمدا... مستوفی اصفهان را شامل ۴ محله به نامهای کران، کوشک، جویباره و دردشت میداند و می‌نویسد: در اصفهان مدارس، خانقاهات و ابواب خیر بسیار است. در زمان وی اصفهان فقط در شمال زاینده رود قرار داشت و هنوز به سمت جنوب آن توسعه نیافته بود. ۳۷ از زاینده رود نهرهایی در شهر جاری بود و علاوه بر آن چاههای آب، که در ۵یا ۶ گزی به آبی گوارنده میرسد،

منابع آبی شهر را تأمین می‌کردند. وفور آب باعث سرسبزی و حاصلخیزی باغستانها ومزارع شهر و اطراف آن بود. این وضعیت اصفهان را قرین رفاه و نعمت کرده بود.

علاوه بر محصولات کشاورزی . اصفهان در تولید کالاهای صنعتی شهرت جهانی داشت . محصولات آن به اقصی نقاط عالم صادر می‌شد. موقعیت جغرافیایی اصفهان نیز بسیار مناسب بود. این شهر بین ناحیه زاگرس و دشت‌های مرکزی ایران قرار داشت ومحل تقاطع جاده‌های اصلی بود. اما علی رغم این همه استعدادهای موجود برای پرورش حیات شهری. موانعی جدی باعث گردید زندگی شهری در اصفهان به حداقل توسعه در دوره ایلخانان اکتفا کند. مجادلات سیاسی و درگیریهای مذهبی که در بالا به آنها اشاره شد.عمده‌ترین موانع بودند. به قول حمدا... مستوفی اصفهانیان بیشتر اوقات باهم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوایی هرگز از آنجا بر نیفتد و همه خوشیهای آن شهر در هنگام اظهار دو هوایی با ناخوشی آن فتنه مقابل نتوان کرد.۳۸ ابن بطوطه که در پایان دوره ایلخانی از اصفهان دیدن کرده است. می‌نویسد: اصفهان که از شهرهای عراق عجم است. شهری بزرگ وزیباست ولی اکنون قسمت زیادی از آن در نتیجه اختلافاتی که بین سنیان و شیعیان آن شهر به وقوع می‌پیوندد، به ویرانی افتاده است. این اختلافات هنوز هم ادامه دارد و مردم آن شهر دائم در منازعه به سر می برند.

ابن بطوطه عامل اصلی مجادلات اصفهان را جنگ بین اهالی شیعه و سنی شهر می‌داند. احتمالاً ابن بطوطه دچار اشتباه شده است . همانطور که در بالا اشاره شد شیعیان اصفهان در دوره ایلخانی تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردم شهر را تشکیل نمی‌دادند. این تعداد نمی‌توانستند در مجادله با سنیان متعصب اصفهان هماوردی کنند. گویا ابن بطوطه رقابت‌های محله‌ای ، گروهی وطایفه‌ای را که در اصفهان سابقه‌ای طولانی داشت، به اختلاف بین سنی و شیعه تعبیر کرده است که در دیگر شهرهای ایران امری عادی بود. ابن بطوطه خود به گروه بندیهای مردم اصفهان و رقابت میان آنها اشاره کرده و می‌نویسد: این گروه‌ها بیشتر از جوانان مجرد تشکیل می‌شوند و هر گروه با گروه دیگر رقابت و هم‌چشمی دارند. ۳۹

مستوفی اصفهان را شامل دوتومان می‌داند و می‌گوید بجز اصفهان فقط دو شهر کوچک به نامهای «فارفان» و «فیروزان» در این دو تومان وجود دارد ولیکن از روستاهای زیادی بنام «معظم قراء»

یاد می‌کند و می‌گوید: در دیگر ولایت‌ها این روستاها را شهر خوانند. زیرا که در هریک از آن دیه‌ها کمابیش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاه هست و حمامات دارند. ۴۰ حمدا... مستوفی حقوق دیوانی شهر اصفهان را سی‌وپنج تومان و حقوق دیوانی ولایت آنرا پنجاه تومان ذکر می‌کند و می‌گوید: حقوق دیوانی شهر به تمغا مقرر بود.۴۱

۲- تومان ری

حیات شهری در سرزمین ری سابقهٔ دیرینه‌ای دارد. آثار شهرنشینی از حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح در این ناحیه کشف شده است. در متون پیش از اسلام ری با نامهای رگا، ریخه، راگای یاد شده است. این شهر در دورهٔ پیش از اسلام شهری بزرگ و معتبر بوده است. ۵۵ ایزودورخاراکسی در قرن اول میلادی دربارهٔ ری می‌گوید: «ری از تمامی شهرهای ماد بزرگتر بود.»۵۶ در دورهٔ اسلامی ری اهمیت خود را بعنوان معتبرترین ایالت جبال حفظ کرد. جغرافیانویسان اسلامی همه از بزرگی و عظمت ری یاد کرده‌اند و بواسطه قدمت و اعتبار این شهر به آن لقب ام‌البلاد و شیخ‌البلاد داده‌اند.

این شهر در قرن چهارم هجری بزرگترین مرکز از مراکز چهارگانه ایالت جبال بود. ابن‌حوقل درباره آن می‌گوید: بعد از بغداد آبادتر از شهر ری در مشرق نیست. در این زمان مساحت شهر یک فرسخ و نیم در یک فرسخ بود. ۵۷

در طول قرن چهارم و پنجم هجری ربض‌های ری توسعه یافت، بطوریکه شهر دارای دو بخش مجزا از هم گردید. یک بخش ری کهنه و بخش دیگر ری جدید. ۵۸

ری مصر جامع بود و در آن انواع مذاهب وجود داشت. پیروان مذاهب مختلف در قالب محلات جداگانه زندگی می‌کردند. **قرن ششم هجری دوره اوج ستیزه‌های مذهبی در شهرهای ایران بود و ری نیز از این آفت مصون نماند.** در منابع این دوره گزارشهایی از عداوت و درگیریهای خونین مذهبی در ری

مذکور است.۵۹ بر اثر این ستیزه‌ها قسمت‌های زیادی از شهر ویران می‌شد. یاقوت حموی که در سال ۶۱۷هـ از تاتارها می‌گریخت، از ری گذر کرد و آنجا را ویران یافت. سبب را پرسید. بدو گفتند که بر اثر نزاع مذهبی بین اهل شیعه و سنت، شیعیان شکست خوردند و محلاتشان ویران گردید و چون ایشان نابود شدند، آتش جنگ میان حنفیان و شافعیان در گرفت و شافعیان پیروزی یافتند و محله‌های خراب که می‌بینی از آن شیعه و حنفیه است و تنها این محلت که از آن شافعیان است سالم بماند و از شیعه و حنفیه هیچکس برجای نماند، مگر آنانکه مذهب خویش را پنهان کردند.۶۰

گرچه مغولان در سال ۶۱۷هـ ری را گرفتند و آنرا کاملاً ویران کردند، ولی خواندمیر اعتقاد دارد علت ویرانی ری بیش از آنکه به عهدهٔ مغولان باشد، به سبب درگیریهای مذهبی صورت گرفته است. وی می‌گوید: مغولان به دعوت شافعیان ، حنفیان را کشتند و سپس شافعیان را نیز نابود کردند. ۶۱

درباره چگونگی فتح ری بدست مغولان منابع اتفاق نظر ندارند. به روایت جوینی جبه و سبتای در تعقیب سلطان محمد به ری رسیدند. قاضی شهر و دیگر اعیان و محتشمان به اردوی مغول رفتند و اظهار ایلی کردند. مغولان بدون اینکه آسیبی به شهر برسانند با گماشتن شحنه‌ای در ری به سرعت در پی سلطان محمد روان شدند.۶۲ اما ابن اثیر می‌گوید: مغولان در سال ۶۱۷ هـ در جست و جوی خوارزمشاه به ری رسیدند و از لشکریان مسلمان و مغول و همچنین تبهکارانی که در پی چپاول و آشوب می‌گشتند، گروه بسیاری به ایشان پیوستند. هنگامیکه مغولان به ری رسیدند که مردم از هجوم آنها آگاهی نداشتند و غافلگیر شدند. مغولان پس از دست یافتن به ری آن جا را غارت کردند و زنان را اسیر ساختند و کودکان را گرفتند و کارهائی کردند که همانندش شنیده نشده بود. اما در ری نماندند و به شتاب در جست و جوی خوارزمشاه رفتند.۶۳

بویل احتمال می‌دهد که ویرانی ری پس از شورش بعدی اهالی ری رخ داده است. ۶۴ بهرحال ری در ۶۱۷هـ به سختی آسیب دید. اما این برای ری پایان کار نبود. مغولان چندبار دیگر در فاصله بین سالهای

۶۲۰ تا ۶۳۰هـ به ری حمله کردند و آنچه هم باقی مانده بود و یا مرمت شده بود. ویران کردند. ۶۵ بعد از این ری دیگر آباد نشد.

دقیقاً نمی‌توانیم علل آباد نشدن ری در دوره ایلخانی را روشن نمائیم. حملات مکرر گروههای نظامی به این شهر می‌تواند علت اصلی باشد. این شهر بر مسیر رفت و آمد مغولان قرار داشت و بین سالهای ۶۲۰ تا ۶۵۰هـ هر بار که طوایف و دسته‌جات مغولی به غرب حمله می‌کردند. این شهر را مورد تاخت و تاز و ویرانی قرار می‌دادند. کشتارهای پی در پی نقصان جمعیت را به همراه داشت. این حملات حتی در دوره ایلخانان نیز ادامه داشت. وصاف گزارش می‌دهد: در زمان درگیری احمد و ارغون، لشکریان احمد به ری تاخته و دیار و اهالی و اسباب سوخته و کشته‌اند. ۶۶ این تهاجمات مکرر باعث شد که باقی مانده اهالی ری نیز دست به مهاجرت بزنند و به دو منطقه ورامین و طهران که نزدیک ری قرار داشتند و از لحاظ آب و هوایی نیز از آن خوشتر بودند. نقل مکان کنند. ۶۷

حکومت ناحیه ری در زمان مغولها بدست یکی از دودمانهای محلی این ناحیه بود.۶۸ در منابع به نام سه تن از حاکمان ری اشاره شده است:

۱. ناصرالدین بن علاالدین که در سال ۶۵۶ هـ صاحب ری بود. رشیدالدین می‌گوید: وی همان شخصی است که خزاین بغداد را به آذربایجان انتقال داد. ۶۹

۲. ملک صدرالدین که رشیدالدین گزارش کشته شدن وی را در ذی‌الحجه سال ۶۷۱هـ در جامع‌التواریخ آورده است. ۷۰

۳. ملک فخرالدین که گویا بعد از مرگ صدرالدین مذکور به حکومت ری رسیده است. اما اطلاع دقیق ما از وی به سال ۶۸۱ هـ است. زمانیکه که وی مورد سیورغامیشی قرار گرفته، در حکومت سابق برقرار مانده است. البته رشیدالدین می‌گوید: چون احمد این خبر را شنید، دستور داد او را گرفته به شروان آوردند و عذاب دادند و ارغون ادعا کرد که ابقای او حق ارغون بوده است . ۷۱

گویا در این زمان ناحیه ری جزو اینجوی ارغون بود و کارگران بردهٔ در کارخانه‌ای در ری برای اردوی ارغون کالا و پارچه تولید می‌کردند. در همین زمان وصاف از ارسال سپاهی بوسیله احمد

برای دفع ارغون خبر می‌دهد. این سپاه به رهبری الیناق به ولایت ری تاخته و دیار، اهالی و اسباب سوخته و کشته و رفته و سرای لار را که اینجوی ارغون بود، خراب کرد. تمامت اوزان را گرد کرده به آذربایجان فرستاده است.۷۲

با پیروزی ارغون ملک فخرالدین از مصیبت نجات می‌یابد و تا مدتها در حکومت ری باقی می‌ماند. مستوفی گزارش می‌دهد که وی در عهد غازان‌خان دستور یافت در ری آبادانی کند و عمارت ایجاد نماید و مردم را مجدداً به ری برگرداند. اما گویا فعالیت‌های وی چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. فقط تعداد اندکی در ری ساکن شدند. ۷۳ ملک فخرالدین تا زمان مرگ خود در سال ۷۰۷هـ همچنان در حکومت ری باقی مانده است. کاشانی خبر مرگ او را در سلطانیه ضمن وقایع سال ۷۰۷هـ آورده است و از آداب‌دانی و سیاقت او به نیکی یاد کرده است . کاشانی می‌گوید: ملک فخرالدین با سعدالدین ساوجی وزیر دشمنی دیرینه داشت. بطوریکه سعدالدین از مرگ وی مسرور شد.۷۴

در اواخر دوره ایلخانی حمدا... مستوفی ری را یک تومان و شامل ۴ناحیه می‌داند. وی نواحی و توابع آنرا در نزهه‌القلوب اینگونه ذکر میکند:

اول ناحیت بهنام که در آن شصت پاره دیه است. ورامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است .

دوم ناحیت سبور قرج و در آن نود پاره دیه است. قوهه و شندر و ایوان کیف از معظم قرای آنست .

سیوم ناحیت فشابویه و در او سی پاره دیه است. کوشک و علی‌آباد و کیلین و جرم وقوج آغاز معظم قرای آنجاست.

چهارم ناحیت غار و در او چهل پاره دیه است. طهران و مشهد امامزاده حسن، فیروزرام، دولت آباد معظم قرای آنست .

مستوفی می‌گوید: اهل شهر و ولایت شیعه اثنی عشری اند، الادیه قوهه و چند موضع دیگر حنفی هستندو حقوق دیوانی ولایت پانزده تومان ویکهزار وپانصد دینار است .۷۵

گرچه ری در دوره ایلخانان آباد نگردید ولیکن حیات شهری در این منطقه مستعد از بین نرفت. سابقه و تجربه زندگی شهری ری به ورامین و طهران که در نزدیکی ری بودند وشرایط بهتری از آن داشتند. منتقل شد. در طول دوره ایلخانی این دو موضع به شهرهایی قابل ملاحظه تبدیل گردیدند.

۳- تومان سلطانیه

تومان قزوین که بعد از ساخته شدن و مرکزیت یافتن شهر سلطانیه به «تومان سلطانیه و قزوین نامیده شد»، از لحاظ تعداد شهرها، رتبه اول را در میان تومانهای عراق عجم داشت. به گفته حمدا... مستوفی در این تومان ۹ شهر وجود داشت. بجز سلطانیه که پایتخت تازه بنیاد مغولان ایران بود. دیگر شهرهای این تومان شهرهایی متوسط و کوچک بودند.

سلطانیه در نیمه راه ابهر و زنجان در وسط جلگهٔ بزرگی قرار داشت. این دشت بزرگ و پوشیده از علف از همان ابتدای ورود مغولان به ایران مورد توجه قرار گرفت و برای بهره‌مندی از مراتع غنی و آباد این ناحیه معمولاً طوایف مغولی و اردوهای ایلخانی در آنجا مستقر می‌شدند. به گفته ابوالفدا مغولان به این دشت قنقورالانگ می‌گفتند. ۸۴

اولین تلاش برای ایجاد شهر در قنقورالانگ توسط ارغون انجام گرفت. ۸۵ به گفته مستوفی شهری که در دورهٔ ارغون ساخته شد، دور بارویش ۱۲ هزار گام بود. ۸۶ متأسفانه اطلاعات بیشتری از این شهر نداریم. از آنجائیکه آثاری از شهر مزبور بدست نیامده است و تمامی آنچه که در سلطانیه بنا گردید در روزگار الجایتو ساخته شده است، می‌توان به این نتیجه رسید شهر ساخته شده در دوره ارغون همانند دیگر شهرهای اقامتگاهی ایلخانان ابنیه چندان گسترده‌ای نداشته و بیشتر به صورت چادری و موقت بوده است.

بهرحال تلاشهای اصلی برای ساختن شهر سلطانیه از سال ۷۰۴هـ توسط الجایتو آغاز شد. بنظر می‌رسد قبل از شروع عملیات اجرایی، برای ساخت شهر مطالعات گسترده‌ای انجام شده و طرح و نقشه شهر تهیه گردیده است. بنا به گفته حافظ ابرو، الجایتو پس از انجام مطالعات و مشورت، محل قنقورالانگ را برای ساخت شهر سلطانیه در نظر گرفت و بعد از آن «فرمان فرمود تا طرح شهر برکشیدند».۸۷ وصاف نیز به محاسبات و تدابیر لازم قبل از ساخت شهر اشاره دارد و نحوهٔ

تأمین هزینه‌ها و نیروی انسانی را چنین ذکر می‌کند: «مخارج ساختمان و آلات آنرا بر مالی که از ولایات می رسید حوالت کرد و رسولان برای گرد آوری مال به اطراف روان گشتند و بنایان و مهندسان به کار مشغول شدند و گروه کثیری از صنعتگران با زن و فرزند به آنجا کوچ کردند.» ۸۸ براساس اطلاعات موجود نقشه شهر سلطانیه طبق الگوی فضایی اکثر شهرهای ایران شامل به دو بخش اصلی بود: **۱ـ قلعه یا ارگ که هسته مرکزی شهر را تشکیل می‌داد. ۲ـ شهرستان یا حصار بیرونی.**

کلاویخو که بعد از قرنی پرحادثه‌ای برای سلطانیه از این شهر دیدن کرده است می‌نویسد: در آنجا خیابانها و میدانهای زیبا که در آنها کالاهای بسیار برای فروش عرضه شده است، وجود دارد. ضمناً در همه محلات مهمانخانه‌هایی برای آسایش بازرگانانی که به آن شهر می‌آیند، دیده می‌شود. ۱۰۰ با این توصیف می توان حدس زد که شهر سلطانیه روی اسلوب و با یک شبکه هندسی دقیق ساخته شده بود. **قلعه در هسته مرکزی شهر قرار داشت و خیابانها و معابر شهر به آن منتهی می‌شدند. خیابان اصلی شهر که ستون فقرات معابر شهر محسوب می‌شد، در راستای دروازه اصلی ارگ و منتهی به آن.** به طرف شمال امتداد می‌یافت. این خیابان از دروازه اصلی قلعه در جبهه شمالی آن شروع می‌شد و تا دروازه شمالی شهر امتداد می‌یافت. این دروازه به جاده تبریز متصل می‌شد که عمده‌ترین جاده تجاری آنزمان بود. اجزای اصلی شهر نظیر مسجد جامع، بازار و سایر تأسیسات شهری در این خیابان قرار داشت.

مسجد جامع سلطانیه بعد از گنبد و مقبره سلطان پایدارترین و زیباترین عمارت شهر بود و تا دورهٔ قاجار پابرجا بود. براساس گزارش سیاحانی که سلطانیه را دیده‌اند، این مسجد در نزدیکی قلعه و در کنار دروازه اصلی آن قرار داشت. ۱۰۱ این مسجد از بناهای خود سلطان محمد خدابنده بود که بنا به گفته حافظ ابرو در نهایت استحکام و زیبایی ساخته شده بود. ۱۰۲

بازار سلطانیه که در نوع خود از بزرگترین و زیباترین بازارهای آن روزگار بود، بیش از ده هزار دکان داشت و در سراها و خانهای متعدد آن انواع و اقسام امتعه و اقمشه و کالاهای نفیس دیده می‌شد.

کاشانی متاع غالب بازار سلطانیه را پارچه می‌داند. ۱۰۳ با توجه به اطلاعات موجود، بازار سلطانیه از راسته‌های متعدد تشکیل می‌شد و هر راسته متعلق به صنفی خاص بود. حافظ ابرو از بازار بسیار عالی به نام «بازار بزازان» یاد می‌کند که از بناهای خواجه‌علیشاه جیلانی بود. ۱۰۴ این بازار به گفته کاشانی کم خرج و بسیار دخل و از سنگ و آجر پخته ساخته شده بود و از هر عمارتی که در بغداد، تبریز، روم و شام وجود داشت در علورفعت بود. ۱۰۵ این بازار همان بازاری است که نهم صفر سال ۷۱۲هـ در آتش سوخت ولیکن علیشاه به تجدید و تعمیر آن همت گماشت و بنا به گفته کاشانی در اندک مدتی بازسازی شد. ۱۰۶ این بازار از دروازهٔ شمالی شهر که به مهمترین مسیر تجاری جاده تبریز متصل می‌شد، شروع می‌شد و تا مسجد جامع شهر در نزدیکی ارگ ادامه یافت.

از اطلاعات موجود می‌توان دریافت اکثر محلات سلطانیه به روی اسلوب دقیق ساخته شده بود. در اکثر آنها تأسیسات لازم برای زندگی شهری نظیر مسجد، بیمارستان، بازار، کاروانسرا، خانقاه وجود داشت. از یکی از محلات سلطانیه که به همت خواجه رشیدالدین فضل‌ا... ساخته شده بود و به نام او «رشیدیّه» نامیده می‌شد، اطلاعات جالبی در دست است. حافظ ابرو که این محله را دیده است، آنرا اینگونه وصف می‌کند: در آنجا قریب هزار خانه بوده و عمارتی عالی و دو مناره بزرگ بر دو طرف ایوان آن و در آن عمارت، مدرسه، دارالشفا و خانقا هر یک با موقوفاتی بسیار قرار داشت. ۱۱۲ کلاویخو نیز از زیبایی محلات و وجود تأسیسات شهری در آن‌ها یاد کرده است. ۱۱۳

قطعاً بخشی از فضاهای قسمت شهرستان را کارخانه‌های تولید مصنوعات تشکیل می‌داد. از آنجایی که سلطانیه پایتخت کشور و محل سکنی اکثر امراء و شاهزادگان مغول بود و می‌دانیم که هر یک از این بزرگان کارخانه‌هایی داشتند که پیشه‌وران برده در آن مشغول تولید کالا بودند، در سلطانیه تعداد زیادی کارخانه وجود داشت. مثلاً اطلاع داریم که خواجه علیشاه جیلانی کارخانه بزرگی در سلطانیه ایجاد کرده بود که خود وی مدتی عهده‌دار اداره امور آن بود. ۱۱۴

علی‌رغم تلاش‌های بدون وقفه و علاقه مفرط سلطان محمد خدابنده (الجایتو) به اتمام بنای شهر سلطانیه تمام قسمت‌های بخش شهرستان سلطانیه ساخته نشد و بنای شهر مطابق آنچه پیش‌بینی شده بود. تکمیل نگردید. با مرگ الجایتو، جانشین وی، ابوسعید بهادرخان، به تکمیل عمارات این شهر علاقه نشان نداد و امرا و بزرگانی که بیشتر با انگیزه‌های سیاسی و تقرب به سلطان عهده‌دار ساخت بخشهایی از قسمت شهرستان بودند، دست از کار کشیدند، عمارت «شهر نیمه تمام بماند». کاشانی صراحتاً به نیمه تمام ماندن بنای سلطانیه اشاره کرده است و می‌نویسد: «الجایتو به غایت عمارت دوست بود، خصوصاً به عمارت شهر سلطانیه دلبستگی داشت و می‌خواست که آن عمارتها تمام شوند، همه ناتمام بماندند و کار او تمام شد.

ایام به طبع و دهر مأمور نشد   مرگ از سر دورباش تو دور نشد

می‌کوشیدی که شهر معمور کنی   کشتی تو خراب و شهر معمور نشد». ۱۱۵

با این حال علی رغم نیمه تمام بودن بنای سلطانیه این شهر در اواخر دوره ایلخانی از بزرگترین ومعتبرترین شهرهای ایران بود. حمدا... مستوفی می‌گوید: «اکنون چندان عمارات عالی در آن شهر است که بعد از تبریز در هیچ شهری دیگر نباشد.» ۱۱۶

سلطانیه در اندک مدتی چنان رشد کرد و بزرگ شد که گوی سبقت را از بقیه شهرهای ایران ربود و نه تنها بعنوان پایتخت و مرکز سیاسی کشور، بلکه به یکی از بزرگترین شهرهای تجاری ایران تبدیل شد. ولیکن سلطانیه با همان سرعتی که رشد کرد. دچار افول و سقوط شد. بطوریکه در اندک مدتی پس از انقراض سلسله ایلخانان به یک شهر درجه دوم وکم اهمیت تنزل کرد. عوامل نافرجامی شهر سلطانیه علی‌رغم همه تلاشها، هزینه‌ها و سرمایه‌گذاریهای کلانی که برای ساخت آن شده بود، متعدد است. عمده‌ترین عامل زوال سلطانیه را باید در محیط طبیعی و محل جغرافیایی شهر جستجو کرد. محل شهر سلطانیه از نظر جغرافیایی و طبیعی بنحوی است که می‌توان پاسخگوی نیازهای یک شهر کوچک و مرکز محلی باشد، نه پایتخت دولتی بزرگ. این شهر در جایی بدون آب کافی و پسکرانه قابل کشت و به دور از جاده‌های مهم تجاری ساخته شده بود. در اطراف این شهر منطقه کشاورزی آبادی وجود نداشت تا محصولات کشاورزی و غذایی شهر را تأمین کند. بلکه این شهر در مرکز یک منطقه چراگاهی قرار گرفته بود که برای اردوهای

مغولان اهمیت زیادی داشت. معهذا مادامی که سلطانیه پایتخت بود. از محصولات اطراف در حد قابل ملاحظه‌ای بهره می‌گرفت. ۱۱۷ لیکن بعد از دست دادن مرکزیت سیاسی شهر رو به ویرانی گذاشت. از طرف دیگر شاهراه تجاری از پنج فرسخی سلطانیه عبور می‌کرد. در زمان الجایتو برای ایجاد رونق تجاری در سلطانیه جاده اصلی را منحرف کرده بودند تا شهر سلطانیه بر سر مسیر کاروانها قرار گیرد. لیکن با مرگ الجایتو و نزول اعتبار شهر جاده به مسیر اصلی خود بازگشت و سلطانیه مجدداً از شاهراه اصلی برکنار ماند.

عامل دیگر در ویرانی سلطانیه بافت اجتماعی این شهر بود. حمدا.. مستوفی می‌گوید: مردم آنجا از هر ولایت آمده‌اند و آنجا ساکن شده‌اند و از هر ملل و مذهب هستند. زبانشان هنوز یک رویه نشده است.۱۱۸ گویا اکثر سکنه شهر به اجبار و برحسب ضرورت به سلطانیه مهاجرت کرده بودند. منابع ایندوره به مهاجرت اجباری مردمان به سلطانیه اشاره کرده‌اند. میرخواند می‌نویسد: و از اطراف ممالک محترفه و صناع با اهل و عیال از برای توطن و تمدن بنابر فرمان واجب الاذعان به آن صوب روان گشته. در اندک زمانی شهری در نهایت معموری ساخته و پرداخته شد.۱۱۹ بنابراین ترکیب جمعیتی سلطانیه صد در صد ناهمگون و غیرمتجانس بود. حتی زبان واحد که یکی از شئونات منطقی شهر به حساب می‌آید در سلطانیه وجود نداشت. مردم شهر نسبت شهر و منطقه آن دلبستگی نداشتند. به همین دلیل بعد از سقوط ایلخانان و از رونق افتادن شهر اکثر اهالی آن به شهرها و اوطان خود بازگشتند. شهر سلطانیه دچار نقصان و افول گردید.

عامل بعدی در سقوط زود هنگام سلطانیه الگوی فضایی این شهر بود. این شهر در مقایسه با نیشابور، اصفهان و تبریز بنیاد کهنی نداشت. در این شهرها الگوی فضایی شهر و محلات به مرور زمان و برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی ساکنان آن شکل گرفته بود. در صورتیکه الگوی فضایی سلطانیه تحمیلی بود و نمی‌توانست پاسخگوی همه نیازهای ساکنان متنوع و ناهمگون که به اجبار به این شهر کوچانده شده بودند؛ باشد. از طرف دیگر بناهای قسمت شهرستان برخلاف عمارات قلعه شهر از استحکام و بنیان قوی برخوردار نبودند. به همین دلیل در اثر حوادث طبیعی و جوی به سادگی و سرعت ویران می‌شد.

عامل دیگر در سقوط سریع شهر سلطانیه، صدمات فراوانی بود که در اثر تهاجمات نظامی به پیکر شهر وارد آمد. بعداز مرگ سلطان محمد و بروز کشمکش‌های خاندانی در دولت ایلخانی سلطانیه چند بار مورد تهاجم قرار گرفت. ظهور مدعیان مختلف که همه قصد تصرف پایتخت و تاج و تخت را داشتند، لطمات جبران ناپذیری به سلطانیه زد. اهالی نامتجانس شهر که هیچ انگیزه‌ای برای مرمت خرابیهای حاصله از این درگیریها و مقاومت در برابر تهاجمات را نداشتند، بیشتر ترجیح می‌دادند جان و مال خود را نجات دهند و به وطن مألوف خود بازگردند، تا اینکه بمانند و مقاومت کنند.

بهرحال تلاش سخت و پیگیرانه الجایتو برای ساختن شهری بزرگ در منطقه‌ای کم‌استعداد، باجمعیتی ناهمگون، گرچه زیبایی، معماری و عظمت را آفرید، اما نافرجام بود. این عدم تجانس بین شهر عظیم و محیط طبیعی کم استعداد آن را مادام دیولافوا که در سال ۱۸۸۱م گنبد سلطانیه را دیده است، به شکلی زیبا بیان داشته است. وی می‌نویسد: «این بنای عظیم و مرتفع با پوشش کاشی‌های آبی رنگ، به دهکدهٔ فقیری که در پای آن واقع شده، با نظر حقارت می‌نگرد». ۱۲۰

۴- تومان قم و کاشان

قم و کاشان همراه با چند شهر کوچک دیگر در دوره ایلخانان یک تومان را تشکیل می‌دادند. اگرچه شهر قم بعنوان مرکز این تومان توسط مغولان به شدت تاراج شد و بدلیل آسیب‌های جدی که به شبکه‌های آبیاری آن وارد آمد، در طول دورهٔایلخانان برای احیای حیات شهری مشکلات عدیده‌ای داشت. اما دیگر شهرهای این تومان از رهگذر حمله مغولان کمتر آسیب دیدند. شهرهای این تومان وضعیت کشاورزی مساعدی داشتند و اغلب از لحاظ تأمین مایحتاج غذایی خودکفا بودند. مهمترین عامل توسعه شهرهای این تومان رشد تولیدات پیشه‌وری بود. اهالی شهرهای این تومان خصوصاً کاشان و نطنز عموماً صنعتگران ماهری بودند و کالاهای زیادی در این شهرها تولید می‌شد که اکثراً جنبه صادراتی داشت. به همین دلیل این دو شهر در دورهٔ ایلخانی رشد یافتند. شهرهای کوچک دیگر نظیر گلپایگان، کرج ابودلف و... بنظر می‌رسد در دوره ایلخانی نسبت گذشته تغییر چندانی نکرده‌اند.

- قم

حیات شهری و زندگی مدنی در دشت قم سابقه بسیار طولانی دارد. قم از روزگار باستان شهریت داشته است حمدا.. مستوفی بنای شهر را به طهمورث نسبت می‌دهد.۲۲۸ یاقوت حموی نام قدیم قم را کمندان ذکر می کند. ۲۲۹ مدنیت قم مرهون رودخانهٔ قمرود یا اناربار بود، که از وسط دشت قم می‌گذشت. مردم ناحیه قم از روزگار باستان نهرهای متعددی از این رودخانه متفرع کرده و هر شاخه‌ای از آنرا به قسمتی از دشت جاری ساخته بودند و برای پرآب کردن این نهرها، کاریزهای بسیار حفر و آب آنها را به نهرها افزوده بودند. بدین‌ترتیب در طول تاریخ یک سیستم آبیاری منظم در این ناحیه بوجود آمده بود. **بطوریکه رونق و انحطاط کشاورزی و شهرنشینی منطقه به آبادی یا ویرانی این سیستم وابسته بوده است.**۲۳۰ فهرستی از مهمترین نهرهای باستانی دشت قم در تاریخ قم مذکور است. هر یک از این نهرها تعدادی از روستاها را مشروب می‌ساخت و مجموعه‌ای از روستاها طسوجی را تشکیل می‌دادند. در ولایت قم به چهار طسوج به نامهای رودآبان، لنجرود، ابرشتیجان و سراجه اشاره شده است.۲۳۱

مسلمین در سال ۲۳ هجری شهر قم را فتح کردند. طبق روایات، حضرت فاطمه علیهم‌السلام دختر امام موسی کاظم (ع) در سال ۲۰۱ هـ در آنجا درگذشت و مرقد او عامل اصلی توسعه شهر قم و تبدیل آن بعنوان یکی از اصلی‌ترین مراکز تجمع شیعیان در ایران بود.۲۳۲ ابن حوقل در قرن چهارم هجری از قم یاد کرده است و می‌نویسد: «برگرد شهر بارویی است و تمامی مردم شهر شیعه مذهبند. خاکی حاصلخیز دارد و در باغستان آن درختان پسته و فندق وجود دارد.۲۳۳ در قرون پنجم و ششم هجری قم شهری آباد و پرجمعیت بود. علت اعتبار این شهر، شاهراه بزرگ خراسان و راه اصلی حج بود که از قم می‌گذشت. قم قبل از حمله مغولان شهری آباد بود». یاقوت حموی که قم را قبل از حمله مغولان دیده است، می‌گوید: «در دو طرف رودخانه قرار دارد و چندین پل‌سنگی برآن بسته‌اند».۲۳۴ این شهر دارای مساجد، کتابخانه‌ها و مدارس معتبری بود که مهمترین آنها مدرسه سعدصلت، اثیرالملک، عزالدین مرتضی، سیدامام زین‌الدین امیر، شرف

الحسنی. شمس‌الدین مرتضی و مدرسه مرتضی کبیر شرف الدین بود. گذشته از موقوفات آرامگاه حضرت معصومه (س) این مدارس نیز موقوفات متعددی داشتند و مرکز تجمع علما و فقهای بزرگ شیعه بودند. هر روز در این مدارس و مساجد و حتی در سرای بزرگان مراسم ختم قرآن برگزار می‌شد و به تبلیغ و تدریس فقه شیعی می‌پرداختند.۲۳۵

وضعیت قم در اولین تهاجم مغولان مشخص نیست. ابن اثیر اعتقاد دارد که در اولین برخورد مغولان با قم شهر آسیبی ندید. لیکن در سال ۶۲۱ هجری گروهی سه هزار نفری از مغولان به این شهر حمله کردند و شهر را ویران کردند وساکنان آنرا کشتند. ۲۳۶ استاد بیانی سنیان را در ویرانی قم توسط مغولان مقصر می‌داند و می‌گوید: سنی مذهبان ، سبتای ، فرمانده مغولی که مامور فتح قم بود. تحریک نمودند تا فرمان قتل عام کلیه مردمان شهر را صادر کند.۲۳۷ بهرحال قم در حمله مغول به شدت آسیب دید و بسیاری از مردم آن کشته شدند.

بنظر می‌رسد شهر قم برخلاف دیگر شهرهای مذهبی شیعیان در عهد ایلخانان چندان توسعه نیافت و بازسازی نشد. قزوینی در نیمه دوم قرن هفتم هجری می‌گوید: «بیشتر قسمت‌های شهر همچنان ویران است.۲۳۸ حمدا.. مستوفی در پایان عصر ایلخانی می‌نویسد: اکثر آن شهر اکنون خراب است.۲۳۹

ما اطلاع داریم که در سال ۶۸۳ هـ مرقد مطهر حضرت معصومه (س) در خارج شهر قم قرار داشته است. رشیدالدین ضمن گزارش فرار شمس‌الدین جوینی به قم بعداز جلوس ارغون می‌نویسد: «چون آنجا رسید در مشهد شریف که بیرون شهر است فرود آمد و در آن مزار متبرک معتکف گشت.»۲۴۰ در نظر اول می‌توان احتمال داد که شهر در این زمان آنقدر کوچک شده بود که مزار مذکور در بیرون شهر قرار گرفته است. اما مستوفی می‌نویسد: باروی قم زیادت از ده هزار گام است و اگرچه اکثر شهر خراب است اما بارویش بیشتر برخاست. ۲۴۱ لذا می‌توان احتمال داد حرم حضرت معصومه حتی در قرن ششم هجری نیز در داخل شهر قرار نداشته است. صحت این احتمال باتوجه به اینکه نکته بیشتر می‌شود که نه مستوفی و نه هیچیک از جغرافیانویسان قدیم ذکری از مزار حضرت معصومه (ع) در شهر قم نکرده‌اند.۲۴۲

به هر حال شهر قم در عهد ایلخانان برخلاف سایر شهرهای مذهبی شیعه نشین به شدت نسبت به گذشته خود افول کرد. عامل اصلی انحطاط شهر قم ویرانی شبکه آبیاری رودخانه قم رود بود. بنظر می‌رسد در حمله مغول تاسیسات آبرسانی قم آسیب فراوانی دیده است. بسیاری قنوات و انهار ویران شدند و این وضعیت برای قرنهای بعدی پایدار ماند. بطوریکه در عهد قاجاریه بنا به گفته محمدتقی ارباب، میر آب قنات ناصری، از انهار رودخانه قمرود فقط ده نهر باقی مانده و بقیه آنها خراب افتاده بود. ۲۴۳ علت دیگر عدم توسعه و رشد قم در عهد ایلخانی متروک شدن شاهراه خراسان بود که شهر اکثر اعتبار و رشد خود را در دورهٔ خلفا مرهون این شاهراه بود. حقوق دیوانی نسبتاً پایین. معادل چهار تومان مغولی، که از شهر و ولایت قم گرفته می‌شد، نشانگر افول توانایی اقتصادی این ناحیه است. با این حال شهر قم در دوره ایلخانی از لحاظ سیاسی و مذهبی شهر مهمی بود. این شهر از لحاظ مذهبی اعتبار ویژه‌ای داشت. شیعیان در ناحیه مرکزی ایران اکثریتی انکارناپذیر داشتند و قم بعنوان عمده‌ترین و معتبرترین مرکز شیعیان عراق عجم محسوب می‌شد. در دورهٔ ایلخانی اداره قم همانند دیگر شهرهای معتبر مذهبی شیعه در دست نقیب شهر بود. از نقبای مشهور قم در این عهد فخرالدین ابوالحسن علی العلوی الحسینی القمی است که ابن فوطی از او یاد کرده است.۲۴۴ بعلاوه قم از لحاظ سیاسی شهر معتبری بود و بعنوان مرکز تومان، شهرها و نواحی زیادی تابع آن بودند. حمدا.. مستوفی در پایان عصر ایلخانی قم را اینگونه وصف می‌کند: «هوایش معتدل است... از ارتفاعاتش غله و پنبه بسیار است و از میوهایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست. ..... مردم آنجا شیعه اثنی عشری‌اند و بغایت متعصب و اکثر آن شهر اکنون خراب است.... و حقوق دیوانی آن به تمغا مقرر است و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد».۲۴۵

- کاشان

شهر کاشان در خاور و شمال خاوری جلگه است و به دشت کویر منتهی می‌شود و قسمت‌های باختری و جنوبی آن کوهستانی است. آب این ناحیه بیشتر بوسیله دو رودخانه فصلی قهرود و نیاسر و همچنین چشمه‌های طبیعی مثل چشمهٔ فین و قنوات و چاههای متعدد تامین می‌شد.

منابع تاریخی و شواهد باستانی حکایت از حیات دیرپای شهری در این منطقه دارند.۲۴۶ لیکن شهرت اصلی شهر و رشد آن بیشتر مربوط به دوران اسلامی می‌شود. حمدا.. مستوفی ساخت شهر را به زبیده خاتون زوجه هارون الرشید نسبت می‌دهد. در آنزمان اهالی کاشان از زبیده درخواست نمودند، حصار و خندقی گرد شهر بکشد. ۲۴۷

در قرن چهارم هجری کاشان اگرچه شهر کوچکی بود ولی اهمیت بسیاری داشت. جغرافیانویسان ایندوره از صنایع برجسته شهر که همهٔ آنها جنبه صادراتی داشتند، یاد نموده‌اند.۲۴۸ علاوه بر این شهر از لحاظ کشاورزی نیز بسیار آباد بود و در منطقه حاصلخیزی قرار داشت.

شهر کاشان در دورهٔ سلجوقی رشد بسیاری کرد. بناهای عمومی بسیاری نظیر حمام، مسجد خانقاه، دارالسیاده، داروالشفاء، کتابخانه و... ساخته شد. علاوه بر این سلطان جلال الدین ملکشاه در جانب جنوب خاوری شهر قلعه بسیار مستحکمی بنا کرد که به قلعه جلالی معروف است.

بعداز آن شهر بطرف قلعه یعنی در سمت جنوبی خاوری توسعه پیدا کرد. بطوریکه قلعه و حصارشهر به هم پیوست. مولف زینهٔ المجاس درباره قلعه جلالی و حصار کاشان می‌نویسد: «برکنار شهر سلطان ملکشاه سلجوقی قلعه گلین ساخت و به قلعه جلالی مشهور است. چنانچه قلعه و حصار شهر یکی شده و یک دروازه به شهر گشوده می‌شود و دروازهٔ دیگر به صحرا و الحق آن قلعه به غایت حصاری حصین است.۲۵

تا قرن هفتم هجری کاشان شهری آباد و با صنایع بسیار معروف بود. یاقوت می‌گوید: کاسه‌های سبز رنگ آنجا را به سایر بلاد صادر می‌کنند. ۲۵۱ قزوینی نیز ظروف سفالین کاشان را ستوده و از صدور آن به جاهای دیگر صحبت می‌کند. ۲۵۲ در این دورهٔ تمامی اهالی کاشان شیعه اثنی عشری بودند. ۲۵۳

گرچه کاشان در اولین حمله مغولان به عراق عجم از گزند ویرانگری تاتاران مصون ماند ولیکن بنا به گزارش ابن اثیر وجوینی دسته سه هزار نفری از سپاهیان مغول که در سال ۶۲۱ هـ به شهرهای عراق عجم حمله کرده بودند. کاشان را فتح و ویران کردند و اکثر اهالی این شهر را قتل عام نمودند.۲۵۴

در طی سالهای کشاکش بین جلال‌الدین خوارزمشاه و مغولان منطقه و شهر کاشان به دلیل پیوستگی با اصفهان چندین بار مورد تهاجم سپاهیان و لشکریان جناحهای درگیر قرار گرفت و برای مدتی نیز مأمن جلال‌الدین خوارزمشاه و لشکریان او بود.۲۵۵ به گفته جوینی مغولان در سال ۶۴۲ هـ اهل کاشان را مجبور به پرداخت مالیاتی سنگین نمودند.۲۵۶

در هنگام حمله هلاکو به ایران کاشان به درایت خواجه‌نصیرالدین طوسی در امان ماند. به گفته مورخان خواجه که از ملتزمین رکاب خان مغول بود، به احترام وجود بابا افضل الدین مرقی کاشانی، سپاهیان را از غارت و کشتار اهالی کاشان بازداشت. ۲۵۷ در دورهٔ آباقا کاشان تابع اصفهان بود و خواجه بهاءالدین جوینی حکومت اصفهان و بخشهایی از عراق عجم از جمله کاشان را بعهده داشت. ۲۵۸ از حاکمان مشهور کاشان در این دوره هندوشاه نخجوانی مؤلف تجارب السلف است که در سال ۶۷۴ هـ به حکومت کاشان منصوب گردید. ۲۵۹

کاشان در دورهٔ ایلخانی رشد زیادی کرد. همه عوامل توسعه حیات شهری در این دورهٔ برای کاشان مهیا بود. در دورهٔ ایلخانی کاشان یکی از مراکز عمدهٔ صنعتی ایران به شمار می‌رفت. تولیدات کارگاههای آن مانند قالی، انواع پارچه‌های ابریشمی، کاشی و ظروف سفالین از چنان مرغوبیتی برخوردار بود که به بازارهای جهان عرضه می‌شد. رشیدالدین فضل ا.. در مکاتباتش از پارچه‌های والا و ساده و مدول کاشان ضمن کالاهای صادراتی نام می‌برد.۲۶۰

گذشته از این، کاشان برسر راه ارتباطی و بازرگانی عمده‌ای که از سلطانیه به اصفهان و از آن طریق به بنادر خلیج‌فارس می‌رفت، واقع بود. حفظ امنیت و تامین خدمات بازرگانی این شاهراه برای حکومت ایلخانان اهمیت بسزایی داشت.۲۶۱ این موقعیت تجاری مساعد، باعث گردید، جانی تازه در کالبد کاشان ویران شده از حمله مغول، دمیده شود. شهر اعتبار گذشته خود را بازیافت، بازارها و وجود ضرابخانه در کاشان نشانگر رونق و اعتبار اقتصادی این شهر در دوره ایلخانان است. از سکه‌های ضرب کاشان در سالهای مختلف سده هشتم هجری نمونه‌هایی بدست آمده است.۲۶۲ از لحاظ کشاورزی نیز کاشان حاصلخیز و با رونق بود. منابع آبی شهر و ولایت کاشان کافی بود. بجز رودخانه قمرود و نیاسر، چشمه‌ها و کاریزهای زیادی آنرا مشروب می‌کرد، که مشهورترین آنها چشمه فین

بود. حمدا.. مستوفی می‌گوید: «ارتفاعاتش وسط است و خربزه و انگور نیکو است». حقوق دیوانی نسبتاً بالای- یازده تومان و هفت هزار دینار= این شهر که به تمغا مقرر بوده. حکایت از رونق اقتصادی کاشان خصوصاً تولیدات صنعتی آن می‌کند.۲۶۳

علاوه بر این کاشان از لحاظ مذهبی موقعیت ممتازی داشت. مردم این شهر شیعه اثنی عشری بودند. **یکدستی مذهبی** شهر و ولایت کاشان باعث شده بود این شهر از معدود شهرهایی باشد که در آن درگیری و نزاع مذهبی بوجود نیآید. مشهد امامزاده علی بن محمدبن باقر در این شهر قرار داشت.۲۶۴ **غازان در کاشان دارالسیاده‌ای معتبر و بزرگ ساخت که در نوع خود کم نظیر بود.** ۲۶۵ دارالسیاده کاشان مجموعه‌ای بسیار مجهز بود. این مجموعه شامل مسجد، مدرسه، پرورشگاه خیریه، درمانگاه ، مسافرخانه و ابنیه المنفعه دیگری بود. برای اداره امور و تامین مایحتاج سالیانه آن، سه قریه «بیدگل» ، «هراسکان» و «مختصاباد» برآن وقف شده بود. خوشبختانه این دارالسیاده از معدود دارالسیاده‌های دورهٔ ایلخانی است که وقف نامه آن در دست می‌باشد. محل دارالسیاده غازانی در جنوب شهر کاشان در محلهٔ سلطان میراحمد واقع بود.۲۶۶

از دیگر بناهای خیریه این عصر یکی خانقاه «زینی الماستری» در نزدیکی مسجد جامع و دیگر خانقاه و رباط سیدرکن الدین محمدیزدی در نزدیکی مسجد عمادی می‌باشد.۲۶۷

گذشته از این، کاشان در عصر ایلخانی از مراکز علمی محسوب می‌شد. اهالی آن به دانش دوستی معروف و شهر به عالم پروری مشهور بود. حمدا.. مستوفی می‌نویسد: «اکثرشان حکیم وضع و لطیف طبع‌اند. در آنجا جهال و بطال کمتر است».۲۶۸ از مشاهیر کاشان در این عهد شیخ‌عزالدین علی جمالی کاشی است که در سال ۷۱۳ هـ وفات یافته است. ابوالقاسم کاشانی دربارهٔ او می‌نویسد: «وی مقبول سلطان جهان و امراء و وزرای زمان بود و حسیب و نسیب ایام. در جوانی وزارت بهاءالدین جوینی کرده بود. ولی بعداً از کار دیوانی کناره گرفته، به کار معاد پرداخت و هیچ صدقه و پولی از سلطان و دیوان نپذیرفت.» ۲۶۹ از دیگر عرفا و مشاهیر کاشان در این دوره سیدافضل الدین کاشی است. رشیدالدین فضل‌ا.. که از ارادتمند وی بود، طی فرمانی سیدافضل‌الدین را از کلیه وجوه و تکلیفات دیوانی معاف نموده است.۲۷۰

گرچه قم در این دورهٔ مرکز تومان بود ولی کاشان از لحاظ وسعت و رونق از قم بسیار بزرگتر و آبادتر بود. فرایرودوریک کشیش فرانسوی که در سال ۷۲۱ هـ به ایران سفر نموده است، درباره این شهر می‌نویسد: «با آنکه قسمت بزرگی از شهر کاشان در حمله مغول ویران شده ولی شهر با شکوه و عظمت احیا شده است و دارای انواع نعمت‌هاست.» ۲۷۱

گزارشهای سیاحان اروپایی که در دورهٔ بعداز ایلخانان به ایران سفر کرده‌اند، رشد و توسعه اقتصادی کاشان در عهد ایلخانان را گواهی می‌کنند. جوزافا باربارو که در قرن نهم هجری از کاشان دیدن نموده است، می‌نویسد: «به شهری پرجمعیت رسیدم به نام کاشان. در آنجا پارچه‌های ابریشمی و نخی چندان فراوان بدست می‌آید که هر کس در یک روز به ارزش دوهزار دوکات می‌تواند از این پارچه‌ها فراهم کند. پیرامون شهر نزدیک به سه میل است. دارای حصار و حومه‌اش زیبا و وسیع است». ۲۷۲ آمبروسیو کنتارینی نیز در همین زمان به وسعت و رونق بیشتر این شهر نسبت به قم اشاره دارد و می‌گوید : «کاشان شهری با حصار است و بازارهایی شبیه به قم دارد اما در مقایسه با قم بزرگتر و پرجمعیت‌تر و آبادتر است». ۲۷۳

۵- تومان لر بزرگ

سرزمین لر منطقه وسیعی و کوهستانی بود که از جنوب همدان شروع می‌شد و تا جنوب غرب ایران ادامه می‌یافت.۳۰۴ تعیین دقیق حدود منطقه لرنشین به سادگی امکان‌پذیر نیست. متاسفانه ازوضعیت حیات شهری در این منطقه آگاهی‌های پیوسته و زیادی در دست نیست. براساس نوشته معین‌الدین نطنزی، لرستان در سال ۳۰۰ هـ در دست دو برادر به نامهای منصور و بدر بود. برادر بزرگتر، بدر، در نیمه جنوبی، و برادر کوچکتر، منصور، در نیمه شمالی حکومت داشت. از این رو لرستان به دو بخش لرکوچک و بزرگ تقسیم می‌شد.۳۰۵ اما بنظر می‌آید تقسیم لرستان به دو بخش لرکوچک و بزرگ از دورهٔ مغول رایج شده و تا زمان صفویه همچنان این تقسیم‌بندی برقرار بوده است.۳۰۶ حمدا.. مستوفی ولایت لر را جزو عراق عجم محسوب می‌کند و می‌گوید: به دو تومان لربزرگ و کوچک تقسیم می‌شد.۳۰۷

ولایات لر در دوره ایلخانان دو تومان محسوب می‌شد. در این دو تومان دو سلسله اتابکان لر بزرگ و کوچک مستقلاً حکومت می‌کردند. اتابکان که از دورهٔ قبل از استیلای مغولان قدرت یافته بودند، این ایالت را عرصه درگیرهای مکرر دودمانی و طایفه‌ای نموده بودند.

تومان لر بزرگ از شمال شرقی شوشتر در امتداد رودخانه کارون علیا شروع می‌شد و تا کوههای غرب ولایت اصفهان ادامه می‌یافت. شهر ایذه که به آن مال امیر نیز می‌گفتند،۳۰۸ مرکز تومان لر بزرگ بود. این شهر در جبال زاگرس در نزدیکی رودخانه کارون علیا و بر سر جاده‌ای قرار گرفته بود که از شوشتر به اصفهان می‌رفت.

حیات شهری در ایذه سابقه‌ای طولانی دارد. حجاریها و آثار باستانی موجود در این منطقه، گواه وجود زندگی مدنی در دورهٔ پیش از اسلام است. بطوریکه برخی می‌پندارند انزان یا انشان باستانی در محل ایذه کنونی قرار داشته است.۳۰۹ در دوره اسلامی اولین بار نام ایذه در الاعلاق النفیسه، آمده است. ابن رسته ضمن بیان مسافت شهرهای خوزستان از ایذه نام برده است.۳۱۰ در متون جغرافیایی قرون سوم و چهارم هجری از ایذه بعنوان شهری کوهستانی در ایالت خوزستان یاد شده است. گویا در قرن چهارم هجری ایذه بسیار توسعه یافته و به یکی ازشهرهای مهم خوزستان تبدیل شده است. مقدسی ایذه را شهری مهم و سلطان نشین می‌داند و از کشتزارهای حاصلخیز آبی و دیمی آن تمجید می‌کند.۳۱۱ در اواخر قرن چهارم هجری در حدود العالم ایذه این چنین توصیف شده است: «شهری است با سوادهای خرم و آبادان و با نعمت و خواسته بسیار و برلب رودنهاده و از وی دیباهای بسیار خیزد و دیبای پرده مکه آنجا کنند».۳۱۲ طبق گفته یاقوت حموی در دو فرسخی ایذه دریاچه‌ای به نام «فم البواب» قرار داشت. این دریاچه به شکل گردابی بود که پلی یک طاق با صنعتی عجیب و بنایی محکم بر روی آن ساخته بودند. این پل که براثر سیل فرو ریخته بود به همت ابومحمدبن احمدقمی معروف به شیخ، وزیر حسن بن بویه، با صرف هزینه‌های گزاف مرمت شد.۳۱۳ احتمالاً رشد ایذه در قرن چهارم هجری بدان علت بود که جاده اصفهان به بغداد از طریق کوهستان برقرار شده بوده و ایذه در مسیر این جاده قرار داشت.

با تاسیس سلسله اتابکان لر در سال ۵۵۰ هـ ایذه بعنوان پایتخت این سلسله اهمیت سیاسی نیز یافت. احتمالاً قلاع مستحکم و متعدد این منطقه اکثراً در این دوران ساخته شدند. در این زمان ایذه شهر مستحکمی بود. که به دلیل برخورداری از موانع طبیعی و استحکامات نظامی نقطه‌ای امن و پناهگاهی تسخیر ناپذیر می‌نمود.

در حمله چنگیز خان به ایران پای سپاهیان مغول به شهرهای ایالت لر نرسید. در آشوب‌ها و کشمکش‌های سیاسی دورۀ فترت مغول، اتابکان همچنان بر ایذه فرمان می‌راندند. با آمدن هلاکو به نواحی غرب ایران، امرای بنی‌فضلویه نسبت به مغولان ابراز ایلی کردند و همچنان بعنوان حاکمان لر بزرگ باقی ماندند. گرچه در دوره ایلخانان چندبار بعلت نافرمانی اتابکان لر، مغولان به این ولایت لشکر کشیدند، اما بعلت استحکامات نظامی و موانع طبیعی به شهرهای این تومان خصوصاً ایذه آسیبی نرسید.۳۱۴

ایذه در زمان حکومت اتابک نصرت الدین (۷۳۰ـ۶۹۵ هـ) بسیار توسعه یافت. نصرت‌الدین شخصیت برجسته‌ای داشت و در حسن سلوک با مردم و اهل علم و ادب یگانه بود. وی تمام همت خود را صرف ساختن ابنیه خیر و تعمیر طرق و شوارع نمود. مستوفی می‌گوید: وی یک سوم از عواید قلمرو خود را صرف ساختن مدارس، زوایا و جاده‌ها می‌نمود. بطوریکه در طول حکومت خود ۱۶۰ خانقاه در ایالت لر بزرگ ساخت که ۳۴ باب از آن‌ها در شهر ایذه بود.۳۱۵

چندین سال بعد از مرگ وی ابن‌بطوطه از مسیر کوهستانی ایذه، ازشوشتر به اصفهان سفر کرده است. وی اطلاعات ارزشمندی از وضعیت جاده‌ها و شهر ایذه در سفرنامه خود ارائه کرده است. او در طول مسیر کوهستانی و تنگ و باریک خود زوایا و کاروانسراهای متعددی را دیده است که همه به همت اتابکان لر ساخته شده بود. بنا به گفته سیاح مغربی ایذه دارای حصار و برج و باروی مستحکمی بود. علاوه بر این شهر بوسیله موانع طبیعی، چون کوهها دره‌های عمیق، تنگه‌های باریک و رودخانه‌ای خروشان حفاظت می‌شد.

شهر ایذه در زمان ابن بطوطه آباد و زیبا بود. ارگ و قصور حکومتی در سمت جنوب غربی شهر قرار داشت. شهر کوچه‌های تنگ طولانی داشت، اما خیابانهای آن عریض و مشجر بودند. ایذه محلات متعددی داشت و در هر محله حمام، مسجد و بازارهای جداگانه بود. در کنار میدان اصلی شهر

گرمابه معتبری قرار داشت و گرداگرد گرمابه باغی بزرگ قرار گرفته بود. در کنار شهر نیز مدرسه بزرگی بود که در آن مسجدی قرار داشت. مسجد جامع در مرکز شهر واقع بود. و مدرسه معتبری در کنار آن بود. این مدرسه زوایه بزرگی نیز داشت. در فاصله چهار میلی شهر، مقبرهٔ سلطنتی باشکوهی تمام ساخته شده بود. در زمان حضور ابن‌بطوطه در ایذه یکی از فرزند اتابک فوت نمود. ابن‌بطوطه که در مراسم تدفین شاهزاده شرکت جسته، اطلاعات مشروح و جالبی از این مراسم ثبت کرده است. ابن بطوطه از دلبستگی اتابک به تصوف و رونق خانقاهها و زوایا و حرمت زهاد و مشایخ در ایذه بسیار تمجید نموده است.۳۱۶

بر خلاف ابن بطوطه، مستوفی که چند سالی بعداز او اثر جغرافیایی خود را می‌نوشت، بسیار مختصر به ایذه اشاره می‌کند. وی ایذه را شهر کوچکی می‌داند، که هوای گرم و بدی دارد. اما آبش بدلیل نزدیکی به «کوه برف گوارنده است».۳۱۷ احتمالاً مستوفی هیچگاه ایذه را ندیده است و اطلاعات خود را از منابع دیگر گرفته است. گرچه از وسعت ایذه در دوره ایلخانی اطلاعی نداریم اما با توجه به توضیح ابن بطوطه احتمالاً به اندازه یک شهر متوسط وسعت داشته است.

در تومان لر بزرگ به‌جز ایذه دو شهر دیگر وجود داشت.این شهرها، قصبات کوچکی بودند و بیشتر اهمیت کشاورزی داشتند. شهرک سوسن در چهار فرسخی شمال باختری ایذج و در دو طرف یکی از رودهایی که کارون را تشکیل می‌داد، قرار گرفته بود. لسترنج به تبعیت از سرهنری لایارد، سوسن را همان قصر شوش می‌داند که در سفر دانیال تورات مذکور است. ۳۱۸ این تصور اشتباه بزرگی است. گویا حجاریهای باستانی که در کوههای این ناحیه بسیار دیده می‌شود، لایارد را به اشتباه انداخته است. بنظر می رسد که شهرک سوسن مرکز ناحیه‌ای بنام عروج یا جابلق بود. بجز اشاره مختصر حمدا.. مستوفی هیچ اطلاع دیگری از سوسن نداریم. مستوفی می‌نویسد: عروج یعنی جابلق، شهر سوسن را گویند. شهری کوچک است بر دو جانب آب نهاده، باغستانی بسیار دارد و نارنج و ترنج و لیمو و درخت گرمسیری بسیار دارد.۳۱۹ امروزه سوسن دهستانی از بخش مرکزی شهرستان ایذه است. در آنجا میوه گرمسیری و سردسیری هر دو عمل می‌آید.۳۲۰

شهر کوچک لرجان یا لردگان در پنجاه میلی خاور ایذه و در مرز فارس و نزدیک خاوری‌ترین شعبهٔ رود کارون قرار داشت. اصطخری آنرا مرکز ولایتی بنام سردان یا سرون شمرده است و می‌گوید: «شهریست وسیع، واقع در میان باغات».۳۲۱ از وضعیت این شهر در دورهٔ ایلخانی در هیچ یک منابع به‌جز نزهه‌القلوب اطلاعی وجود ندارد. مستوفی می‌نویسد: «لردگان شهر کوچک است و هوای بد دارد و آبش ناگوارنده. حاصلش انگور بسیار دارد».۳۲۲

۲۳-۶- تومان لرکوچک (شاپور خواست ـ خرم آباد ـ بروجرد)

ولایت لر کوچک منطقه‌ای بود که از جنوب ایالت همدان شروع می‌شد و تا رودخانه کارون علیا در مرز خوزستان ادامه می‌یافت.۳۲۳ از وضعیت حیات شهری این ایالت در دورهٔ خلفا اطلاعات دقیقی نداریم. باتوجه به اطلاعات موجود **حیات شهری در این منطقه رونقی نداشته است. شهرهایی که در این ناحیه می‌شناسیم، عمدتاً شهرهای کوچک و کم اهمیتی بوده‌اند.** درباره وضعیت این شهرها نیز آگاهیهای ما بسیار اندک و نامفهوم است. در فاصله بین قرون ۴ تا ۶ هجری که شهرنشینی در ایران توسعه چشمگیری داشت، در آثار جغرافیانویسان نام چند شهر در این ولایت و توصیفات اندکی درباره آنها به چشم می‌خورد. این شهرها عبارتند از بروجرد، **«شابور خواست»، سیروان، صیمره، کورشت بودند. ۳۲۴ بروجرد و شاپور خواست شهرهای نسبتاً با اهمیت، ولی نه چندان بزرگی بودند. مابقی شهرهای یاد شده ، شهرهایی کوچک بودند اهمیتاین شهرها بیشتر به دلیل قلاع کوهستانی و یا نواحی کشاورزی اطراف آنها بود.** بنظر می‌رسد **اقلیم کوهستانی منطقه، رواج شیوه زیست کوچروی، سازمان اجتماعی عشیره‌ای، اقتصاد عمدتاً گله‌داری و چوپانی، موانع اصلی رشد و توسعه حیات شهری در این ناحیه باشند.** چند شهر قابل توجه این ایالت در نواحی جغرافیایی مساعدتری قرار داشتند.

ضعف منابع اطلاعاتی ما درباره شهرهای این ایالت در دورهٔ استیلای مغولان بر ایران، نسبت به دورهٔ قبل بسیار بیشتر است. حمدا.. مستوفی در تاریخ گزیده از سه شهر بروجرد، خرم‌آباد و شاپور خواست بعنوان شهرهای معمور ولایت لر کوچک یاد می‌کند.۳۲۵ دربارهٔ دو شهر اخیر اطلاعات موجود به حدی اندک و مبهم است که باعث ابراز نظرهای متفاوت و متناقض شده است. بسیاری از محققان

فقط درباب طرق و مسافات این کتاب نام شابور خواست را ذکر می‌کند.۳۴۰ یکی از تصحیح کنندگان نزهه‌القلوب می‌گوید که درنسخه‌های مورد استفاده وی عنوان شابورخواست ذیل شهرهای لرکوچک آمده. ولی محل توضیح آن سفید مانده است.۳۴۱ بهرحال اطلاعات موجود دربارهٔ شابور خواست در دورهٔ ایلخانی بسیار گیج کننده است. در اینکه شابور خواست در این دورهٔ از درجه اهمیت ساقط شده است، شکی نمی‌توان داشت. اما اینکه سرنوشت شهر چگونه بوده و چه اتفاقی برای آن رخ داده است، هیچ اطلاعی نداریم.

پاره‌ای از محققان به دلیل اینکه نام شابور خواست در این روزگار از بین رفته است و برای اولین بار نام خرم‌آباد ظاهر شده است. نتیجه گرفته‌اند که باید خرم‌آباد در این دورهٔ جانشین شابور خواست شده باشد. به زعم این دسته شهر خرم‌آباد در جانب غربی قلعهٔ شابور خواست و متصل به آن بود. در نیمه قرن هفتم، زمانیکه شابور خواست از رونق افتاد، شهر خرم‌آباد رونق گرفت. سید فرید قاسمی در تاریخ خرم‌آباد می‌نویسد: «اهالی شابورخواست به خاطر امنیت بیشتر، وفور آب و آبادانی به جوار غربی و شمالی دژ پناه برده‌اند و به این سوی مهاجرت کرده‌اند. وجود بناهای شهرشابور خواست در بنیاد خرم‌آباد کنونی این نظر را که آنجا دو شهر است مورد تردید قرار می دهد. البته نظر حمدا.. مستوفی قابل تفسیر است، یعنی اینکه به مرور که جنوب دژ رو به آبادانی نهاده است و خرم‌آباد شکل جدیدی پیدا کرده است و از سوی دیگر رشد شهر آغاز شده است. اما حمدا.. مستوفی باتوجه به مسافت اندک این دو یا به سبب اینکه شهر شابورخواست در طول تاریخ اهمیت داشته است و یا چیزی دیگر که بر ما معلوم نیست، شابورخواست و خرم‌آباد را دو شهر آورده است».۳۴۲

پذیرفتن چنین نظری به سادگی امکان ندارد. نکته اساسی اینجاست که حمدا.. مستوفی خرم‌آباد را نیز شهری می داند که در سابق آباد و بزرگ بوده و در زمان وی ویران بوده است. در ضمن در توضیح مختصر مستوفی از خرم‌آباد ابهام زیادی وجود دارد. مستوفی می گوید: خرماباد شهری نیک بود. اکنون خرابست و خرما بسیار دارد.۳۴۳ به هیچ روی این شهر را نمی‌توانیم با خرم‌آباد امروزی تطبیق کنیم. مگر در صحت نظر مستوفی مبنی بر خرماخیز بودن این شهر شک کنیم. تا

حدودی هم این شک میتواند روا باشد. یاقوت حموی از دو موضع با نام خرماباد یاد کرده است. یکی از قرای بمج و دیگری از قرای ری.۳۴۴ که هیچ یک خرماباد حمدا.. مستوفی نیست. ولی نشان می‌دهد که لفظ خرماباد لزوماً به معنای خرماخیز بودن نمی تواند باشد. احتمالاً مستوفی فریب نام خرماباد را خورده است که این شهر را خرماخیز دانسته است.

قلت و ابهام اطلاعات موجود درباره وضعیت شهرهای این ناحیه جسارت ابراز نظر قطعی را از هر پژوهنده‌ای سلب می‌کند. اما همین اطلاعات جسته و گریخته و اندک هم برای اینکه به سقوط فاحش حیات شهری در لرستان مرکزی و جنوبی در دورهٔ ایلخانی معتقد شویم، کافی است. حمدا.. مستوفی در نزهه‌القلوب در تومان لر کوچک بجز بروجرد از چند شهر دیگر به نامهای خرماباد، صمیره و کورشت نام می‌برد و می‌گوید تمامی این شهرها در گذشته شهرهایی نیک و بزرگی بوده‌اند ولیکن زمان وی همه آنها خراب و ویران بودند.۳۴۵

ازآفت‌هایی که باعث ویران شدن شهرهای این ایالت در دورهٔ ایلخانی شده‌اند، هیچ خبری نداریم. اگر بخواهیم دلایلی برای این تحول بیابیم. فقط باید به ذکر مسائل کلی و عمومی نظیر آشفتگی‌های سیاسی . از بین رفتن شبکه راهها، نقصان کشاورزی، رواج زندگی عشایری یا مانند اینها بسنده کنیم که حتی برای هر کدام نمی‌توانیم یک شاهد مشخص تاریخی از خلال منابعی که بررسی کرده‌ایم . بیابیم. بلکه برعکس در منابع تصویر خوشایندی از وضعیت عمومی ایالت ترسیم شده است. مینورسکی به استناد گفته‌های حمدا.. مستوفی در تاریخ گزیده و نزهه‌القلوب می‌گوید: «در دوران حکومت اتابکان لر کوچک لرستان کاملاً آباد بوده است. اتابکان در آبادی سرزمین خود کوشیدند و پلها و مدرسه‌ها ساختند و آسایش اهالی را فراهم کردند. مالیاتی که می‌گرفتند در حدود یک میلیون دینار تخمین زده شده است که از این مبلغ فقط نودویک هزار دینار به خزانه حکمران مغول تحویل می‌دادند».۳۴۶

بهرحال در این دورهٔ بروجرد بزرگترین و احتمالاً تنها شهر آباد ایالت لر کوچک بود و طبیعتاً کرسی این تومان محسوب می‌شد. بروجرد از شهرهای قدیمی است برخی ساخت آنرا به ارد اشکانی نسبت می‌دهند.۳۴۷ در دوره اسلامی شهر بروجرد رو به توسعه نهاد و تا قرن هفتم هجری توسعهٔ آن ادامه یافت. ۳۴۸ ابن‌حوقل در قرن چهارم هجری در وصف بروجرد می‌گوید: شهری نیکو است

طولش به قدر نیم فرسخ است و میوه‌جات آن به کرج صادر می‌شود. زعفرانش فراوان است و پس از آنکه حموله وزیر خاندان ابودلف در آنجا مسجد ساخت بر آبادی آن افزوده شد. ۳۴۹

یاقوت نیز همین مطالب درباره این شهر تکرار می‌کند.۳۵۰

از وضعیت این شهر در حمله مغول و در طول دوره ایلخانی هیچ اطلاعی نداریم. قزوینی در قرن هفتم هجری سرسبزی و خرمی بروجرد را ستوده است و از صدور میوه آن به جاهای دیگر یاد کرده است. وی می‌گوید: شهرکم عرض است و طولش نیز نیم فرسخ است. اهل بروجرد در باغات اطراف شهر برای خود عماراتی ساخته‌اند که به آنها تکیه می‌گویند. چیت بسیار خوبی صنعتگران آنجا عمل می‌آورند. که معادل قسکارهند است.۳۵۱ این توضیحات حکایت از رونق شهر دارد. به علاوه بروجرد دارای موقعیت ممتاز بازرگانی بود. این شهر بر سر شاهراه اصلی سلطانیه به بنادر جنوب قرار داشت. ایلخانان تجارت پرسودی از طریق این جاده برقرار کرده بودند. شرایط مناسب کشاورزی، تولیدات صنعتی و صادراتی، قرار گرفتن بر سر جاده اصلی تجارت، بعلاوه مرکزیت سیاسی. همه عوامل را برای تاسیس و توسعه شهری آباد و پررونق فراهم کرده است.

بطوریکه حمدا.. مستوفی درپایان عصر ایلخانی درباره آن می‌نویسد: «شهر بزرگ، طولانی و درو دو جامع عتیق و حدیث بوده است. آب و هوایش وسط است و شرابش نیکوست و درو زعفران بسیار بود». ۳۵۲

۲۴-۶- تومان همدان

همدان کهن‌ترین شهر ایران، شهر قرون و اعصار، همان اکباتانای دوره مادها است. مسلمانان کمی بعداز کشته شدن عمر یعنی در اواخر سال ۲۳ هجری همدان را فتح کردند.۳۵۳ در قرن چهارم هجری آثار دوران گذشته در همدان به قدری کمیاب بود که ابن‌حوقل از آنجا بعنوان شهری جدید یاد کرده است و بنای آن را مربوط دورهٔ اسلامی می‌داند. به گفته وی همدان در این زمان یک فرسخ مربع وسعت داشت و بارویی با چهار دروازهٔ شهر را محصور کرده بود. وی می‌نویسد: اطرافش حاصلخیز است، غلات بسیار به ویژه زعفران در آنجا عمل می‌آید.۳۵۴ در همین قرن

مقدسی می‌گوید: در همدان سه ردیف بازار وجود دارد و مسجد جامع که ساختمانی کهن دارد، در یکی از بازارهاست. ۳۵۵ یاقوت حموی قبل از ویران شدن شهر بدست مغولان آنرا دیده است. در آنزمان همدان شهری بزرگ و آباد بود. یاقوت نام ۲۴ رستاق از توابع آنرا ذکر می‌کند.۳۵۶

بنا به گفته ابن اثیر مغولان برای اولین بار در سال ۶۱۷ هـ به همدان رسیدند. این دسته از سپاهیان مغول به رهبری جبه و سبتای در تعقیب سلطان محمد به همدان آمده بودند. حاکم شهر که یک شریف علوی بود و خاندانش نسل به نسل در همدان ریاست داشتند. به مغولان اظهار بندگی کرد و هدایایی تقدیم داشت. مغولان بدون اینکه تعرضی به شهر برسانند، شحنه‌ای در آن گماشته، راه خود را ادامه دادند.۳۵۷ اما این برای همدان پایان کار نبود. زیاده طلبی‌های شحنه و باج خواهی بیش از حد مغولان، همدانیان را به ستوه آورده است و علیه حاکم شهر و شحنهٔ مغول شوریدند. حاکم فراری شد و شحنه جان باخت. مغولان برای سرکوب شورش همدان در رجب سال ۶۱۸ هـ به این شهر بازگشتند. مردم همدان تصمیم به مقاومت گرفتند. ابن اثیر می‌گوید فقیهی از مردم شهر سلسله جنبان حرکت مردم بود و مقاومت را سازماندهی می کرد. نهایتاً فقیه مزبور کشته شد. مقاومت مردم شکست خورد و مغولان شهر را گشودند. و تمامت خلق را کشتند و شهر را ویران نمودند.۳۵۸

ابن اثیر در سال ۶۲۱ هـ از تهاجم دیگری به همدان خبر داده است. در این سال نیز دستهٔ سه هزار نفری از مغولان شهرهای عراق عجم از جمله همدان را مورد تهاجم مجدد قرار دادند. گویا در این زمان ۶ هزار نفر از سپاهیان خوارزمشاهی در همدان جمع شده بودند. با آمدن مغولان خوارزمیان شهر را ترک کردند و به آذربایجان گریختند و مغولان باقی آنچه را که در همدان مانده بود ویران و تاراج کردند.۳۵۹ به هرحال همدان در تهاجم مغولان به شدت صدمه دید. در زمان حمله هلاگو به بغداد همدان اردوگاه اصلی سپاهیان هلاکو بود. هلاکو قریب به ده ماه در همدان و اطراف آن مستقر بود.۳۶۰

بنظر می‌رسد حکومت همدان در دورهٔ ایلخانی در دست دودمان محلی بود. این خاندان نظیر دیگر خاندانهای محلی حاکم، عنوان ملک داشتند. از افراد این خاندان ملک فخرالدین منوچهر نامی ازا

می‌شناسیم که دورهٔ اباقا حاکم همدان بود. اباقا در سال ۶۸۰ هـ به شهر همدان آمد و در سرای وی نزول کرد و همانجا درگذشت۳۶۱

از وضعیت همدان در طول دورهٔ ایلخانی اطلاعات چندانی نداریم. در منابع تاریخی این دورهٔ اطلاعات جسته و گریخته‌ای وجود دارد. از خلال این اطلاعات کمتر می‌توان به چگونگی بازسازی و توسعه شهر و وضعیت اجتماعی و اقتصادی آن پی‌برد.

گویا در دورهٔ ارغون و وزارت سعدالدوله یهودی همدان بعنوان شهری که مورد توجه یهودیان بود تا اندازه‌ای مرمت شد. احتمالاً در این دورهٔ قبر استر را یهودیان همدان مرمت کرده‌اند.۳۶۲

سیاست عمران شهری غازان قطعاً در همدان تاثیر گذاشته است. بدون تردید در این دورهٔ همدان شاهد فعالیت‌های عمرانی بوده است. در منابع به ساخته شدن خانقاهی معتبر در دیه بوزنیجرد همدان توسط غازان تاکید شده است. این خانقاه مجموعهٔ تاسیسات عام‌المنفعه و گسترده‌ای بود. رشیدالدین می‌گوید: غازانخان املاک فراوانی برآنجا وقف کرد بگونه‌ای که صادر و وارد از آن خیر و آسایش داشته باشند.۳۶۳ این خانقاه تا پایان دورهٔ ایلخانی دایر و معتبر بود. علاوه براین رشیدالدین فضل‌ا.. که خود از مردم همدان بود، ۳۶۴ مجموعه‌ای از بناهای علمی، آموزشی، درمانی در همدان ساخت و املاک زیادی بر آن وقف نمود. رشیدالدین از این مجموعه تحت عنوان ابواب‌البر همدان یاد می‌کند.۳۶۵

در دورهٔ الجاتیوحکومت همدان و برخی از نواحی آن به امرای سوری که به ایران پناهنده شده بودند، واگذار شد. در زمان این پادشاه عده‌ای از امرای حلب و شام از ملک‌ناصر حاکم مصر روی گردان شدند و به الجایتو پناهنده شدند. الجایتو نیز برای اعزاز و مدد معاش ایشان، به هرکدام شهری را واگذار کرد. از این میان حکومت همدان را به افرم نامی سپرد. افرم تا آخر عمر خود در همدان ماند و در همانجا درگذشت.۳۶۶

با تکیه به این اطلاعات جسته و گریخته و توصیف مختصر حمدا..مستوفی از همدان در نزهه القلوب، نمی‌توان بطور قطع دربارهٔ وضعیت این شهر در دورهٔ ایلخانی اظهار نظر نمود. با این حال

بنظر می‌رسد. همدان علی‌رغم ویرانی آن در دورهٔ تهاجم مغولان ، اعتبار خود را در دورهٔ ایلخانی بازیافته است. حمدا..مستوفی همدان را یکی از چهار شهر معتبر عراق عجم می‌داند.۳۶۷

از طرف دیگر حیات شهری در همدان بسیار دیرپای بود. سابقه دیرینه مدنیت، این شهر را از متروک ماندن نجات داد. همدان موقعیت جغرافیایی مناسبی داشت. این شهر در کنار شاهراه جنوبی کشور قرار داشت که از سلطانیه به بنادر جنوب منتهی می‌شد. ۳۶۸ تولیدات صنعتی در این شهر سابقه دیرینه‌ای داشت. از همه مهمتر ناحیه همدان از لحاظ اقلیمی و بسیار آباد و حاصلخیز بود. از همدان و نواحی آن پنبه و زعفران فراوان و پوست روباه و سمور صادر می‌گردید. در حوالی این شهر معدن قلع وجود داشت. قماش متنوع و همچنین موزه‌های خوب در این شهر ساخته می‌شد.۳۶۹

توصیف حمدا..مستوفی از همدان نشان می‌دهد که این شهر در پایان عهد ایلخانی شهری بزرگ و قابل توجه بود و رونق اقتصادی خوبی داشت. وی می‌نویسد: «دور باروی همدان دوازده هزار گام است. هوایش سرد، آب گوارنده از کوه الوند و چشمه‌های داخل شهر، باغستان فراوان دارد و میوه و غله‌اش نیکو است. حقوق دیوانی آن به تمغا مقرر است و به مبلغ ده تومان و نیم حاصل دارد و ولایتش پنج ناحیه دارد. حقوق دیوانی آن ولایت در این سالها سیزده تومان و ششهزار دینار است». ۳۷۰

بافت متنوع مذهبی همدان در دورهٔ ایلخانان حکایت از بزرگی این شهر دارد. در همدان همانند دیگر بلاد بزرگ از اکثر مذاهب جمعی حضور داشتند. علاوه بر سنیان شافعی مذهب که اکثریت اهل همدان را تشکیل می‌دادند، جمع کثیری از شیعیان نیز در همدان بودند.۳۷۱ همچنین اقلیت‌های مذهبی در این شهر ساکن بودند. یهودیان حضورشان در همدان بسیار با سابقه بود. حضور مسیحیان در همدان متغیر بود. اطلاع داریم که در دورهٔ ایلخانان همدان اسقف نشین بود. کلیسای معتبری در این شهر وجود داشت. گویا در زمان اسلام آوردن غازان‌خان، کلیسای همدان توسط جمعی از مردم متعصب شهر مورد حمله قرار گرفته و ویران شد. غازان خان بعداً مبالغی برای ترمیم کلیسای مزبور اختصاص داد. ۳۷۲

حمد . مستوفی دربارهٔ وضع مذهبی همدان، قدری با ابهام سخن گفته است. وی می‌گوید: اکثر مردم آنجا معتزله و مشبهه‌اند.۳۷۳

با این همه اطلاعات ما درباره همدان ناقص است. آگاهی‌های ما به اندازه‌ای نیست که در پاسخ به این سؤال که آیا همدان نسبت به دورهٔ قبل از حمله مغول توسعه یافته است یا نه؟ قاطعانهٔ اظهارنظر کنیم. لیکن بطور کلی می‌توان گفت که همدان دروهٔ ایلخانی با دوران اوج اعتبارش بسیار فاصله داشت. بعبارت دیگر یقیناً همدان به اندازهٔ استعدادش در دورهٔ ایلخانی توسعه نیافت.

۶- تومان یزد

یزد در دورهٔ ایلخانان تومان بختیار عراق عجم بود. شهرهای این تومان در توفان تهاجم مغولان، جزیره های آرامش و پناهگاه نجات یافتگان بودند. آرامش و امنیت کم‌نظیر ولایت یزد در دورهٔ ایلخانی عامل توسعه شهرهای آنرا فراهم آورد . علاوه بر این، یزد در این دوره اهمیت سیاسی فوق‌العاده‌ای یافت. این شهر مرکز خاندان حکومتگر محلی بود که به شدت به آبادی مملکت خود علاقه داشتند. ساکنان شهر یزد و دو شهر کوچک این تومان در عهد ایلخانی، دوره‌ای از رفاه اقتصادی و امنیت را سپری کردند. یزد در قرن هشتم هجری به اندازه‌ای وسعت و اعتبار یافت که در تاریخ حیات خود هیچگاه به آن دست نیافته بود.

شهر یزد ازشهرهای بسیار قدیمی ایران است. آثار و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این شهر در روزگاران باستان آباد و مشهور بوده است. مورخان قدیمی ساخت این شهر را به اسکندر نسبت می‌دهند و آنرا کثه و زندان ذوالقرنین می‌نامند.۳۹۷

جغرافیانویسان اسلامی در قرون سوم و چهارم هجری شهر یزد را جزو ایالت فارس محسوب کرده‌اند. اصطخری می‌گوید: «بهترین شهر در کورهٔ اصطخر سوی خراسان ، شهری است که آنرا، کثه خوانند از حد یزد... کثه شهری است بر کنار بیابان جایی خوش است و ناحیتی پرنعمت دارد. آنجا شهری هست و حصاری دارد و آن دو در آهنین است یکی باب ایزد گویند و یکی را «باب

المسجد» و مسجد آدینه به ربض دارند آب کاریز خورند. رودی آنجا می‌رود. یکی از قلعه بیرون آید و در آن روستا میوه بسیار باشد و درخت و نبات فراوان و مردمان دبیر پیشه». ۳۹۸

دیگر جغرافیانویسان بندوره همان مطالب اصطخری را دربارهٔ یزد تکرار می‌کنند. در این زمان شهر یزد یکی از نقاط تجاری معروف بود. گرچه اهمیت سیاسی چندانی نداشت، اما از لحاظ صنعتی و اقتصادی بسیار معتبربود. ۳۹۹ این شهر علی‌رغم نزدیکی به کویر، روستاهای حاصلخیزی داشت و انواع محصولات خصوصاً غلات و ثمرات فراوانی در آنجا تولید می‌شد. بطوریکه میوه یزد به جاهای دیگر از جمله اصفهان صادر می‌گشت. در حوالی شهر معدن سرب وجود داشت۴۰۰ در خود شهر انواع کالاها از جمله انواع منسوجات تولید می‌شد. مولف ظرایف و طوایف محصولات عمده یزد را غلات، حبوبات، پسته، بادام، گردو، خشکبار، صیفی، روناس پنبه، و صادرات این شهر را قالی، پارچه یزدی، رنگ، حنا و آبغوره نام می‌برد و صنایع شهر را پارچه بافی، عبابافی، شال بافی، گفته است.۴۰۱

با روی کار آمدن سلسله‌های محلی در یزد، از قرن پنجم هجری به بعد، این شهر اهمیت و اعتبار بیشتری یافت. امرا و سلاطین این سلسله‌ها در عمران و زیبایی این شهر کوشش فراوان نمودند و ابنیه متعددی در آن ساختند. ۴۰۲ همزمان با حمله چنگیزخان به ایران سلطان اسفهسالار ابومنصور ملقب به قطب الدین اتابک یزد بود. وی به سرعت نسبت به خان مغول ابراز اطاعت نمود و در حکومت یزد باقی ماند و با برقراری روابط حسنه با قراختائیان کرمان، آرامشی بی‌سابقه در یزد برقرار کرد.۴۰۳

درست در زمانیکه بسیاری از شهرهای ایران در آتش خشم و کینه مغولان می‌سوختند و ویران می‌شدند، یزد در امنیت و آرامش بود. اتابک لحظه‌ای از فعالیت‌های عمرانی و ساخت ابنیه مجلل و عام‌المنفعه در شهر یزد غافل نبود. احمدبن علی کاتب در تاریخ جدید یزد فهرستی از فعالیت‌های عمرانی این سلطان در یزد را چنین ذکر می‌کند. «...و پاره‌ای از بیرون شهر داخل حصار کرد و بر در خانه، میدان وسیع راست کرد. هر روز به میدان آمدی و گوی باختی و داد و عدل ورزیدی و نامه عَدل انوشیروان منسوخ کرد و علما و صلحا را معزز داشتی .... و بر در خانه، مدرسه نیکو بساخت و گنبد به

جهت مدفن خود بپرداخت و بر در مدرسه دو منار قایم کرد و پیوسته درویشان را طعام دادی و مسافران را عزیز داشتی ... مادر او مریم ترکان، مریاباد بساخت و قنات جاری کرد و دروازهٔ مفتوح کرد و این زمان آن را دروازهٔ مادر امیر خوانند. و مسجد جمعه مریاباد بساخت و بیرون دروازهٔ بازاری معتبر راست کرد و دو رویه دکان بساخت و آن را بازار مادر امیر خوانند. و مریم ترکان غلامی داشت. آقسنغر نام و آقسنغر قریب دروازهٔ حمامی و مسجدی بساخت.

و سلطان قطب‌الدین قدمگاه امام الانس و الجن علی بن موسی‌الرضا علیه التحیه والثنا عمارت کرد و مسجدی بر سر آن متقارب مدرسه دو مناره بساخت و بغایت درویش نواز بود.» ۴۰۴

بدین ترتیب یزد به جزیره آرام و پررونقی در دریای متلاطم ایران تبدیل شده بود. مردمان، دانشمندان ، عرفا، صنعتگران و دیگر بختیارانی که به هر ترتیب از یورش مغولان جان به دربرده بودند، به این شهر پناهنده می‌شدند. سلطان قطب الدین در سال ۶۲۶ هـ درگذشت و پسرش محمودشاه بجای وی به تخت نشست. محمودشاه از لحاظ سیاسی شخصی معتبر و پرنفوذ بود. یاقوت ترکان دختر براق حاجب را به همسری داشت و دخترش کردوجین همسرگیخاتو بود. دورهٔ حکومت او، اوج اقتدار اتابکان یزد بود و شهر یزد بی‌وقفه رو به ترقی می‌رفت. در این دورهٔ نیز مساجد و مدارس و قصرهای متعددی در یزد ساخته شد. ۴۰۵ در عهد جانشینان وی سلغرشاه، طغی شاه و علاءالدوله عمارات متعددی در شهر یزد و اطراف آن ساخته شد. از آن جمله است، احداث مدرسه ضیائیه در سال ۶۳۱ هـ ۴۰۶ احداث ده سلف آباد و حفر قنات در یزد به دستور سلغرشاه در سالهای ۴۷ـ۶۳۱هـ ، ۴۰۷ ساخت مدرسه و مقبره‌ای بنام صفوتیه در سال ۶۴۰هـ ساخت دارالشفایی در یزد و بنای مسجد چهل محراب و خانقاه توسط خواجه شمس‌الدین محمد تازی گوی در سال ۶۶۶هـ . ۴۰۹

بعد از این دوره آرامش و پیشرفت دریزد، این شهر برای مدتی با ناکامی و شوم بختی مواجه می‌شود و حوادث چندی باعث ویرانی این شهر می‌گردد. در سال ۶۷۳ هجری سیل شهر یزد را ویران کرد. بنا به مندرجات کتاب جامع مفیدی سیل بعد از پنج روز بارندگی مداوم جاری شد و بسیاری از محلات و حصار شهر را ویران کرد. شدت سیل و میزان خرابی که به بار آورد تا به حدی بود که مرگ علاءالدوله حاکم یزد را به هراسی که از بروز سیل بر او مستولی شده بود،نسبت می‌دهند. ۴۱۰

گرچه بعداز این واقعه مردم شهر یزد مجدداً به تعمیر و ساخت شهر همت گماشتند. ولی گویا امر بازسازی به آهستگی صورت می‌گرفته است.۴۱۱

با مرگ علاءالدوله برادرش یوسف شاه به تخت نشست. یوسف شاه آخرین اتابک یزد بود که با عصیان علیه مغولان به حکومت اتابکان در یزد خاتمه داد. علی‌رغم اینکه وی بعد از سیل ویرانگر، به عمارت یزد همت گماشت و باروی شهر را مجدداً ساخت، اما تصویری که در منابع از وی ترسیم شده است، چندان مثبت نیست. عموماً وی را بغایت عیاش می‌دانند و می‌نویسد: در زمان وی دخل یزد به خرج او وفا نمی‌کرد.۴۱۲

اتابک یوسف شاه در اواخر عهد ارغون از زمان مغول سرباز زده، یسودار فرستاده مغولی را کشت و عمال او اورتاق بازرگانان مغول و یهودیان را کشته و اموال آنانرا غارت کردند. عصیان او تا مدتها ادامه یافت تا اینکه در عهد غازان شحنه اصفهان امیر محمد ایداجی با سی‌هزار سپاهی، برای گرفتن یزد مامور شد.۴۱۳ بنظر می‌رسد در این تهاجم به شهر یزد آسیب چندانی نرسیده باشد. منابع اینددوره گزارش می‌دهد که قبل از رسیدن سپاه مغول، یوسف شاه به سیستان متواری شد و بزرگان شهر به زنهار پیش سپاه مغول رفته، شهر را از آسیب ایشان محفوظ داشتند. از این زمان یزد مستقیماً زیر نظر حکام و فرستادگان مغول اداره می‌شد تا اینکه شرف الدین امیر مظفر در عهد الجایتو یوسف شاه یاغی را شکست داد و از طرف الجایتو به حکومت یزد و نواحی آن گماشته شد. وی سلسله آل مظفر را در یزد پایه‌گذاری کرد. امیر مظفر که از سابق حکومت میبد را به عهده داشت، مقر حکومت خود را به میبد انتقال داد. فعالیت عمرانی امرای آل مظفر بیشتر به شهر میبد منحصر بود. در این زمان گویا یزد از لحاظ سیاسی اعتبار سابق خود را از دست داده است.

با مرگ ابوسعید، امیر مظفری، سبارزالدین محمد، از میبد به یزد آمد و حکومت آل مظفر را مستقل اعلام کرد. در این عهد وی فعالیت‌های بسیاری برای آبادی یزد انجام داد. وی بسیاری از محلات یزد را که بیرون باروی شهر ساخته شده بودند بارو کشید. علی کاتب می‌نویسد: «یزد دو چندان اول شد».۴۱۴

بطور کلی یزد در روزگار حکومت ایلخانان از نظر سیاسی. اقتصادی دارای اهمیت و اعتبار شد و شهر توسعه بسیاری یافت. عوامل توسعه یزد در این دورهٔ متعددند. موقعیت سیاسی یزد، دور افتادن این شهر از هیاهو و تشنج سیاسی حاکم بر فضای کشور. فعالیت‌های عمرانی حاکمان محلی یزد از آن جمله هستند. اما مهمترین و موثرترین عامل توسعه یزد در دوره ایلخانان موقعیت برجسته این شهر در عرصه تجارت بود. در این دورهٔ جریان تجارت جهانی از طریق سواحل جنوبی ایران، رونق بی‌سابقه‌ای گرفت. منطقه یزد به دلیل قرار گرفتن بر سرشاهراهی که به سواحل جنوبی منتهی می‌شد. اهمیتی خاص یافت. از طرف دیگر به دلیل امنیت و آرامشی نسبی که در این دوره در یزد حکمفرما بوده. تولید کالاهای صادراتی و مبادلات در این شهر توسعه یافت و کالاهای یزدی به آن سوی آب‌های جنوبی ایران، به ویژه هندوستان راه یافت.۴۱۵

مغولان برای حفظ منافع کلانی که از تجارت عایدشان می‌گشت نسبت به راهداری و نگاهداری راهها وسواس ویژه‌ای به خرج می‌دادند. در این دوره امنیت راه‌هایی که از منطقه یزد می‌گذشت. برای ایلخانان بسیار با اهمیت بود. ناحیه یزد در کنار بیابان معمولاً مورد دستبرد راهزنان قرار داشت. وظیفه اصلی حکومت‌های تحت تابعیت مغولان در یزد برقراری امنیت در این جاده‌ها بود. به همت امیران آل مظفر در سدهٔ هشتم هجری امنیتی بی‌سابقه در جاده‌های یزد حکمفرما شد و راه‌ها توسعه یافت. شبانکاره‌ای می‌نویسد: «چون مظفر یزدی مردی کافی بود، خواجه رشیدالدین فضل ا.. همدانی باستاقی آن مملکت به وی مفوض داشت و راه یزد و کرمان و ابرقو و اصفهان را چنان مضبوط داشت، که در بیابان میل بیخو که خوانخوار، بیابانی است ، عمداً صره‌های زر می‌نهاد و یک هفته دو هفته افتاده بود، هیچ بنی‌آدم را یارا نبود که نیک در آن نگریستی». ۴۱۶

توسعه و امنیت راه‌ها نقش بسزایی در رونق بازرگانی یزد و همچنین شکوفایی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایالت یزد داشت. در طی قرون هفتم و هشتم هجری خصوصاً در دوران حکومت آل مظفر شهر یزد به اوج شکوفایی و توسعه رسید. در این دوران بنا به گفته حمدا.. مستوفی حقوق دیوانی این شهر به تمغا مقرر بود و مبلغ بیست و پنج تومان و یکهزار دینار به خزانه مغولان پرداخت می‌کرد.۴۱۷

فصل سوم آذربایجان و اران

آذربایجان

آذربایجان در منابع پهلوی به صورت آتورپاتگان ضبط شده است. این ایالت بخش شمالی ماد قدیم است که در مقابل همدان، پایتخت مادی ها به آن ماد کوچک می گفتند. بنا به قول استرابون جغرافیا نویس یونانی بعد از غلبه اسکندر آتروپات در این سرزمین به پاخاست و از آن به بعد آن را آتروپادگان خواندند. حکومت جانشینان آتروپات در آذربایجان تا زمان اشکانیان ادامه داشت.

بعضی از جغرافیا نویسان اسلامی آذربایجان را از دو کلمه آذر و بایگان مرکب دانسته اندکه آذر به معنی آتش و بایگان به معنی نگهبان است. مورخین اسلامی مرکز آذربایجان را شیز می دانند که در آن آتشکده آذرگشسب قرار داشت.

آذربایجان در سال ۲۰ یا ۲۲ هجری در زمان خلافت عمر بتصرف مغیره بن شعبه و حذیفه بن الیمان، سرداران اسلام در آمد .وو به دنبال فتوحات مسلمانان عده ای از طوایف عرب به آنجا مهاجرت کردند. این مهاجرت ها در قرن دوم هجری رو به تزاید گذاشت چنانکه در دوران خلافت منصور بعضی از طوایف ساکن بصره به آذربایجان کوچ کردند.

آذربایجان تا قرن سوم هجری مستقیما زیر نظر دستگاه خلافت اسلامی اداره می شد و والیان عرب بر آن حکومت می کردند. بعد از آن سلسله های محلی نظیر ساجیان و روادیان که تحت نظر خلیفه بودند درآذربایجان به قدرت رسیدند. در قرن پنجم هجری آذربایجان بتصرف ترکان سلجوقی درآمد و گروههای متعددی از طوایف ترک به این ایالت مهاجرت کرده و به جهت طبیعت موافق و مراتع غنی در آن ماوا گرفتند. در سال ۵۴۱ هجری سلطان مسعود سلجوقی

حکومت آذربایجان و آران را به شمس الدین ایلدگز سپرد. شمس الدین توانست حکومت آذربایجان را در خاندان خود موروثی نماید و سلسله اتابکان آذربایجان را بنیانگذاری کند. این سلسله تا زمان حمله مغولان در آذربایجان به حکومت خود ادامه داد.

بدون شک حیات شهری در ایالت آذربایجان تا قبل از دورهٔ استیلای مغولان بر ایران رونق چندانی نداشت. و هیچکدام از شهرهای این ناحیه از وسعت و اعتبار قابل توجهی برخوردار نبودند. در عهد خلفا این ایالت از شاهراه بزرگ خراسان که از ایالت جبال می‌گذشت، بر کنار افتاده بود. موقعیت کوهستانی و اقلیم متنوع این ایالت باعث ایجاد واحدهای بسته و مستقل متعددی در این ایالت شده بود که اغلب با یکدیگر ارتباط اندکی داشتند.

لیکن با حمله و حضور مغولان در ایران، شرایط به گونه‌ای متحول شد که آذربایجان به مهمترین و معتبرترین ایالت ایران تبدیل گردید و کمابیش این موقعیت را تا دهه‌های اخیر حفظ نمود. گرچه در دورهٔ تهاجم مغول بسیاری از شهرها و نواحی آذربایجان مورد حمله قرار گرفته و ویران گردیدند، اما در دورهٔ بعد این ایالت به شدت مورد توجه مغولان واقع شد و به عنوان مقر اصلی و مرکز سیاسی حکومت ایلخانان انتخاب گردید.

اقلیم آذربایجان برای زندگی کوچروی بسیار مناسب بود و می‌توانست پاسخگوی نیازهای معیشتی مغولان باشد. تنوع آب و هوایی و مراتع غنی این ایالت شرایط مناسب را برای ییلاق و قشلاق مغولان فراهم می‌آورد. از طرف دیگر موقعیت جغرافیایی و سوق‌الجیشی آذربایجان به گونه‌ای بود که می‌توانست اهدافی را که آنان در دیگر نقاط دنیا تعقیب می‌کردند، تأمین نماید.

بدین ترتیب قدرت سیاسی و نفوذ ایلخانان در ایالت آذربایجان متمرکز شد و به تبع آن شرایط مناسبی برای رشد و توسعه حیات شهری در این ایالت فراهم آمد.

حمدا... مستوفی از ۸ تومان و ۲۷ شهر در این ایالت یاد کرده است. این تومان ها عبارتند از:

۱- تومان تبریز

این تومان شامل سه شهر تبریز، اوجان و تسوج بود.

شهر تبریز در سی میلی خاور دریاچه ارومیه واقع است. شهر در جلگه‌ای به شکل کاسه در دامنه کوه سهند قرار گرفته که محور بزرگ آن از شمال به جنوب غربی کشیده شده است. ۱ در مورد تاریخ تشکیل و چگونگی توسعه تبریز در ادوار پیش از اسلام نظرات مختلفی ابراز شده است. براساس اطلاعات موجود حیات شهری در این جلگه از روزگاران باستان وجود داشته است. لیکن بروز حوادث سیاسی و بلایای طبیعی بارها باعث نقصان و قطع جریان زندگی شهری در آن شده و دوباره به دلیل استعداد طبیعی منطقه حیات شهری در آن نضبج گرفته و شهری جدید متولد شده است. بنظر می‌رسد این سرنوشت پر افت و خیز عامل ابهام در تاریخ قدیم شهر و بزرگترین معضل برای شناسایی وضعیت تبریز در روزگاران باستان می‌باشد. ۲

بهرحال در منابع دورهٔ اسلامی تا قرن سوم هجری ذکری از شهر تبریز نیست. احتمالاً در آغاز امر تبریز قریه‌ای بوده است. اولین بار نام تبریز در اثر یعقوبی ظاهر میشود. وی می‌نویسد، منصور عباسی یزیدبن حاتم مهلبی را والی آذربایجان قرار داد و او منطقه‌ای که از تبریز تا بذ بود به روادبن مثنی ازدی واگذاشت. ۳

رواد ازدی به همراه برادر و پسرش خانه‌ها و کوشکهایی در تبریز ساختند و آنگاه دیواری گرد آن کشیدند و مردم آنجا مسکن گزیدند. ۴ بدین صورت تبریز بوسیله رواد ازدی و فرزندانش رشد یافته به شهر تبدیل شد. ۵

اصطخری در آغاز قرن چهارم هجری از تبریز بعنوان شهر کوچکی تحت حکومت امرای عرب ابوردینی یاد می‌کند. ۶ چندی بعد از او ابن‌حوقل نیز همین مطالب را تکرار می‌کند و می‌نویسد: «سه شهر دهخوارقان، اشنویه و تبریز تحت حکومت خاندان ردینی است که ایشان معارض و دشمن بنی‌ساج هستند». ۷

گویا تبریز در قرن چهارم هجری به یکباره رشد نموده و به سرعت بزرگ شده است. بطوریکه در همین قرن مقدسی از تبریز بعنوان شهری بزرگ و نیکو یاد می‌کند و دربارهٔ آن می‌نویسد: «چه می‌دانی تبریز چیست. رزناب کیمیای کمیاب و پناهگاه که بر مدینه‌السلام برتری داده می‌شود و مایه سرفرازی مسلمانان است. نهرهایش روان، پیرامنش درختستان است. از ارزانی نرخها و

بسیاری میوه که مپرس، جامع‌اش در میان شهر و نیکی‌هایش بی‌شمار است.» ۸ اما این شهر نیکو در سال ۴۳۴ هجری یکباره در اثر زلزله‌ای شدید ویران می شود. شدت زلزله بحدی بود که قطران درباره آن می‌گوید: «درنده گشت بحار و رونده گشت جبال.» ۹ ابن‌اثیر گزارش می‌دهد که در اثر این زلزله قلعه و باروی شهر و بسیاری از کوی و برزن‌ها و بازارها و اکثر ساختمانهای دارالاماره ویران گشت. ۱۰

با این همه طولی نکشید که شهر دوباره آبادان شد. بطوریکه چهار سال بعد که ناصرخسرو از این شهر دیدن کرده است نه تنها هیچ گزارشی مبنی ویرانی شهر در اثر او دیده نمی‌شود، بلکه وی تبریز را شهری آباد وصف می‌کند و می‌نویسد: «تبریز قصبه آذربایجان است. شهری آبادان طول و عرض شهر به گام پیمودم هر یک هزار و چهارصد بود.» ۱۱

در سال ۴۶۳ هـ آلب‌ارسلان سلجوقی دست خاندان وهسودان‌بن مملان را از تبریز کوتاه می‌کند و پس ازآن تبریز در دست پادشاهان و امرای سلجوقی دست بدست می‌شود. تا اینکه درسال ۶۰۲هـ حکومت آن بدست نصرت‌الدین ابوبکر بن پهلوان از اتابکان آذربایجان می‌افتد. ۱۲

یاقوت حموی در سال ۶۱۰هـ از تبریز دیدن کرده است و درباره آن می‌نویسد: «تبریز از مشهورترین شهرهای آذربایجان است. شهری آباد و زیبا و دارای ستون‌های استوار که از گچ و آجر ساخته شده و در شهر جویهای زیادی روان است و اطراف شهر باغستانهای فراوان است. بهای میوه در آنجا بسیار ارزان است. ساختمانهای شهر با آجر سرخ رنگ نقش‌دار ساخته شده‌اند. در این شهر پارچه‌های عتابی، سقلا طون، ختایی، اطلس و تافته می بافند که به شهرهای دیگر از شرق و غرب برده می‌شود.» ۱۳

در اوایل زمستان سال ۶۱۷ هـ مغولان به تبریز رسیدند. حاکم آذربایجان اتابک اوزبک‌بن پهلوان که به گفته ابن‌اثیر دائم‌الخمر بود، برای جنگ با مغولان به خود زحمت نداد و با آنها در آشتی در آمد. مغولان با گرفتن مبالغی پول و آذوقه با وی صلح کردند و بخاطر سرما از آنجا روانه کناره دریای خزر شدند. ۱۴ اما در بهار سال بعد مجدداً به تبریز آمدند. اتابک نیز این بار با ابزار ایلی و دادن هدایای بیشتری شهر را از تاراج مغولان نجات داد. ۱۵ در سال ۶۲۱هـ اتابک یکبار دیگر تبریز

ر ز گزند مغولان حفظ نمود. ابن‌اثیر می‌گوید «در این سال دسته سه هزار نفری از مغولان در تعاقب سپاهیان خوارزمی به آذربایجان حمله کردند. اوزبک‌بن پهلوان گروهی از سپاهیان خوارزمی را که به او پناهنده شده بودند به مغولان تحویل داد.» ۱۶اما حکومت اتابک در تبریز دیری نپایید. جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۲هـ قصد تبریز کرد و اوزبک‌بن پهلوان بدون مقاومت از شهر فرار نمود و جلال‌الدین شهر تبریز را به سادگی متصرف شد. ۱۷ مغولان یکبار دیگر در سال ۶۲۸هـ بعد از شکست و نابودی قطعی جلال‌الدین به آذربایجان لشکر کشیدند و این **بار اعیان و بزرگان تبریز با درایت و دوراندیشی شهر را از گزند آنها نجات دادند. ۱۸**

با تأسیس سلسله ایلخانی در ایران و انتخاب آذربایجان بعنوان مقر اصلی حکومت این سلسله، تحول عمیقی در تاریخ آذربایجان و تبریز ایجاد شد. ابتدا مراغه و سپس تبریز به دلیل موقعیت مساعد طبیعی و جغرافیایی بعنوان پایتخت برگزیده شدند.

از وضعیت تبریز در سالهای اول استقرار ایلخانان در آذربایجان اطلاعی در دست نیست. در این زمان هلاکو حکومت آذربایجان و اران را به فرزندش یشموت سپرد و حکومت تبریز را همچنان به ملک‌صدرالدین واگذاشت. وی همان شخصی است که در دورهٔ گیوک به حکومت آذربایجان گماشته شده بود. ۱۹ حکومت ملک‌صدرالدین تا دورهٔ اباقا در تبریز ادامه یافت. ۲۰

در سال ۶۷۱هـ **زمین لرزه دیگری تبریز را ویران کرد.** ابن‌عبری و رشیدالدین اخبار این زلزله مهیب را گزارش کرده‌اند.

گویا علی‌رغم این همه ویرانی این بار نیز تبریز به سرعت احیا شده است و مردم در زمانی کوتاه شهر را دوباره ساخته‌اند. بطوریکه سه سال بعدیعنی در سال ۶۷۴هـ زکریای قزوینی در آثار البلاد تبریز را اینگونه ستوده است: «تبریز شهری مستحکم دارای باروهای استوار است و آن هم اکنون تختگاه شهرهای آذربایجان است، در آن چشمه‌ها روانست و باغها و بستانها پیرامونش را فرا گرفته است».۲۲

در این زمان تبریز شهری بزرگ و بین‌المللی بود. از تمام ملل و اقوام و مذاهب گروهی در آن یافت می‌شدند. خصوصاً مسیحیان که بزرگترین اقلیت شهر بودند. تمام فرقه‌های مسیحی شرقی و برخی

کلیساهای غربی در تبریز نمایندگی داشتند. علاوه بر این تبریز به مرکزی برای تجارت جهانی تبدیل شده بود و بازرگانی آن به تمام جهات عالم توسعه یافته بود. بطوریکه «ادریش فن پرته نو، تبریز را از نظر مقدار جنس غنی‌ترین شهر دنیای آنروزگار گفته است.» ۲۳

پایتختی تبریز در دورهٔ اباقا قطعی است. تبریز در این زمان مرکز هدایت دولت بود. برجسته‌ترین صحنه‌گردانان کشور در آن زندگی می‌کردند. این شهر مرکز اخبار و نمود حوادث آشفته‌بازار سیاست دولت ایلخانی بود. ملک شمس‌الدین کرت را بعد از دستگیری به تبریز آوردند و در قلعه این شهر محبوس نمودند تا جان باخت. ۲۴ بخشی از جسد مجدالملک یزدی را بعد از اعدام برای اعلان همگانی به تبریز آوردند. ۲۵ و بالاخره احمد تکودار نخستین ایلخان مسلمان در سال ۶۸۱هـ در این شهر بر مسند سلطنت نشست.

با جلوس ارغون به سریر حکومت ایلخانی، تبریز بیش از پیش توسعه یافت. ارغون که به غایت عمارت دوست بود، وجهه همت خود را برای آبادانی پایتخت بکار برد. وی علاوه بر ساخت و ترمیم برخی از محلات تبریز، در بیرون باروی شهر در سمت غرب در محل قریه شنب که علفزار گسترده‌ای داشت، دستور ساختن شهری را داد. ارغون ابتدا در آنجا کهریزی بر آورد و آب جاری گردانید و کوشک و باغی بسیار عالی برای خود ساخت. سپس دستور داد تا هر آفریده در آنجا برای خود عمارتی بسازد. امرای سپاه و ارکان دولت به تأسی از پادشاه در آنجا قصرها و باغهایی ساختند و به اندک مدت شهری معظم بنا شد. ۲۶

در زمان پادشاهی گیخاتو (۶۹۴-۶۹۰) تبریز مرکز بازرگانی بزرگی میان شرق و غرب جهان بود. کاروانهای بزرگ با مال‌التجاره‌های گوناگون از هر سو و هر کشور رو بدین شهر داشتند. علی‌رغم این خزانه دولت خالی بود. گیخاتو سخی‌ترین اولاد هلاکو بود. کلیه موجودی خزانه را در راه عیش و عشرت بخشیده بود. ۲۷ گذشته از این گروهی از دیوانیان تجارت پیشه که وزیر اعظم صدرالدین زنجانی در رأس آنها قرار داشت در پی سلطه و ایجاد انحصار در بازرگانی بودند. وزیر بزرگ به بهانهٔ خالی بودن خزانه طرح چاپ پول کاغذی را به گیخاتو داد. این پول به چاوو موسوم بود و چینی‌ها قبلاً آنرا اختراع کرده بودند. ۲۸ اجرای طرح مزبور علی‌رغم سخت‌گیریهایی که برای

رواج آن اعمال می‌شد. از طرف مردم و بازرگانان مورد استقبال قرار نگرفت. مردم از پذیرفتن چاوو سرباز زدند. شورش بزرگ در تبریز و برخی دیگر از شهرهای بزرگ بر پا گردید. کسبه تبریز دست از کار کشیدند. بازارها تعطیل شد و جریان داد و ستد و بازرگانی متوقف گشت. بطوریکه در شهری که مرکز تجارت جهانی بود چنان شد که حتی نان هم پیدا نمی‌شد. به گفته رشیدالدین بیشتر مردم از راه اضطرار سفر اختیار کردند. ۲۹ وصاف به نقل از کسی که در آن روزگار در تبریز بوده، چنین حکایت می‌کند: «در بازار اسب فروشان تبریز بودم. اسبی که پانزده دینار نمی‌ارزید، صد و پنجاه دینار چاوو می‌دادند و صاحب آن نمی‌فروخت.» ۳۰ عاقبت مردم به جان آمده در تبریز سر به شورش برداشتند. روز جمعه در مسجد جامع اجتماع کرده، بنای تضرع و زاری گذاشتند. عاقبت دولت به ناچار چاوو را لغو کرد.

مارکوپولو در که سال ۶۹۴هـ از تبریز دیدن کرده است، می‌نویسد: «توریز شهری بزرگ و مشهور است که در ولایات عراق واقع شده است. این ولایت دارای شهرها و جاهای با اهمیت دیگری است که شهر توریز پرجمعیت‌ترین آنهاست. مردم این شهر بیش از همه با بازرگانی و هنرهای دستی زندگی خود را می‌گذرانند و هنرهای دستی آنها بافت پارچه‌های گوناگون ابریشمی است که در تار و پود آنها طلا بکار می‌رود که بسیار گرانبهاست. در این شهر کار بازرگانی چنان رواج دارد که از هندوستان، بغداد، موصل، هرمز، همچنین از جاهای گوناگون اروپا برای داد و ستد بسیاری از کالاها به آنجا می‌آیند. سنگهای گرانبها و مروارید در این شهر بسیار یافت می‌شود. بازرگانانی که با کشورهای بیگانه داد و ستد می‌پردازند، دارایی هنگفتی به چنگ می‌آورند، لیکن بیشتر مردم روی هم رفته بی‌چیزند. مردم این شهر آمیزه‌ای از مردمان و کیش‌های گوناگون از نسطوری (آسوری) ارمنی، یعقوبی (ژوزونیت) گرجی، پارسی (زردتشتی) و مسلمان است که بخش بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دهند و همانهایی هستند که مخصوصاً توریزی نامیده می‌شوند و هر یک از این گروهها، زبان ویژه خود را دارد. پیرامون شهر با باغهای دلکش پوشیده شده که بهترین میوه‌ها در آنها بدست می‌آید.» ۳۱

در سال ۶۹۴هـ غازان خان بر بایدو فایق آمد و در کاخ عادلیه که پدرش در قریه شنب تبریز ساخته بود، جلوس کرد. ۳۲ تبریز در دورهٔ غازان و با همت این پادشاه به اوج عظمت و اعتبار رسید. در ابتدای امر برخی از اقدامات متعصبانه غازان و امرای ذی نفوذ او علیه اقلیت‌های مذهبی در تبریز اثرات سویی گذاشت. غازان بستن زنار برای عیسویان و گذاشتن کلاه برای یهودیان را اجباری کرد. ۳۳ به تبع آن برخی از تبریزیان متعصب بلوایی تمام به پا کردند. عوام‌الناس به کلیه معابد اقلیت‌های مذهبی در تبریز حمله کردند. کلیه بت خانه‌های بودایی، کنیسه‌های یهودی، کلیساها و نمازخانه‌های مسیحیان در آتش غضب اهالی مسلمان سوخت و ویران گشت. ۳۴

در اثر این شورش جریان زندگی عمومی در تبریز مختل شد. خصوصاً امور تجاری و بازرگانی تبریز که اقلیت‌ها بخش اعظمی از آنرا در دست داشتند، تعطیل گردید. غازان‌خان که به عوارض ناگوار سیاست مذهبی متعصبانه پی برده بود، در برابر بلوای عوام غضب کرد. شورش به سرعت مهار شد و فتنه‌گران به شدت سیاست شدند. ۳۵ **غازان شیوه تساهل مذهبی پیشینیان خود را که لازمه استمرار حیات کلان شهری چون تبریز بود، مجدداً پی گرفت.** وی از اقلیت‌ها دلجویی کرد. حتی در امر بازسازی معابد ایشان مساعدت نمود و بعنوان غرامت سالغی به آنها پرداخت شد.۳۶ در عین حال غازان‌خان از رسیدگی بحال مسلمانان و ساخت ابنیه اسلامی غافل نماند. سراسر دوره حکومت او صرف عمران و آبادی شهرها و بلاد و ساخت امکنه مذهبی نظیر دارالسیاده، خانقاه، مسجد، مدرسه، ابواب‌البر (موقوفات) و رسیدگی بحال رعیت، علمای اسلام و سادات عظام شد.

در میان شهرهای ایران تبریز بیشترین بهره را از برنامه‌ها و فعالیت‌های عمرانی مغولان برد. **حجم فعالیت‌های عمرانی و شهرسازی انجام شده در دورهٔ غازان و ایلخانان بعد از او در تبریز به اندازه‌ای بود که چهرهٔ این شهر را به کلی تغییر داد. در این دوره تبریز به بالاترین درجه از اهمیت، بزرگی و اعتبار طول حیات چند هزار ساله خود دست یافت.** مهمترین طرحهای عمرانی که در تبریز اجرا گردید. عبارتند از: ۱- ساخت شهرک شنب غازان ۲- ساخت شهرک ربع رشیدی ۳- ساخت باروی جدید ۴- ساخت مجموعه ارگ علیشاه

ابن‌بطوطه در سفر خود به تبریز شرح نسبتاً روشنگری از این بنا ارائه داده است وی می‌نویسد: «رسیدیم به مسجد جامعی که علی شاه معروف به گیلان آنرا ساخته است و در بیرون آن از دست رو به قبله مدرسه‌ای و از دست چپ خانقاهی وجود دارد و صحن مسجد با سنگ‌های مرمر فرش گردیده و دیوارها بوسیله کاشی که چیزی مانند زلیج است پوشانده شده و جوی آبی از وسط آن می‌گذرد و انواع درختان تاک و یاسمین در آن به عمل آورده‌اند، هر روز بعد از نماز عصر در صحن این مسجد سوره‌های یس و فتح و عم را قرائت می‌کنند و مردم شهر برای شرکت در این مراسم در آنجا گرد می‌آیند.» ۱۱۴

بجز صفه و صحن بزرگ و مجلل این مسجد بناهای متعددی در پیرامون آن ساخته شده بود. مقبره خواجه علیشاه که در جانب شمالی مجموعه مسجد و در عقب آن قرار داشت، مهمترین بنای پیرامون مسجد جامع بود. این بنا ساختمان بسیار بلندی بود که گنبد زیبایی برفراز آن ساخته شده بود و قبر علیشاه در قسمت سرداب این بنای بلند قرار داشت. ابنیه‌ای چون خانقاه، مدرسه، دارالایتام و سایر بناهای خیر دیگر از جمله بناهای وابسته به مجموعه مسجد بودند که توضیح آن‌ها از حوصله این مقال خارج است.۱۱۵ خواجه علیشاه در سال ۷۲۴ هـ در شهر اوجان درگذشت و جنازه او را به تبریز آورده در مقبره‌اش به خاک سپردند. ۱۱۶بنظر می‌رسد که با مرگ وی فعالیت‌های ساختمانی مسجد مزبور هم ادامه نیافت.

شهر اوجان در سال ۷۰۲ هـ عملیات ساختمانی آن تکمیل شده و غازان در این شهر بار دیگر به تخت نشست. بنظر می‌رسد زمانی که اوجان به پایتختی برگزیده شد، تبریز موقعیت ممتاز سیاسی خود را از دست داده است. با مرگ غازان، جانشین او به تبریز کمتر علاقه نشان داد. تمام همت و تلاش الجایتو به ساخت شهر سلطانیه منحصر شده بود و بعد از تکمیل ساختمان شهر سلطانیه در سال ۷۱۳ هـ این شهر رسماً پایتخت ایلخانان گردید. گرچه در این زمان تبریز اهمیت سیاسی خود را بعنوان پایتخت از دست داده بوده ولیکن از اهمیت تجاری آن چیزی کاسته نگردید. شهر همچنان زنده و رو به توسعه بود و همچنان کوی‌ها، خانه‌ها و بازارهای جدید در آن ساخته می‌شد و تبریز در عرصه گستردهٔ باروی غازانی همچنان توسعه می‌یافت.

گزارشهای به جا مانده از جغرافیانویسان اسلامی و سیاحان فرنگی که در این زمان از تبریز دیدن کرده‌اند، نشانگر عظمت و رونق این شهر است.

فراادریک در سال ۱۳۲۰م وضعیت تبریز را چنین بیان می کند «تبریز شهریست شاهانه و بزرگ... برای مال‌التجاره از این شهر خوب‌تر و بهتر شهری در دنیا وجود ندارد. زیرا هیچ آذوقه و هیچ نوع کالا بر روی زمین نیست که انبارهای بزرگی از آن در تبریز یافت نشود. موقعیت شهر بسیار خوب است. زیرا از تمام ملل جهان برای داد و ستد به آنجا می‌آیند... مسیحیان تبریز معتقدند مالیاتی که این شهر به فرمانروای خود می‌پردازد، از تمام آنچه کشور فرانسه به پادشاهش می‌دهد بیشتر است.» ۱۱۷ حدوداً در همین زمان یکی از راهبان فرانسیسی درباره تبریز می‌گوید: «مخزن همه گونه کالا و آذوقه است و همه دنیا با آن تجارت و مراوده دارند.» ۱۱۸

ابوالفدا در سال ۷۲۱ هـ ضمن بیان انتقال پایتخت به سلطانیه تبریز را هنوز مشهورترین شهر ایران می‌گوید و آنرا قاعده آذربایجان می‌نامند. ۱۱۹

ابن‌بطوطه علی‌رغم توقف کوتاهی که در تبریز داشته مجد و عظمت شهر را به سرعت دریافته است. به گفته وی بزرگترین بازارهای دنیا و گرانبهاترین کالاهای جهان در تبریز وجود داشت. وی از بازار بزرگی به نام بازار غازان یاد می‌کند. در این بازار هر یک از اصناف پیشه‌وران محل مخصوصی داشتند.۱۲۰ در همین زمان حمدا... مستوفی تبریز را بزرگترین شهر ایران می‌داند. وی در نزهه‌القلوب شرح نسبتاً مفصلی دربارهٔ شهر تبریز و محلات آن آورده است.۱۲۱

با توجه به اطلاعات موجود تا حدودی میتوان به بافت فیزیکی شهر تبریز در دورهٔ ایلخانی پی برد. **محیط طبیعی و بویژه مسئله کمبود آب و نحوهٔ تأمین آن تأثیر مستقیم و تعیین کننده‌ای بر شکل فضایی شهر تبریز گذاشته بود.** مهرانرود که از شرق به غرب در طول جلگه تبریز در حرکت است، مهمترین منبع تأمین آب شهر محسوب می‌شد. بعلاوه نهصد کاریز ۱۲۲ در بالا و پایین مهرانرود حفر شده بود که آب اکثر آنها از طریق نهرها و جوی‌هایی به مهرانرود می‌ریخت. مهرانرود ستون فقرات شهر محسوب می‌شد و کلیه محلات شهر در کنار این رود و نهرهایی که به آن منتهی می‌شدند، قرار داشت.

تبریز در دورهٔ ایلخانی به دو بخش کهنه و نو تقسیم می‌شد. بر اساس گفته حمدا... مستوفی وسعت باروی شهر قدیم تبریز شش هزار گاه بود. شهر بافت بسیار فشرده‌ای داشت. فشردگی بافت تبریز قدیم به حدی بود که مهاجرین جدید در دورهٔ ایلخانی ناگزیر بودند در بیرون از حصارهای شهر ساکن شوند. شهر قدیم بوسیله مهرانرود به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شد. محلات ششگان و سرخاب در قسمت شمال و محلات چرنداب و نارمیان در قسمت جنوب قرار می‌گرفتند. حصار قدیمی تبریز ده دروازه به نامهای قلعه، سنجاران، طاق، دروب، جوء سرد، دردستی شاه، نارمیان، نوبره، موکله محله داشت. ۱۲۳

قسمت جدید شهر در بیرون حصار شهر قدیمی و بوسیله مهاجرانی که در دورهٔ ایلخانی به تبریز آمده بودند، ساخته شد. تا حدودی می‌توان به چگونگی توسعه تبریز در دورهٔ ایلخانی وقوف پیدا کرد. توسعه شهر دقیقاً براساس مسیر مهرانرود صورت گرفته است. یعنی شهر از جانب شمال و جنوب گسترده نشد. بلکه از طرف شرق و غرب و در کنار مهرانرود توسعه یافت. محل استقرار محلات جدید این معنی را گواهی می‌کنند. محلاتی چون سنجاران و گجیل در غرب و محله دمشقیه و پل سنگین در شرق از جمله محلات تازه ساز دوره ایلخانی هستند. اما بنظر می‌رسد توسعه اصلی شهر در جانب غربی آن صورت گرفته است. چرا که در شرق شهر تبریز مسئله کمبود آب اجازه توسعه به این قسمت را نمی‌داد. البته در غرب هم منابع آبی بیشتری وجود داشت و هم گستردگی زمین بیشتر بود. از طرف دیگر ثقل بازرگانی تبریز و اکثر کاروانسراها و بازارها در غرب تبریز بود. بنظر می‌رسد دروازهٔ غربی تبریز که راه بازرگانی روم و شام به آنجا ختم می‌شد از لحاظ تجاری بسیار با اهمیت‌تر و پررونق‌تر بوده است. از طرف دیگر بیشتر مهاجران تبریز در حوالی دروازه‌های غربی تبریز مثل دروازهٔ سنجاران مستقر شده بودند. از بیان کوتاه ابن‌بطوطه می‌توان دریافت که شهر تبریز در غرب تا شنب غازان توسعه یافته بود. بازار جدید تبریز مجموعه گسترده‌ای بود که از غربی‌ترین نقطه تبریز آغاز می‌شد و به موازات مهرانرود تا مرکز شهر به مسجد جامع علیشاه در خارج محله نارمیان ادامه یافت. در طول بازار، شهر دارای بافت فشرده‌ای بود که محلات بوسیله معابر منظمی به بازار منتهی می‌شدند.

محله رشیدیه تنها محله تازه بنا در جانب شرقی تبریز بود. همانطور که گفتیم کمبود آب در این قسمت اجازه توسعه شهر را به بخش شرقی نمی‌داد. اقدام ارزندهٔ رشیدالدین برای تأمین آب رشیدیه چهره منطقه شرقی تبریز را نیز تغییر داد. کاشانی به صراحت می‌گوید که قسمت شرقی تبریز و فتح‌آباد کاملاً خشک و لم یزرع بوده است و در اثر احداث کانال در این قسمت باغات و آبادیهای پررونقی تشکیل شده است. ۱۲۴ بافت شهر در قسمت شرقی پراکنده بوده است. در این بخش بیشتر باغات و بستانها قرار داشتند. تعدادی از این باغات را ضمن بیان ربع رشیدی نام بردیم. احتمالاً تمام باغات ناحیه شرقی تبریز جزو رشیدیه محسوب می‌شدند. ربع رشیدی تنها محله تبریز بود که حصار جداگانه‌ای داشت. این معنی نشان دهنده بافت پراکندهٔ شهری در جانب شرقی تبریز است.

مهرانرود، نهصد قنات و کانال رشیدی توانایی پاسخ‌گویی به رشد سریع شهری در تبریز را نداشتند. در واقع منابع آبی جلگه تبریز که در دورهٔ ایلخانان به بهترین وجه هم از آنها بهره‌برداری می‌شد، بیش از این اجازه توسعه به شهر تبریز را نمی‌داد. **شاید یکی از عوامل انتقال پایتخت از تبریز به اوجان و به تبع آن کند شدن و نهایتاً توقف توسعه تبریز در پایان دورهٔ ایلخانی، همین مسئله کمبود آب باشد.** مستوفی صراحتاً به قضیه کمبود آب در تبریز اشاره دارد.۱۲۵ بعبارت دیگر می‌توان گفت تبریز در دورهٔ ایلخانان تا سر حد امکان و تا جائیکه محیط طبیعی‌اش اجازه می‌داد. توسعه پیدا کرد . تبریز در دورهٔ ایلخانان همانند گرد بندی زیبا بود که بر جلگه‌ای وسیع گسترده بود . بنا به توصیف استاد دکتر منوچهر مرتضوی در دورهٔ ایلخانان شهر تبریز را می‌توان به عقدی مرصع تشبیه کنیم، دو شهرچه معظم ربع رشیدی و شام غازان همچون دو زمرد گرانبها در دو سوی شمال شرقی و غربی و مسجد جامع علیشاه مانند مرواریدی دلربا در قلب آن.»۱۲۶

ایالت مغان واران

ولایت مغان واران در اواخر دورهٔ ایلخانی ایالت واحدی را تشکیل می‌دادند. بنا به گفته حمدا... مستوفی حدود این ایالت «با ولایات ارمن و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته» ۱ بود. رودخانه ارس این ایالت را به دو بخش شمالی (اران) و جنوبی (مغان) تقسیم می‌کرد.

- ولایت مغان

ولایت مغان نام دشت باتلاقی بزرگی بود که از دامنه شمالی کوه سبلان شروع می‌شد و تا ساحل جنوبی رود ارس ادامه می‌یافت. ۱۱ در دورهٔ ایلخانان هیچ شهر بزرگ و معتبری در ولایت مغان وجود نداشت.

شهر باجروان که کرسی سابق ولایت مغان بود و در قرن چهارم هجری به اندازه تبریز وسعت داشت، ۱۲ **در عهد ایلخانان ویران بود.** حمدا... مستوفی دربارهٔ باجروان می‌گوید: «اکنون خرابست و بقدر دیهی معمور است.»۱۳ **دیگر شهرهای بزرگ و معروف این ولایت نظیر برزند. ۱۴ ورثان ۱۵ و بیلسوار ۱۶ نیز همانند باجروان ویران بودند و تبدیل به دهکدههای کوچکی شده بودند که بر مسیر** جاده کاروان‌روی اردبیل به قفقاز قرار داشتند.۱۷

حمدا... مستوفی از دو شهر در این ولایت نام می‌برد که گویا در زمان او اندکی آباد بودند. لیکن توضیح مختصر او از این دو شهر که تنها اطلاعات موجود نیز می‌باشد، بسیار مبهم و نارساست.

یکی شهر **محمودآباد** در صحرای گاوباری در کنار دریا بود. حمدا... مستوفی می‌گوید این شهر را غازان‌خان مغول ساخت. ۱۸ متأسفانه از این شهر اطلاع دیگری نداریم. **بنظر می‌رسد محمودآباد شهری اقامتگاهی و موقت بوده و احتمالاً فقط در عهد خود غازان آباد بوده است.** این شهر بعد از ساخته شدن عنوان قصبه ولایت مغان را یافته است.

دیگری شهری بنام **همشهره** که حمدا... مستوفی آنرا «ابر شهرهٔ» باستانی می‌داند و می‌گوید: «به ساحل بحر جیلان از و تا دریا قرب دو فرسنگ است.» ۱۹ از این شهر هیچیک از جغرافیانویسان

اسلامی ذکری نکرده است. توضیح مستوفی نیز نارساست. معلوم نمی‌کند که در عهد ایلخانان این شهر وجود داشته ست یا خیر.

در منابع این دورهٔ از شهری بنام سلطان‌آباد یا الجاتیوآباد در ولایت مغان یاد شده است. این شهر توسط الجاتیو بنیان‌گذاری شده بود. ۲۰ حمدا... مستوفی در نزهه‌القلوب هیچ ذکری از آن نمی‌کند. ولیکن در تاریخ‌گزیده به نام آن اشاره کرده است. ۲۱ **احتمالاً در پایان عهد ایلخانی شهر الجاتیوآباد، ویران شده بود.**

۳-۸- ولایت اران

ولایت اران شامل اراضی بین دو رودخانه ارس و کر بود. ۲۲ **در دورهٔ خلفا کرسی این ایالت شهر بردعه بود.** ابن‌حوقل طول شهر را یک فرسنگ و عرض آنرا کمتر از یک فرسنگ می‌داند و می‌گوید بزرگترین شهر ناحیه است. بازار این شهر به طول یک فرسنگ دارای مسجد جامع نیکو و حمامهای خوب بود. ۲۳ اصطخری از ابریشم مرغوبی که در این شهر تولید می‌شود یاد کرده است و می‌گوید درخت توت در آنجا زیاد است که صاحب مشخصی ندارد و هر که بخواهد از آن انتفاع می‌نماید و از این ابریشم به فارس و خوزستان صادر می‌شود. ۲۴ بنظر می‌رسد که بردعه در اوایل قرن هفتم هجری از موضع برتر خود تنزل کرده بود. یاقوت حموی بعد از تکرار مطالب دیگر جغرافیانویسان درباره بردعه می‌نویسد: «این صفت قدیم بردعه است و الان از آن اوصاف مذکور چیزی باقی نیست، الاقلیل آبادانی شبیه به دهی و من در آذربایجان با مردم بردعه ملاقات کردم. احوال این شهر را از ایشان پرسیدم. گفتند آثار خرابه زیاد در آن است و قلیل جمعیتی دارد و در کمال پریشانی و فلاکت. خانه‌ها خراب شده و اوضاع دیگرگون. فسبحان من یحیل و لایحول و یزیل و لا یزول». ۲۱ **با این همه بنظر می‌آید که در طول در دورهٔ ایلخانی بردعه مجدداً احیا شده است، گرچه از خلال متون دورهٔ ایلخانی اطلاعات چندانی در مورد این شهر بدست نمی‌آید. لیکن ابوالفدا درسال ۷۲۱هـ بردعه را مجدداً بعنوان حاکم‌نشین مملکت‌اران ذکرمی‌کند.۲۶ این شهر بر مسیر اصلی که از آذربایجان به باب‌الابواب می‌رفت قرار داشت.** ۲۷ حمدا... مستوفی درباره این شهر بسیار مبهم سخن می‌گوید و وضعیت آنرا در پایان عصر ایلخانی روشن نمی‌کند. از توضیح مستوفی بر می‌آید

که شهر عظمت سابق خود را نداشته است. مستوفی از شهری به نام هیرک نام می‌برد که در ارتفاعات اطراف بردعه بود و بعنوان ییلاق مردم بردعه محسوب می‌شد. وی می‌نویسد: هیرک ییلاق بردعه است و جای عظیم خوب و نزع، آبهای روان و علف‌زارهای فراوان. شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا روند و زمستان به شهراند. ۲۸

بیلقان شهر مهم اران بود. این شهر بعد از ویرانی بردعه در اواخر قرن ششم هجری کرسی اران شد. یاقوت حموی آنرا شهر معتبری می‌داند و می‌گوید: «در سال ۶۱۹ هـ لشکر مغول بر سر بیلقان آمده و شهر را تصرف کردند و مردم را قتل کرده، پس از غارت، شهر را آتش زدند و بسیاری از اهالی این شهر به اطراف متفرق شدند ولیکن بعد از رفتن مغولان دوباره جمع شده و الحال آن شهر به حال اولیه است، آباد و پر جمعیت». ۲۹ اما ابن‌اثیر تاریخ تهاجم مغولان به بیلقان را رمضان سال ۶۱۷ هجری ذکر می‌کند. براساس گفته‌های ابن‌اثیر مغولان مغربی در این تاریخ بیلقان را محاصره کردند. مردم بیلقان نماینده مغولان را که برای پیشنهاد تسلیم به شهر آمده بود، کشتند و مدت یکسال در برابر مغولان ایستادگی کردند. اما شهر در رمضان ۶۱۸ هـ گشوده شد و مغولان شهر را ویران کردند و اهالی آنرا کشتند. اما این پایان کار بیلقان نبود. بلکه مردمی که در اثنای تهاجم مغولان متواری شده بودند با رفتن مغولان به شهر بازگشتند و شهر را درحد اندکی آبادان کردند. ۳۰ لیکن درست یکسال بعد از ویرانی شهر بدست مغولان، گرجیان به بیلقان حمله کردند. ابن‌اثیر می‌گوید که در رمضان سال ۶۱۹ هـ گرجیان به آنجا حمله کرده، مجدداً شهر را ویران کرده، مردم را کشتند و این در حالی بود که ازوبک‌بن پهلوان در تبریز هیچ حمیتی خرج نمی‌داد و تنها به عیش و عشرت مشغول بود. ۳۱

از بیلقان در دورهٔ ایلخانان اطلاعاتی نداریم. گویا شهر همچنان ویران باقی مانده است. مستوفی در پایان دورهٔ ایلخانی بیلقان را همچنان ویران و خراب ذکر می‌کند. ۳۲

شهر **گنجه** از شهرهای مهم اران بود. حمدا... مستوفی می‌گوید این شهر در سال ۹۳ هجری ساخته شده است. ۳۳ جغرافیانویسان قرن چهارم هجری این شهر را «جنزه» نامیده‌اند و آنرا

شهری کوچک ولی زیبا و پرنعمت گفته‌اند. ۳۴ یاقوت حموی در اوایل قرن هفتم هجری گنجه را قصبهٔ ران و شهر بزرگی می‌داند.۳۳

گنجه در نیمه اول قرن هفتم هجری همانند دیگر شهرهای اران سرنوشت دردناکی داشت. ابن‌اثیر می‌گوید: مغولان بعد از تسخیر بیلقان در رمضان ۶۱۸ هـ به گنجه رسیدند. این شهر مهمترین شهر اران بود. مغولان که از بسیاری مردم گنجه آگاهی یافتند، پی بردند که این مردم به سبب بسیاری تعداد و استواری شهر خود مغرورند و در ضمن با گرجیان تا چه اندازه دلاوری نشان داده‌اند؛ لذا ترجیح دادند با گنجویان مصالحه کنند و حاکم شهر که نماینده اتابک اوزبک بود با دادن مال و خواسته با مغولان صلح کرد. ۳۶

با رفتن مغولان ترکان قبچاق که از بیم مغولان متواری شده بودند، در سال ۶۱۹ هـ در اطراف گنجه ظاهر شدند. حاکم شهر به خاطر استفاده از آنها در جنگ علیه گرجیان، با قبچاقان، مصالحه کرد و آنها را درکوه کیلکون نزدیک گنجه جا داد. گرچه با یاری قبچاقان گنجویان چندبار حملات گرجیان را دفع کردند، اما قبچاقان بعد از مدتی شروع به تعرض به اموال و ناموس مردم کردند. عاقبت حاکم و مردم گنجه متحد شدند و آنانرا اخراج نمودند. ۳۷

با آمدن جلال‌الدین به آذربایجان اتابک اوزبک ناگزیر شد تبریز را به جلال‌الدین واگذارد به گنجه فرار نماید. جلال‌الدین بین سالهای ۶۲۲ تا ۶۲۴ هـ چند بار گنجه را گشود و حکومت آنرا به اورخون سپرد.۳۸ بنظر می‌آید که گنجویان در بار اول، حضور جلال‌الدین را با خوشحالی پذیرفته‌اند و او را نجات‌بخش خود و از دست گرجیان تلقی کرده‌اند. ولیکن رفتار خشن جلال‌الدین و امرای او با اهالی گنجه که آنان را متحدان اتابک می‌پنداشتند، ۳۹ باعث شده است که گنجویان مغولان را بر خوارزمشاهیان ترجیح دهند.اورخون حاکم جلال‌الدین د رگنجه بعداز مدتی توسط فداییان اسماعیلی ترور شد.۴۰ مغولان بعد از شکست قطعی جلال‌الدین بر گنجه مستولی شدند. احتمالاً در حدود سال ۶۳۰ هـ گنجه به چنگ مغولان افتاد. رفتار مغولان در گنجه کاملاً روشن نیست. گویا شهر بدست آنها ویران شده باشد. گویا گرجیان چهار رسال بعد از این تاریخ توانستند گنجه

را مقداری مرمت نمایند. اشپولر از فعالیت مغولان برای آبادی گنجه در دورهٔ اوکتای خبر داده است. ۴۱ لیکن از میزان و کیفیت فعالیت‌های عمرانی مغولان در گنجه اطلاعاتی موجود نیست.
از وضعیت گنجه در دورهٔ ایلخانان اطلاعی نداریم. بنظر می‌آید که گنجه بدلیل نزدیکی به باب‌الابواب برای مغولان از اهمیت نظامی خاصی برخوردار بوده است و احتمالاً مغولان استحکامات نظامی شهر را مرمت و احیا نموده‌اند. توصیف حمدا...مستوفی از گنجه مختصرتر از آنست که بتواند وضعیت گنجه را در دوره ایلخانی روشن نماید. وی فقط می‌گوید: «گنجه شهری خوش و مرتفع بود.» ۴۲
در منابع ایندوره از شهری بنام قتلغ‌بالیغ یاد شده که به دستور گیخاتو ساخته گردیده است. این شهر در منطقه قراچالی و در کنار رودخانه کر ساخته شد. ۴۳ اما بنظر می‌رسد بعد از مرگ گیخاتو قتلغ‌بالیغ نیز از رونق افتاده است. بطوریکه حمدا... مستوفی در پایان دورهٔ ایلخانی از آن نامی نمی‌برد.

فصل چهارم ایالت شروان و گشتاسفی و ایالات گرجستان و ابخاز و ارمن

ایالت شروان و گشتاسفی

ایالت شروان در شمال رود کر و در ساحل دریای خزر واقع بود. حمدا... مستوفی می‌گوید حدود این ایالت از کنار آب تا دربند باب‌الابواب است. حمدا... مستوفی به سقوط اقتصادی و ویرانی شهرهای این ناحیه در عهد ایلخانان به صراحت اشاره کرده است و می‌گوید: حقوق دیوانی آن در عهد خوانین شروان صد تومان این زمانی بوده است و اکنون یازده تومان و سه هزار دینار بر روی دفتر است. ۱

- شروان

شماخی قصبه ایالت شروان بود. ابن‌حوقل و مقدسی آنرا شهری کوچک ولیکن آباد وصف کرده‌اند. ۳ حمدا... مستوفی می‌گوید: هوای این شهر به گرمی مایل است اما از بقیه شهرهای این ایالت بهتر است. ۴

باکویه در جنوب دربند قرار داشت. این شهر یکی از باراندازهای مهم این سرزمین بود. ۵ حمدا ...مستوفی می‌گوید: هوایش گرم و حاصلش غله است. ۶

قبله و فیروزآباد در نزدیکی دربند واقع بودند. قبله قلعه‌ای مستحکم بر فراز تپه‌ای بود که به گفته مقدسی مسجدی داشت. ۷ حمدا... مستوفی می‌گوید: در آنجا ابریشم و غلات و حبوبات عمل می‌آید. ۸

فیروزآباد قصبه بود که به گفته یاقوت حموی بسیار مستحکم بود. ۹ حمدا... مستوفی از قول یاقوت می‌گوید: هوایش نیکو است. ۱۰

شابران شهر مسیحی‌نشین شروان در بیست فرسخی دربند قرار گرفته بود. مقدسی می‌گوید با اینکه در سرحدات واقع است ولی بارو ندارد. ۱۱ حمدا... مستوفی می‌گوید: آبش ناگوارنده و حاصلش غله و دیگر حبوبات است. ۱۲

۳-۹- گشتاسفی

در جنوب باکو نزدیک دهانه رود کر ولایت گشتاسفی قرار داشت. ۱۳ در این ولایت دیه‌هایی با آب فراوان وجود داشت. اراضی این ولایت بوسیله نهرهایی که از رود کر جدا شده بودند، مشروب می‌گردید و برنج، غله، پنبه و میوه از آنجا عمل می‌آمد. مردم گشتاسفی به زبان پهلوی گیلانی صحبت می‌کردند. ۱۴ اطلاعات ما از شهر گشتاسفی بسیار اندک است. اما سکه‌هایی موجود است که در سالهای ۷۴۵-۷۵۴ هـ در گشتاسفی ضرب شده است. ۱۵ علاوه بر این مندرجات صفوه‌الصفا نشان می‌دهد که غازان‌خان در شهر گشتاسفی با شیخ زاهد گیلانی ملاقات کرده است. گویا شیخ زاهد در گشتاسفی خانقاه معتبری داشته و اغلب در آنجا به سر می‌برده است. ۱۶

این ایالت در دوره مغول به اقطاع لشکریان داده شده بود و جمعیتی از عسا کر دولت مغول در گشتاسفی ساکن بودند. حمدا... مستوفی می‌گوید: «حقوق دیوانیش به زمان سابق پیش از ظهور

دولت مغول کما بیش صد تومان این زمان بوده است و اکنون صد و هجده هزار و پانصد دینار است و در وجه اقطاعات عسا کر که آنرا ساکن‌اند متفرق باشد.» ۱۷

ایالات گرجستان و ابخاز

گرجستان و ابخاز جزو جبال قبق یا قفقاز بودند. این سرزمین در دورهٔ تهاجم مغولان به شدت آسیب دید. بعد از قتل عام وحشیانه تفلیس به دست جلال‌الدین خوارزمشاه، ۱ مغولان به سادگی گرجستان را فتح کردند. پادشاه گرجستان نسبت به مغولان ابراز سرسپردگی کرد و در حکومت خود باقی ماند. ۲ این ایالت بواسطه موقعیت نظامی و همسایگی با اردوی زرین برای ایلخانان اهمیت ویژه‌ای داشت. معمولاً ایلخانان از شهرها و قلاع مستحکم این ناحیه بعنوان پایگاههای نظامی علیه اردوی زرین استفاده می‌کردند. حمدا... مستوفی پنج موضع در این ایالت نام می‌برد.

تفلیس کرسی گرجستان در ساحل علیای رود کر قرار داشت. این شهر نزد جغرافیانویسان قرن چهارم هجری معروف بود. ابن‌حوقل در وصف آن گوید: این شهر دو بارو و سه دروازه دارد. رود کراز میان شهر می گذرد و آب حمامهای آن بدون آتش گرم است. تفلیس دو محله در دو طرف رود کر داشت و پلی شناور آن دو را به هم مرتبط می‌کرد. ۳ حمدا... مستوفی در پایان دورهٔ ایلخانی همین مطالب دربارهٔاین شهر تکرار می‌کند و می‌گوید: حاصلش غله و اندکی میوه است.۴ حمدا... مستوفی از دو شهر دیگر به نامهای **الان و انی** در کنار رود کر یاد کرده است. بنا به گفته وی این دو شهر بسیار حاصلخیز بودند و عمدهٔ محصولات آنها، غله و میوه بود.

شهر **قرص** یا **قارص** در ولایت ابخاز و در فاصله ۱۲ فرسخی تفلیس قرار داشت. حمدا... مستوفی از قول یاقوت حموی می‌گوید: قرص شهرکی خوش آب و هوا است و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد.

مستوفی **قلعه خنان** را بعنوان یکی از پنج موضع گرجستان ذکر می‌کند. این قلعه در سرحد اران و گرجستان و بر فراز کوهی بلند قرار داشت. ۵

۲-۱۰- ارمنستان

سرزمین ارمنستان به دو بخش صغری و کبری تقسیم می‌شد. ارمنیه صغری که کرسی آن طرابوزان در کنار دریای سیاه بود. جزو ایران محسوب نمی‌شد ولیکن حاکمان آنجا هر ساله بر سبیل خراج مبلغ سه تومان به دولت ایلخانی پرداخت می‌کردند. ارمنیه کبری جزو ایران بود و از لحاظ اداری یک تومان محسوب می‌شد که به تومان اخلاط که کرسی این ایالت بود، شهرت داشت.۶

ارمنستان همانند دیگر ولایات همسایه در دورهٔ ایلخانان با تنزل اقتصادی و افول حیات شهری مواجه بود. تهاجمات خارجی و استقرار طوایف و اردوهای مغولی اصلی‌ترین عوامل پس رفت این ایالت بودند. شهرهای بزرگ و پررونق این ناحیه مثل برگری، خردادین، وسطان و هنگماباد به شهرک‌ها و روستاهای کوچکی تبدیل شدند و برخی دیگر از شهرهای این ناحیه که از لحاظ نظامی برای مغولان اهمیت داشتند، همانند ارجیش و ملازگرد به قلعه‌های نظامی تغییر شکل دادند.

حمدا... مستوفی از پانزده شهر در این ناحیه نام می‌برد که اکثر آنها در عهد ایلخانان به قصبات کوچک و قلعه‌های نظامی تبدیل شده بودند.

اخلاط مرکز تومان و کرسی ارمنیه کبری بود. این شهر در ساحل غربی دریاچه وان قرار داشت. اخلاط بزرگترین شهر ناحیه بود. مستوفی در وصف آن می‌گوید: «شهریست واقع در جلگه‌ای، بارویی دارد و باغستان در اطراف آن است و مسجد جامع آن در بازار ساخته شده، در فصل زمستان سرمایی سخت دارد. شهر بسیار پرجمعیت است. رودخانه‌ای از میان شهر می‌گذرد و پلی دو جانب رود را به هم متصل می‌سازد».۷ حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار و پانصد دینار است.۸

ارجیش بعد از اخلاط مشهورترین شهر ارمنیه بود. حمدا... مستوفی می‌گوید: «پیشتر از این شهر بوده است. خواجه تاج‌الدین علیشاه وزیر تبریزی آنرا حصاری کشید. اکنون قلعه محکم است.»۹

الاطاق در علفزاری به همین نام قرار داشت. این شهر از شهرهای اقامتگاهی محسوب می‌شود که در این دوره بنیان‌گذاری شده است. رشیدالدین هلاکوخان را اولین بانی شهر الاطاق می‌داند و می‌نویسد: هلاکو دستور داد تا سرایی و عماراتی عالی در آنجا بسازند.۱۰ گویا بعد از مرگ هلاکو الاطاق همچنان مورد توجه جانشین او، اباقاخان، قرار داشته است. در منابع این دوره روایات زیادی مبنی بر حضور اباقا در این شهر وجود دارد. گویا در عهد ارغون شهر الاطاق رشد بسیاری یافته است. ارغون که علاقه وافری به بنیان شهرهای جدید داشت، دستور داد عمارات زیادی در این شهر ساخته شود. به نظر می‌رسد بعد از ارغون شهر الاطاق همانند دیگر شهرهای اقامتگاهی دورهٔ ایلخانی از رونق افتاده است و سلاطین بعدی مغول کمتر به این شهر توجه نموده‌اند. حمدا... مستوفی در پایان این دوره دربارهٔ این شهر می‌نویسد: «الاطاق علفزار بسیار نیکو است و آبهای فراوان و شکارگاههای بسیار دارد و ارغون خان مغول در آنجا سرایی ساخته و بیشتر تابستان آنجا بودی. حقوق دیوانیش شش هزار و پانصد دینار است.»۱۱احتمالاً الاطاق در پایان این دور ایلخانی هویت شهری نداشته است.

برگری، یا **بارگیری** در خاور ارجیش قرار داشت. این شهر در کنار جاده‌ای که از خوی به ارجیش می‌رفت، واقع بود. حمدا... مستوفی می‌گوید: «شهری کوچک است و قبلاً شهری بزرگ بوده است.»۱۲

وسطان در ساحل جنوبی دریاچه وان واقع بود. این شهر گرچه در دورهٔ مغول افول کرده و به شهر متوسطی تبدیل شده بود. اما همچنان اهمیت داشت. حقوق دیوانی آن به مبلغ پنجاه و سه هزار و چهارصد دینار از همه شهرهای این تومان بیشتر بود.۱۳

خردادین شهری کوچک و کم درآمد بود. حمدا... مستوفی می‌گوید: این شهر در گذشته بسیار بزرگ بوده است ولیکن در زمان او به شهری کوچک تبدیل شده بود. حقوق دیوانی این شهر پنج هزار و سیصد دینار بود.۱۴

از دیگر شهرهای این تومان حمدا... مستوفی از شهر **عین** بعنوان شهری **متوسط** و **شهرک کبود** یاد کرده است. لیکن توضیح چندانی درباره این دو شهر نداده است. قلعه‌های وان و ملازجرد از مستحکم‌ترین تأسیسات نظامی ارمنیه محسوب می‌شدند. اتبوب، بیان، خوشاب و ولاسجرد قصبه‌های کوچکی بودند که حمدا... مستوفی از آنها جزو تومان اخلاط نام برده است ولیکن اطلاعی از آنها در منابع دیگر موجود نیست.۱۵

فصل پنجم ایالت روم و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه

ایالت روم

در قرن اولیه «بلاد روم» اصطلاح عمومی بود که بر کشورهای مسیحی که مجاور و نزدیک سرزمینهای اسلامی بودند اطلاق می‌گردید . بعد از فتح ملازگرد و پیروزی سلجوقیان بر امپراطوری روم شرقی ، عملاً سرزمین پهناور آسیای صغیر به حوزه ممالک اسلامی اضافه گردید و از آن پس در آثار جغرافیایی مسلمانان اصطلاح روم صرفاً به سرزمین آسیای صغیر اطلاق گردید .

آلب ارسلان ، فاتح ملازگرد، پسر عم خود سلیمان بن قتلمش، را به آسیای صغیر فرستاد. وی قونیه را بعنوان مرکز حکومت خود برگزید . حکومت سلجوقیان در روم بیش از دو قرن بپائید و شاخه‌ای از خاندان سلجوقی حتی مدتها بعد از فرو پاشی پیکرهٔ اصلی امپراطوری سلجوقیان بر آسیای صغیر فرمانروایی کردند.

می‌شدند. علاوه بر این در سیواس یک نوع پارچه بسیار عالی تولید می‌شد که به صوف سیواسی شهرت داشت ۶ و به جاهای دیگر صادر می‌شد.

زمین‌های اطراف سیواس بسیار حاصلخیز بود و بوسیله رود قزل ایرماق مشروب می‌شد. حمدا... مستوفی از پنبه، غله و میوه بعنوان عمده‌ترین محصولات کشاورزی ناحیه سیواس یادکرده است.۷

ابن‌بطوطه که در سال ۷۳۳ هجری شهر سیواس را دیده است. می‌گوید: «سیواس جزو قلمرو پادشاه عراق و بهترین مستملکات او در این ناحیه است. امرای پادشاه در این شهر اقامت دارند... این شهر بسیار خوش ساخت با خیابانهای وسیع و بازارهای پر جمعیت و دارالسیاده بسیار معموری دارد که در آن نقیب سادات ساکن است.» بنا به گفته ابن‌بطوطه گروه‌های فتوت که در این شهر بسیار فعال بودند و اغلب با هم رقابت سختی داشتند. وی از دو گروه رقیب فتیان به نامهای گروه اخی احمد بچقچی و گروه اخی چلبی یاد کرده است. در زمان حضور ابن‌بطوطه در سیواس شهر در اختیار امیرعلاءالدین ارتنا بود که از جانب ابوسعید ایلخانی بر کل آسیای صغیر فرمانروایی می‌کرد.۸

ایالت دیار بکر و دیار ربیعه

سرزمین بین‌النهرین علیا را اعراب جزیره می‌نامند. ۱ مقدسی این منطقه را «اقور» گفته است.۲ و یاقوت حموی آنرا «جزیره اقور» می‌گوید. ۳ جغرافیانویسان عرب براساس سکونت طوایف کوچ‌نشین عرب این سرزمین را به سه بخش تقسیم می‌کردند و هر بخش را دیار می نامیدند. این سه بخش عبارت بود از دیار ربیعه، دیار مضر و دیاربکر، که به نام سه قبیله عرب، به این نامها، موسوم شده بود. ۴ مرزهای این سه دیار را معمولاً حدود طبیعی و رودخانه‌ها معین می‌کردند. با این حال در ادوار مختلف حوزه سیاسی و اداری ایالت جزیره دستخوش تغییرات اندکی می‌گردید. از قرن هفتم هجری عنوان جزیره کمتر به کار رفته است و معمولاً این ایالت را با عنوان «دیار بکر و ربیعه» و یا فقط با عنوان دیار بکر نامیده‌اند.حمدا... مستوفی در اواخر دورهٔ ایلخانی دیار بکر و دیار ربیعه را بعنوان یک ایالت یاد می‌کند و می‌گوید در گذشته به آن جزیره می‌گفتند

و حدود آن «با ولایات روم و ارمن و شام کردستان و عراق عرب پیوسته است.» به گفته وی شهر موصل کرسی و مرکز این ایالت محسوب می‌شد و بیست‌ونه شهر در آن قرار داشت. از این میان هشت شهر بعنوان شهرهای بزرگ و مراکز معتبر محسوب می‌شدند و مابقی شهرهای متوسط و کوچکی بودند که بیشتر بعنوان مراکز و قصبات محلی اهمیت داشتند و معمولاً تابع مراکز بزرگ و شهرهای اصلی بودند.

این منطقه بدلیل موقعیت جغرافیایی و وضعیت اقلیمی مستعد پرورش حیات شهری است و شهرهای این ناحیه اکثراً دارای سابقه طولانی و قدمت باستانی هستند. اما مهمترین عامل تاثیرگذار بر حیات شهری این ناحیه در ادوار مختلف وضعیت سیاسی آن بوده است. ناحیه جزیره سر حد طبیعی ایران در غرب محسوب می‌شد و معمولاً از جانب همسایگان قدرتمند غربی مورد تهدید و تعرض قرار داشت. دول همسایه غربی ایران همواره در این منطقه ادعاهای ارضی و داعیه‌های قومی و مذهبی را دنبال می کردند. به همین جهت خصیصه بارز شهرهای این منطقه وجود استحکامات نظامی در آنها بود. بعبارت دیگر اکثر قریب به اتفاق شهرهای این ناحیه قلعه ـ شهر بودند. همین ویژگی اساسی سبب شده بود که نظامیان در این منطقه حضور دائمی داشته باشند و معمولاً ادارهٔ امور شهرها در دست امرای نظامی بود. حکومت‌های نظامی در ناحیه جزیره همواره در پی کسب استقلال و تشکیل حکومتهای خودگردان بودند. این ویژگی بعد از تشکیل حکومتهای قبیله‌ای در ایران و ایجاد ارتش‌های طایفه‌ای، بسیار قوی‌تر و فراگیرتر گردید.

چنین وضعیتی از یک طرف با بوجود آوردن تعدد مراکز سیاسی باعث رشد حیات شهری و تأسیس پایتخت‌های بزرگ و معتبر در این ناحیه می‌شد و از طرف دیگر درگیریهای مداوم سیاسی و نظامی بوجود می‌آورد که نتیجه مستقیم آن نقصان و رکود زندگی شهری بود.

در نیمه اول قرن هفتم هجری اوضاع آشفته سیاسی و نظامی ایالت جزیره بیشترین صدمات را متوجه شهرهای این ایالت نمود و سپس حملات مکرر مغولان به این ناحیه، خرابیها را تکمیل نمود. بطوریکه کمتر شهری را در بین‌النهرین شمالی می‌توان یافت که از رهگذر حوادث سیاسی و

نظامی نیمه اول قرن هفتم هجری آسیب جدی ندیده و زندگی شهری، برای اندک مدتی هم که شده، در آن قطع نگردیده باشد.

با استقرار حکومت ایلخانان گویا در وضع عمومی این ناحیه بهبودی بوجود آمد. شهرهای آسیب دیده و ویران شده، اغلب احیا گشتند. البته شهرهایی هم بودند که برای همه دورهٔ ایلخانان و حتی بعد از آن متروک ماندند.

- موصل

شهر موصل کرسی ولایت دیار ربیعه بود. این شهر در ساحل باختری دجله، در محلی که شاخه‌های این رود به هم می‌پیوستند و رود بزرگی را تشکیل می‌دادند، قرار داشت. به همین مناسبت به آن موصل می‌گفتند. ۵ موصل در دورهٔ خلفا معمولاً مرکز ایالت جزیره محسوب می‌شد. ابن‌حوقل در سال ۳۵۸ هجری این شهر را دیده و دربارهٔ آن می‌نویسد: شهریست نیکو، دارای بازارهای عالی و در میان زمین‌های حاصلخیز؛ قسمت عمدهٔ ساکنان آن کرد هستند. ۶ مقدسی نیز موصل را شهری نیکو و دارای ابنیه عالی وصف کرده و می‌نویسد: شهر به شکل نیم دایره است و وسعت آن یک سوم بصره می‌باشد، کاروانسراهای خوب و متعددی دارد. این شهر هشت محله (کوچه) اصلی دارد و خانه‌های شهر به مسافت زیاد در امتداد شط واقع است. ۷

در قرن ششم با بقدرت رسیدن اتابکان زنگی موصل رشد فوق‌العاده‌ای کرد. ۸ در این دورهٔ موصل از لحاظ سیاسی شهر معتبری بود. ابن‌جبیر در سال ۵۸۰ هجری این شهر را دیده و وصف کاملی از آن ارائه داده است. بنا به توصیف او موصل در آن زمان شهری بود که وسعت و امکاناتش چیزی از یک پایتخت معتبر کم نداشت. شهر دارای بارو و خندقی غیر قابل تسخیر، بیمارستانی بزرگ، بازارهای پررونق، مدارس متعدد، جامع‌ها و کاروانسراهای مجلل، حومه‌ای آبادان و حاصلخیز و مسجد جامعی زیبا بود. ۹ یاقوت حموی موصل را لحاظ اهمیت و زیبایی شهر کم نظیری می‌داند. ۱۰

در دهه آخر قرن ششم هجری و اوایل قرن هفتم هجری با رو به ضعف گذاشتن اتابکان زنگی و ظهور مدعیان مختلف ناحیه جزیره دستخوش یک سلسله از ناآرامی‌های سیاسی و نظامی شد. شهر موصل به واسطه موقعیت استراتژیک و اعتبار سیاسی همواره مورد طمع کلیه مدعیان قدرت و حکومت بود. لیکن بدرالدین لولو حاکم موصل با درایت و سیاست هوشمندانه نه تنها توانست موصل را از آسیب‌های نظامی مصون دارد، بلکه در آبادانی و رونق آن نیز بسیار کوشید. وی در این دوره حتی توانست دایرهٔ متصرفات خود را افزایش دهد و شهرها و قلاع مهمی چون عمادیه و شوشی و چند قلعه دیگر را از جنگ بازماندگان اتابکان زنگی به در آورد و به توابع موصل بیفزاید. **در این دوره شهر موصل بعنوان مرکز قدرتمندترین امیرنشین مستقل ناحیه جزیره همچنان اعتبار سیاسی خود را حفظ کرد. ۱۱**

در دورهٔ فترت حمله مغول تا تأسیس سلسله ایلخانی، موصل به خلیفه عباسی وفادار باقی ماند و چندبار مورد تهاجم جلال‌الدین خوارزمشاه و مغولان قرار گرفت. ولی بدرالدین لولو حاکم پیر و سیاستمدار این شهر با ایجاد تعادلی ظریف، **تقریباً توانست موصل را از این بحرانها بدون آسیب جدی عبور دهد.**

اما اطراف شهر بشدت در این تهاجمات ویران شد. کاشانی می‌نویسد: در ربیع سنه۶۳۳ مغول به اربیل رسیدند و از آنجا به موصل رفتند و لش و خرابی کردند. ۱۲

بعد از فتح بغداد به دست مغولان، بدرالدین با اتخاذ سیاستی معقولانه، برای تهنیت پیروزی مغولان شخصاً در مراغه به حضور هلاکو رسید و عرض بندگی کرد. ۱۳ گرچه هلاکو بدرالدین را در حکومت موصل باقی گذاشت، ولیکن پایداری او در برابر مغولان و وفاداری به خلیفه عباسی را که تا آخرین لحظه ادامه یافت، هیچگاه از نظر دور نداشت. خصوصاً اینکه استحکامات موصل دست نخورده باقی مانده بود. بدین ترتیب علی‌رغم اظهار بندگی بدرالدین لولو و همکاری او با مغولان در فتح قلاع جزیره ۱۴، از ارتفاع دیوار بی‌اعتمادی بین مغولان و خانواده حاکم موصل چیزی کاسته نشد. بعد از استقرار حکومت ایلخانی گرچه موصل سلطهٔ مغولان را پذیرفت، ولی دائماً برای کسب استقلال خرد تلاش می‌کرد و دراین راه با مصریان ارتباط نزدیکی برقرارنمود.۱۵

این وضعیت باعث شد که شهر موصل به یکی از میادین کشمکش‌های سیاسی و نظامی بین مغولان و مصریان تبدیل شود. منطقه موصل چندین بار در طول حکومت ایلخانی از طرف جناحهای درگیر مورد تهاجم قرار گرفت و از این رهگذر متحمل آسیب‌های جدی و جبران ناپذیری گردید.

در سال ۶۵۶هـ بدرالدین لولو درگذشت و پسرش ملک‌الصالح به جای وی نشست. وی تجربه و کاردانی پدرش را نداشت و بعد از چندی سر عناد با مغولان برداشت و با مصریان رابطه علنی برقرار نمود. نهایتاً ملک الصالح در سال ۶۵۹ هـ با حمایت مصریان بر علیه مغولان قیام کرد. ۱۶ اما ملک‌الصالح از این شورش طرفی بر نسبت. هلاکو با اعزام سپاهیانی بی‌شمار، موصل را شهر بندان کرد. گرچه استحکامات شهر بسیار قوی بود. اما تاب محاصره طولانی مغولان را نیاورد و در سال ۶۶۰ هجری مغولان موصل را فتح کردند. ملک‌الصالح به همراه همه اهالی شهر موصل قتل عام شدند. ۱۷ بطوریکه رشیدالدین می‌نویسد: در موصل کسی نماند. از این زمان موصل رسماً جزو قلمرو ایلخانان گردید. ۱۸

در طول دورهٔ ایلخانی منطقه موصل همانند دیگر نواحی دیار بکر و جزیرهٔ همواره مورد تهاجم نیروهای مصری بود. در منابع این دوره گزارشهای متعددی مبنی بر حملات مکرر مصریان به این نواحی وجود دارد. ابن‌فوطی یکی از این تهاجمات را در سال ۶۸۴ هـ گزارش کرده است. در این حمله گروهی از سپاهیان شام به دیار بکر و موصل حمله بردند و این مناطق را غارت کردند و کالاهای بازرگانان را در این نواحی ضبط کرده و شماری از مسیحیان را کشتند. ۱۹ وصاف حمله دیگری را در سال ۶۹۷ هـ گزارش کرده است ۲۰ و رشیدالدین تهاجم دیگری را در سال ۶۹۸ هـ آورده است. ۲۱

بدین ترتیب منطقه دیار بکر و موصل به یکی از جبهه‌های درگیری مصریان و مغولان تبدیل شد. به همین جهت ایلخانان برای حافظت مرزهای خود در این ناحیه به مرمت قلاع و حصارهای شهری اقدام کردند. در مورد ویرانی حصار و قلعه موصل بدست مغولان اخبار صریحی نداریم. ولی اگر هم استحکامات شهر ویران شده باشد؛ احتمالاً در مدت کوتاهی مجدداً تعمیر و بازسازی شده است.

درگیریهای نظامی بین مصریان و ایلخانان در این منطقه مستقیماً بر وضعیت اجتماعی و مذهبی شهر موصل تأثیر گذاشت و باعث ایجاد تنش و درگیری دائمی بین سکنه مسلمان و مسیحی در این شهر گردید.

شهر موصل در دورهٔ ایلخانان وضعیت مذهبی ویژه‌ای داشت. این شهر مرکز اصلی مسیحیان ناحیه جزیره که شمارشان بسیار بود، محسوب می‌گردید. گویا عیسویان این شهر بیشتر از فرقه نسطوریان و یعقوبیان بودند. رقابت بین مغولان و مصریان باعث شده بود که مغولان در این شهر به شدت از مسیحیان حمایت کنند. ۲۲ بطوریکه شمار مسیحیان موصل در دورهٔ ایلخانان افزایش یافت و قدرت زیادی در این شهر به دست آوردند. در درگیریهای متعددی که بین مسیحیان و مسلمانان موصل رخ می‌داد؛ حاکم شهر و مغولان مستقر در موصل معمولاً جانب مسیحیان را می‌گرفتند ۲۳ و اغلب مسلمانان در این تنازعات مغلوب بودند. در عوض گویا مسلمانان شهر با مصریان ارتباط نزدیکی داشتند و در تهاجمات مصریان به این شهر معمولاً اهالی مسلمان با آنها همکاری می‌کردند. در این مواقع این مسیحیان بودند که متحمل بیشترین خسارات می‌شدند. بعبارت دیگر ستیزه‌های مذهبی موصل در این دورهٔ ماهیت و ریشه کاملاً سیاسی داشت. جنگ مصریان با مغولان در درگیری مسلمانان با مسیحیان موصل متجلی می‌شد.

ماهیت سیاسی مناقشات مذهبی در موصل باعث گردید که این شهر، خصوصاً سکنه مسیحی آن، در عرصه مناسبات سیاسی و روابط بین‌المللی در دورهٔ ایلخانی اهمیت بسزایی یابد. بطوریکه موصل در ایجاد پیوند بین مغولان و دنیای مسیحی غرب نقش مهمی داشت. دو تن از مسیحیان موصل به نام‌های داوود و مرقس بعنوان سفیر از طرف مغولان ایران به اروپا فرستاده شدند. این دو نفر نزد لویی نهم (لویی مقدس) که عازم شرق بود، رفتند. ۲۴ همچنین در منابع مذکور است که پاپ نیکلای دوم که به شدت درپی اتحاد با کلیسای یونانی بود، سفیر خود را به نام «ریکول‌روس» برای مذاکره با سران کلیسای نسطوری و یعقوبی به موصل فرستاد. ریکول‌روس در سال ۶۹۹ هجری به موصل آمد و با سران مسیحی این شهر مذاکره نمود و در جمع مسیحیان موصل سخنرانی کرد. ۲۵

به نظرمی رسد که تفوق مسیحیان در موصل تا دورهٔ غازان خان ادامه یافته است. با بقدرت رسیدن غازان و تغییر رویه مذهبی مغولان، احتمالاً موضع مسیحیان در این شهر به شدت تضعیف شده است. گرچه اخبار صریحی از کیفیت و چگونگی این تحول در موصل در دست نیست. ولیکن شواهد نشان می‌دهد که مسیحیان موصل همچون دیگر شهرهای ایران در این دورهٔ در مضیقه افتاده‌اند. اما سرعت و شدت این تغییر مذهبی در ناحیه جزیره نسبت به دیگر شهرها و مناطق ایران کمی ملایم‌تر و با کندی صورت گرفته است. گویا خطر مصریان و ظن مغولان به مسلمانان این نواحی، برای همکاری و همدلی با مصریان، سبب شده بود که هنوز مغولان به مسیحیان جزیره رغبت بیشتری داشته باشند. اما به قطع یقین می‌توان گفت که در دورهٔ الجاتیو سیاست مغولان کاملاً به نفع مسلمانان در این ناحیه تغییر کرد و شهرها و نواحی متنازع فیه بین مسلمانان و غیرمسلمانان به مسلمین واگذارشد. کاشانی از پیروزی نهایی مسلمانان در سال ۷۱۰ هجری در اربیل خبر داده است. ۲۶ چنین اخباری دربارهٔ برخی دیگر از شهرهای جزیره و عراق در دورهٔ الجاتیو در منابع مذکور است. به احتمال زیاد در همین دوره مسلمانان موصل نیز بر مسیحیان این شهر غلبه یافتند. به هر حال آخرین گزارش از حضور مسیحیان در موصل در آثار البلاد قزوینی که مربوط به نیمه دوم قرن هفتم هجری می‌باشد،مذکور است. قزوینی سیاهه‌ای از دیرهای نصارای حول و حوش موصل را ذکر کرده است.۲۷ در آثاری که وضعیت موصل را در پایان دورهٔ اینخانان وصف کرده‌اند، هیچ گزارشی مبنی بر حضور چشم‌گیر مسیحیان در این شهر دیده نمی‌شود.

علاوه بر مسلمانان و مسیحیان، یهودیان نیز در موصل پر تعداد بودند. در این شهر معابد متعدد یهودی وجود داشت.۲۸

موصل از لحاظ سیاسی نیز در دوره ایلخانان دچار نوسان بود. این شهر معمولاً در اغلب اوقات مرکزیت ناحیه دیار بکر و جزیره را داشت. بعد از شورش ملک‌الصالح حاکم موصل و ویرانی این شهر به دست مغولان، به نظر می‌رسد موصل برای مدتی مرکزیت خود را از دست داده است. گویا شهر ماردین، که حاکمان آن روابط بسیار خوبی با مغولان داشتند،مدتی عنوان مرکزیت ناحیه جزیره را

به دست آورده است. رشیدالدین خبر می‌دهد که غازان خان سلطنت تمامت دیار بکر و دیار ربیعه را به سلطان نجم‌الدین ماردین مفوض فرمود و او را الملک‌المنصور لقب داد. ۲۹

اما موصل دوبارهٔ مرکزیت خود را برای پایان دورهٔ ایلخانی به دست آورد. بطوریکه حمدالله مستوفی از این شهر بعنوان کرسی دیار ربیعه و دیار بکر یاد می‌کند. ابن‌بطوطه نیز تا حدودی گفته مستوفی را تأیید می‌کند. در زمانیکه ابن‌بطوطه از موصل دیدن می‌کرد. امیر موصل شخصی بنام سید علاءالدین علی پسر شمس‌الدین ملقب به حیدر بود. به گفته وی. این امیر از بزرگترین امرای آن نواحی محسوب می‌شد و سلطان ابوسعید او را احترام زیاد می‌گذاشت و اختیار امور این نواحی را به دست او سپرده بود.

گرچه مستوفی در نزهه‌القلوب می‌گوید که اکثر عمارات شهر موصل خراب است. اما به گفته‌های وی برای پایان دورهٔ ایلخانی نباید کاملاً اعتماد نمود. مستوفی در جاهای دیگر نیز ثابت کرده است که اطلاعات او اغلب مربوط به زمانی نیست که اثرش را تألیف کرده است. ۳۰ احتمالاً توصیف مستوفی از موصل، مربوط به دورهٔ اول حکومت ایلخانی و بعد از ویرانی این شهر به دست مغولان می‌باشد. ابن‌بطوطه که در پایان دورهٔ ایلخانی موصل را دیده است، این شهر را به گونه‌ای وصف می‌کند که چندان با توصیف ابن‌جبیر تفاوت ندارد. گویا شکل شهر در دورهٔ ایلخانی نسبت به گذشته چندان تغییر نکرده است. گویا که این شهر بعد از ویرانی بدست مغولان، تقریباً به همان شکل سابق بازسازی شده است. ابن‌بطوطه می‌نویسد: «موصل شهر قدیمی است و قلعه مشهوری به نام «الحدبا» دارد. برج و باروی شهر هم مستحکم است و خانه‌های سلطنتی با باروی شهر پیوسته، از این خانه‌ها تا خود شهر خیابان پهناوری وجود دارد که امتداد آن از بالا تا پائین شهر کشیده شده است. شهر موصل دو باروی محکم با برجهای متعدد و نزدیک به هم دارد. در اندرون بارو و دور تا دور آن اطاقهای چند طبقه تعبیه شده و پهنای دیوار بارو چندان است که بنای این اطاقها را میسر ساخته است و من در میان باروهایی که دیده‌ام، جز دهلی مانند آن نبوده است.

حومه موصل بسیار وسیع، مسجدها و گرمابه‌ها و مسافرخانه‌ها و بازارها دارد و مسجد جامعی نیز در آن واقع شده است. این مسجد بر ساحل رودخانه دجله قرار دارد. و در برابر آن بیمارستان قرار دارد.

داخل شهر هم دو مسجد جامع هست. یکی قدیمی و دیگری جدید البنا. قیصریه موصل بسیار زیبا و دارای درهای آهنین است که طبقات دکانها و خانه‌ها در گرداگرد آن قرار گرفته و بناهای عالی دارد.» ۳۱

در این دورهٔ موصل از لحاظ وسعت شهر بزرگی محسوب می‌گردید. مستوفی می‌گوید: «دوری باروی آن هشت هزار گام است» و بنا به وصف ابن‌بطوطه شهر در بیرون بارو نیز توسعه یافته بود. **وسعت، امکانات شهری، استحکامات و تنوع اجتماعی و مذهبی اجازه می‌دهد که موصل را در عهد ایلخانان در حد و اندازهٔ شهری بزرگ بدانیم.**

شواهد موجود دربارهٔ موصل در دورهٔ ایلخانان نشان می‌دهد که این شهر علی‌رغم صدمات و خسارات جدی و با وجود موانع متعددی که برای احیای و توسعه آن وجود داشت. توانست دوباره اعتبار و ارزش و رونق پیشین خود را تا حدود زیادی به دست آورد.

حیات مجدد این شهر مرهون وضعیت مناسب جغرافیایی، اقلیمی و تاریخی آن بود. موصل شهری باستانی بود، حیات شهری در آن قدمتی دیرینه داشت. تهاجم مغول گرچه مدتی آنرا فلج کرد، اما موصل شهری نبود که نابود شود. چنین حوادثی را در طول تاریخ حیات خود بارها تجربه کرده بود. از طرف دیگر موقعیت موصل منحصر به فرد بود. هیچ شهری در ناحیه جزیره استعداد جانشینی آنرا نداشت. کلیه خطوط ارتباطی و **جاده‌های اصلی بین آذربایجان و روم با عراق عرب از این شهر می‌گذشت. گرچه جاده‌های آن گاهی ناامن می‌شدند، اما هنوز راههای ارتباطی موصل را بازرگانان می‌پسندیدند، چرا که گزینهٔ دیگری بجز آن نداشتند. از طرف دیگر موصل حاصلخیز بود، در کنار دجله قرار داشت. مازاد تولیدات کشاورزی این منطقه به حدی بود که همیشه می‌توانست حیات شهری را حمایت کند. از طرف دیگر شواهد نشان می‌دهد که تا حدودی در منابع دربارهٔ ویرانی این شهر به دست مغولان اغراق شده است. بی‌انصافی و عدم دقت مورخان سنتی شامل حال رفتار مغولان در موصل نیز شده است.** گزارشگران موصل در قرن هفتم و هشتم هجری از بناهای قدیمی در این شهر یاد کرده‌اند. توصیف قزوینی نشان می‌دهد که احتمالاً خندق و باروی شهر

همچنان برقرار بوده است. ابن‌بطوطه جامع عتیق شهر را دیده است و کثرت سکنه موصل در دورهٔ ایلخانی با گفته رشیدالدین که می‌گوید در اثر کشتار مغولان در موصل کسی نماند، منافات دارد. مغولان دژ موصل را برای حفاظت متصرفات خود نیاز داشتند.

فصل ششم ایالت کردستان

ایالت کردستان

علی رغم پیشینه باستانی قوم کرد، عنوان کردستان سابقه بسیار طولانی ندارد و قدمت آن از نیمه قرن ششم هجری فراتر نمی‌رود.۱ در دورهٔ اسلامی تا عهد سلجوقیان مناطق کردنشین غرب ایران، جزیی از ایالت وسیع جبال محسوب می‌گردید. انفکاک این نواحی از ایالت جبال در پی ایجاد هویت مستقل سیاسی در کردستان صورت گرفت. در دورهٔ سلجوقیان سلطان سنجر قسمت‌های غربی استان جبال را درحوزهٔ حکمرانی برادرزاده خود سلیمان شاه ملقب به ابوه قرار داد و او بساط حکومت مستقلی را در این ناحیه بوجود آورد. بنا به گفتهٔ رشید یاسمی از این زمان رسماً این منطقه را در دفاتر دیوانی به‌نام کردستان ثبت کرده و حدود قلمرو آنرا ضبط و تعیین نمودند.۲ اما در متون جغرافیایی نخستین بار در نزهه القلوب اثر حمدا... مستوفی، از کردستان بعنوان ایالتی جداگانه یاد شده است. مستوفی می‌گوید: کردستان از شانزده ولایت تشکیل می‌شود و حدودش بولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است.۳

گرچه برخی از ولایات و شهرهایی را که مستوفی جزو بقاع کردستان از آنها نام می‌برد، شناخته نیستند و نمی‌توان آنها را با محلهای امروزی تطبیق نمود. اما از فحوای کلام وی برمی‌آید که شهرهای این ایالت در دورهٔ قبل از مغول بسیار پر رونق و آبادان بوده‌اند. گویا شهرهای کردستان در اثر مساعی سلیمان شاه و برخورداری از موقعیت ممتاز جغرافیایی در قرن ششم هجری به سرعت رو به آبادانی گذاشته‌اند.

در منابع تاریخی دورهٔ ایلخانان دربارهٔ وضعیت کردستان اطلاعات زیادی موجود نیست. آگاهی‌ها و دانسته‌های اندک اجازهٔ اظهار نظر قطعی را دربارهٔ وضعیت حیات شهری کردستان در دورهٔ ایلخانان نمی‌دهد. با این حال افول و تنزل سطح زندگی و رکود اقتصادی کردستان در دورهٔ ایلخانان امری انکار ناپذیر است. مستوفی به شیوهٔ معمول خود، به روشنی چنین افتی را نشان داده است. وی می‌گوید: «حقوق دیوانیش (کردستان) در زمان سلیمان شاه ابوه قریب دویست تومان این زمان بوده است و اکنون بیست تومان و یکهزار و پانصد دینار بر روی دفتر است. ۴ در این دورهٔ هیچ شهر بزرگ و معتبری در ایالت کردستان وجود نداشت. از ده شهری که مستوفی در این ایالت نام می‌برد، سه شهر متوسط و هشت شهر کوچک بودند.

به عوامل سقوط حیات شهری در کردستان دورهٔ ایلخانان به طور مشخص نمی‌توان اشاره کرد. بدون تردید اوضاع آشفته سیاسی غرب ایران در ابتدای قرن هفتم هجری در این تحول سیاسی بسیار مؤثر بوده است. کردستان در این زمان عرصه کشمکش‌های سیاسی و لشکرکشی های نظامی بود. گرچه مغولان تا زمانیکه هلاکوخان قصد تصرف بغداد را کرد، چندان به این منطقه تعرضی نکردند، اما تاخت و تازهای جلال‌الدین خوارزمشاه در این ناحیه و ۵ رقابت شدید سیاسی و نظامی بین اتابکان لرستان که از طرف مغولان حمایت می‌شدند و حاکمان سلجوقی کردستان که تحت حمایت خلیفه عباسی بودند، ۶ آسیب‌های جدی به شهرهای این ناحیه وارد آورد. ضربه نهایی نیز توسط مغولان هنگام لشکرکشی گسترده هلاکو به بغداد وارد آمد. در این زمان سیل قوای هلاکو به کردستان حمله آوردند و شهرهای این ایالت را که بر سر مسیر بغداد قرار داشت، فتح و غارت نمودند. ۷

خواجه‌نصیرالدین طوسی در ذیل جهانگشا می‌نویسد: «پادشاه (هلاکو) از حدود همدان در شوال شنه خمس و خمسین وستمائه حرکت فرمود. و سوغانجاق نوین و بایجو نوین در مقدمه راست رفته بودند بر راه اربیل بر میسنه از راه کرههای شهر زور و دقوق و کیت بوقانوین و انکیانوین بر میسره ازجانب تکریت و بیات و پادشاه در قلب لشکر براه کرمانشاهان و حلوان حرکت فرمود.» ۸ هلاکو قریب به ده ماه در همدان و حدود کرمانشاه مقیم ماند. در این مدت تقریباً تمامی شهرهای

آباد کردستان لگدکوب سم ستوران مغول شد. شهر بهار بعنوان مرکز کردستان فتح و ویران شد. کرمانشاهان، حلوان و دینور نیز با توقف چند ماهه هلاکو رو به ویرانی نهادند.۹

برخی از محققان می‌پندارند که مغولان نسبت به کردان عداوت بیشتری نشان داده‌اند. براساس پندار این دسته، دشمنی دیرینه مسیحیان و کردان در شدت عمل مغولان نسبت به کردان بی‌تأثیر نبوده است. ۱۰

کردستان در طول دورهٔ ایلخانان نیز روی آرامش ندید. صفحات این ایالت معمولاً صحنه درگیریهای نظامی متعددی بود. اتابکان لرستان برای رهایی از بن‌بست محلی و رسیدن به راههای اصلی همواره در پی استیلا بر نواحی کردستان بودند. خانواده‌های حاکم کردستان و ترکان ایوه، بازماندگان سلیمان شاه، پیوسته در صدد انتقام‌جویی از لران بودند. یک نمونه از این درگیریها بعد از مرگ بدرالدین مسعود اتفاق افتاد. فرزندان سلیمانشاه به قصد انتقام‌جویی به لرستان تاخته و خسارت فراوان به بار آوردند و در پی آن اختلافات شدیدی بین کردها و لرها پدید آمد و عاقبت اتابکان لرستان جهت سرکوبی کردان شکایت به دربار مغول برده و فرمانی از اباقا جهت تنبیه و مجازات آنان دریافت داشتند. ۱۱

موقعیت جغرافیایی کردستان و قرار گرفتن این سرزمین بین دو تختگاه ایلخانی (تبریز و بغداد) باعث شده بود که مغولان همواره در این ایالت حضور داشته باشند. ایلخانان و دسته‌جات مختلف مغولی همواره بین آذربایجان، عراق عجم و عراق عرب در آمد و شد بودند و نواحی و شهرهای کردستان معمولاً در مسیر آنها قرار داشت. اعمال بی‌ضابطه مغولان و تکلیفات گران دیوانی که بر عهدهٔ ساکنان محل گذاشته می‌شد، باعث فرار روستائیان و شهریانی می‌شد که تحمل پرداخت چنین هزینه‌هایی را نداشتند.

از طرف دیگر مراتع غنی و آب و هوای مساعد کردستان از همان ابتدا نظر طوایف مغول را به خود جلب کرد بگونه‌ای که برخی از نواحی این ایالت یکسره مغول نشین گردید. برخی می پندارند که ناحیه سنقور در این دوره مغول نشین شده است. ۱۲

کردستان لااقل در دورهٔ اول حکومت ایلخانان موقعیت مناسب تجاری خود را از دست داد. از اهمیت افتادن بغداد، تضعیف موقع تجاری و اقتصادی عراق، قطع راه حج، ضربه مهلکی بر اقتصاد تجاری و شهری کردستان وارد آورد. از طرف دیگر وضعیت نامطلوب اقتصادی و اجتماعی کردستان در این دوره باعث رواج راهزنی و تشکیل گروههای یغماگر در این ایالت گردید. این گروهها، جاده‌های تجاری را ناامن کرده، روستاها و حوالی شهرها را غارت می کردند، مانعی جدی برای احیا تجارت و رونق اقتصادی نواحی کردستان بوجود آورده بودند.

اوضاع سیاسی و اقتصادی کردستان در قرن هفتم هجری باعث گردید که بخش عمده‌ای از ساکنان شهرها و روستاهای کردستان از این منطقه به نواحی آرام کوچ کنند ۱۳ و یا به کوهستانهای صعب‌العبور پناهنده شوند، روی به زندگی کوچروی آورند. ۱۴

بدین ترتیب حیات مدنی در دورهٔ اول حکومت ایلخانان در کردستان به شدت دچار نقصان و رکود گردید. بطوریکه اکثر شهرهای آبادان این منطقه نظیر دینور، کرمانشاه، بهار، دربندزنگی، کرند و .... رو به ویرانی گذاشته و یا به کاروانسراهایی کوچک تنزل یافتند.

گرچه در دورهٔ دوم حکومت ایلخانان، اندکی شرایط مساعدتری بوجود آمد. فعالیت‌هایی نیز برای احیای زندگی شهری در این ایالت از طرف ایلخانان صورت گرفت که بنیاد شهر سلطان‌آباد چمچمال و ساخت چند کاروانسرا در حوالی کرمانشاه از آن نمونه است. ۱۵ اما این فعالیت‌های اندک نمی‌توانست، خسارات فراوانی را که این ایالت متحمل شده بود، جبران کند. بسیاری از محققان تاریخ کردستان بر عمرانگران دورهٔ ایلخانی، خصوصاً رشیدالدین فضل‌ا... خرده می‌گیرند که برای عمران و احیای حیات شهری در کردستان نسبت به مناطق دیگر، تلاشهای اندکی نموده‌اند. نویسنده کتاب «کرمانشاهان باستان» می‌نویسد: «جای تعجب اینجاست که خواجه رشیدالدین فضل‌ا... وزیر دانشمند و آبادی کن معروف مغولان، با آنکه خود از اهل همدان بود و به خرابی نواحی غرب نیز آشنا بود و بسیار جاها را با خرج مخارج گزاف آبادان ساخت ولی برای تعمیر نواحی کرمانشاهان اقدامی بکار نبست، تنها بطوری که از کتاب «مکاتبات رشیدی» بر می‌آید

در اراضی صیمره این وزیر آبادانی دوست، قرا و قصبات بایری را آبادان ساخته و به منظورهای مخصوص خود در جهت منافع مردم وقف کرده است.» ۱۶

کرمانشاه

نام کرمانشاه را بهرام چهارم ساسانی (۳۸۸-۳۹۹ م) نسبتمی دهند. گویا وی پیش از کسب سلطنت، حاکم کرمان بود و به همین جهت ملقب به کرمانشاه شد. وی پس از اینکه مامور خدمت در این منطقه گردید شهر کرمانشاه که تاآن زمان "مای" نام داشت به کرمانشاه تبدیل کرد. در دوره ساسانی کرمانشاه به واسطه نزدیکی به پایتخت تیسفون و اعتدال هوا مرکز ییلاقی یا تابستانی سلاطین ساسانی محسوب می شد.

در آثار جغرافیا نویسان اسلامی از این شهر به نام قرمیسین یاد شده است. در دوره خلفای عباسی کرمانشاه یکی از چهار مهم و معتبر ولایت جبال بود. در قرن چهارم هجری ابن حوقل در باره آن می نویسد:" شهری زیبا و باطراوت است که در میان درختان سرسبز و آبهای روان قرار گرفته و میوه های فراوان دارد و مردمانش در نهایت رفاه و آسایش اند". مقدسی اولین نویسنده اسلامی است که ازآن با نام کرمانشاه یاد می کند. وی مسجد جامع شهر که در میان بازار واقع بوده است را از ساخته های عضدالدوله دیلمی می داند. گویا عضدالدوله این شهر را از تعدیات کردان حسنویه رهانید و آبادان ساخت.

در طی حکومت سلجوقیان براثر منازعات طولانی نظامی شهر و منطقه کرمانشاه رو به ویرانی گذاشت بطوریکه درقرن ششم سلیمان شاه ابوه حاکم کردستان مجبور شد مرکز حکومت خودرا به قلعه بهار در نزدیکی همدان انتقال دهد. در ممنابع قرن هفتم هجری ذکری از کرمانشاه به میان نیامده گویا در این زمان کرمانشاه کاملا ویران و خالی از سکنه بوده است.

اراضی بیستون از همان ابتدای ورود مغولان به این ناحیه، همواره مورد توجه طوایف مغولی قرار داشت. به ویژه اینکه این ناحیه بر سر راه بغداد قرار گرفته بود و ایلخانان در مسیر خود به بغداد عموماً در این ناحیه توقف می‌کردند. شاید یکی از دلایل از بین رفتن و تنزل شهرهای آباد این نواحی

نظیر کرمانشاه و دینور حضور مستمر مغولان در این ناحیه باشد. افول حیات شهری در کرمانشاهان در دوره ایلخانان تا به حدی بود که هیچ شهر معتبر و قصبهٔ مهمی در این ناحیه وجود نداشت.تا اینکه **الجایتو مصمم شد در این ناحیه شهری بنا کند.** کاشانی می‌نویسد: «که در سال ۷۱۱ هجری زمانیکه الجایتو از بغداد به سلطانیه می‌رفت، در سلطان میدان به حدود چمچمال و کوه باشکوه بیستون شهری بنا نهاد و نامش سلطان آباد کرد.» ۳۹ شبانکاره‌ای و مستوفی نیز در آثار خود همان مطالب مختصر کاشانی را بازگو کرده‌اند. ۴۰ این شهر را بواسطه نزاهت و زیبایی، بغداد کوچک نام نهاده بودند. ۴۱ گویا بعد از ساخته شدن سلطان‌آباد مرکزیت کردستان به این شهر انتقال یافت و تا پایان دورهٔ ایلخانی این شهر عنوان مرکزیت را حفظ کرده است. ۴۱ مستوفی در نزهه‌القلوب می‌نویسد: «سلطان آباد چمچمال قصبه ایست در پای کوه بیستون در جای خوش و بی‌نهایت خوب. حاصلش غله است.» ۴۲

دربارهٔ شکل این شهر هیچ اطلاعی در متون تاریخی مذکور نیست. حتی محل دقیق این شهر نیز مشخص نیست.در حفاری بیستون، توسط هیأت مشترک ایران و آلمان،در ساحل رودخانه گاماسیاب بر روی دیواری از دورهٔ ساسانی آثاری از دورهٔ ایلخانی کشف گردیده است. این آثار باقی‌ماندهٔ شهری بوده است که احتمالاً همان سلطان آباد باشد.

آثار مغولی بدست آمده در بیستون تا آنجایی که حفاری انجام گرفته شامل یک ساختمان بزرگ است که از لحاظ معماری دورهٔ ایلخانان حائز اهمیت است. این بنا دارای سیزده اطاق، سه ایوان و چند راهرو است. اطاقها با هم برابر نبوده و در سه اندازهٔ مختلف ساخته شده‌اند. مصالح اصلی این بنا سنگهای نتراشیده با ملاط گچ غربالی و آهک است. در بعضی از قسمتهای این بنا از سنگهای حجاری شدهٔ دورهٔ ساسانی نیز استفاده شده است. آجرهای مشبک و کاشی‌های چهارگوش آبی رنگ که در تزئین بناهای دورهٔ مغولی مورد توجه بوده است، در تزئینات این بنا هم بکار گرفته شده است. اشیای دیگری که ضمن کاوش در این محل بدست آمده، سکه‌های اسلامی، ظروف سفالی ساده و سفالینه‌های منقوش و غیر منقوش است. ۴۳

متأسفانه بجز اطراف این بنا در مناطق دیگر این ناحیه حفاری انجام نگرفته است. بهر حال شناسایی شکل این شهر منوط به انجام حفاریهای گسترده در این ناحیه می‌باشد. با توجه اطلاعات مندرج در متون تاریخی علی‌رغم اهتمام مغولان برای توسعه این شهر. سلطان آباد چندان بزرگ نشده و حیات شهری در آن پاینده نبود. حتی در دورهٔ حکومت ایلخانان، سلطان‌آباد شهرکی بیش نبود. با این حال در قصرها و عمارات ییلاقی این شهر همواره بزرگان و شاهزادگان مغولی اقامت داشتند. حافظ ابرو گزارش در گذشت بسطام پسر الجایتو را در این شهر آورده است. ۴۴

از استمرار حیات شهری در سلطان‌آباد و بعد از دورهٔ ایلخانان اطلاعات روشنی وجود ندارد. در ظفرنامه یزدی در حین گزارش عبور امیرتیمور از کردستان از این شهر یادشده است. شواهد بدست آمده از کاخ ایلخانی در سلطان‌آباد نشان می‌دهد که این بنا بعد از دورهٔ تیموری متروک گردیده است. ۴۵

در متون اوایل دورهٔ صفوی که ذکر ناحیه بیستون و چمچمال رفته است، یادی از شهر سلطان‌آباد در این ناحیه نیست. گویا در اوایل قرن دهم هجری شهر سلطان‌آباد کاملاً متروک گردیده است. قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان‌آرا خبر اقامت شاه‌اسماعیل در حوالی بیستون و چمچمال را در سال ۹۲۴ هـ آورده است. ولی ذکری از شهر سلطان‌آباد نکرده است. ۴۶

فصل هفتم ایالت خوزستان

ایالت خوزستان

سرزمین خوزستان قدیمی ترین مرکز تمدن و تشکیل دولت محسوب می شود. این سرزمین تقریبا با عیلام باستان مطابقت دارد و آثار باستانی به جا مانده در آن حاکی از عظمت گذشته این دیار است. در تورات این سرزمین سوزیانا نامیده شده است و کتیبه بیستون با نام اووجه و در زبان پهلوی هوجیستان یاد شده است.

شهر شوش و مرکز تمدن و حکومت دولت های عیلام و هخامنش بود و در عهد اشکانی نیز ازپایگاه های مهم محسوب می شد. لیکن با به قدرت رسیدن سلسله ساسانی شهر شوش رو به ویرانی گذاشت. با این همه حیات مدنی در جلگه خوزستان دچار انقطاع نگردید و ساسانیان در هشت فرسخی شمال غربی شوشتر شهر جدیدی به نام گندی شاپور بنیان گذاشتند. این شهر با جذب سرمایه های اقتصادی و فنی و شوش به سرعت روبه رشد نهاد و جانشین آن شد. جندی شاپور به واسطه دانشگاه عظیم آن در تاریخ ایران و اسلام از شهرت ویژه ای برخوردار است.

خوزستان در برابر سپاهیان عرب به سختی مقاومت نمود و عاقبت به دست ابوموسی اشعری به تصرف قطعی مسلمین در آمد. خوزستان در دوره خلفا و تا قرن پنجم هجری همچنان آباد و پررونق بود بطوریکه جغرافیا نویسان اسلامی در قرن چهارم از ۶۰ شهر آباد و پررونق در این ناحیه یاد کرده اند. لیکن از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم شهرهای خوزستان روبه ویرانی نهادند. بسیاری از شهرهای آباد و بزرگ این ایالت که در متون جغرافیایی قرون سوم و چهارم هجری از آنها یاد گردیده در قرن ششم هجری دچار رکود و ویرانی شده بودند. پیش از حمله مغول بسیاری از جاده‌های تجاری و سدها و شبکه‌های آبیاری این ایالت ویران بود و شمار و سکنه عشایری در آن فزونی یافته بود. در منابع تاریخی قرن ششم هجری به حضور و غلبه قبایل لر، عرب، ترک و کرد در این ایالت اشاره شده است. آمدن مغولان و حضور آنها در خوزستان باعث متراکم‌تر شدن جمعیت عشایری در این ایالت شده است و در نهایت تاثیرات منفی استیلای آنها بر حیات مدنی، روند سقوط شهرنشینی در خوزستان را تسریع نموده است. در نتیجه روند سقوط حیات مدنی خوزستان که از اوایل قرن ششم هجری آغاز شده بود، با استیلای مغولان شدت گرفت و همچنان در دورهٔ بعد از مغول تا اوایل سدهٔ اخیر ادامه یافت.

وضعیت سیاسی ایالت خوزستان و سرحدات آن در دورهٔ ایلخانی بسیار آشفته و مبهم است. اطلاعات موجود نشان می‌دهد که مرزها و تقسیم بندیهای این ایالت در طول دورهٔ مزبور ثابت نمانده است و غالباً بخش‌هایی از آن جزو قلمرو ایالات همجوار قرار گرفته است. بطوریکه بنظر می‌رسد در مواقعی حتی هویت سیاسی و اداری خوزستان نیز کاملاً از بین رفته و یا بسیار محدود

گردیده است. اطلاع داریم که در اوایل حکومت ایلخانی خوزستان جزو عراق عرب محسوب می‌شد و تابع حاکمان آنجا بود. همچنین می‌دانیم شوشتر که بعنوان کرسی خوزستان محسوب می‌شد، بنا به گفته ابن‌بطوطه در پایان دوره ایلخانی جزو قلمروی اتابکان لر قرار داشت.[1] با این حال حمدا.. مستوفی در این دورهٔ خوزستان را بعنوان یکی از ایالت‌های ایران زمین یاد می‌کند که حقوق دیوانی معینی دارد. وی می‌نویسد: «حدودش به ولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته، حقوق دیوانیش در زمان خلفا زیادت از سیصدتومان این زمان بوده است و در این عهد سی و دو تومان و نیم بر روی دفتر است.»[2] رشیدالدین فضل‌ا.. در مکاتبات رشیدی نیز به خوزستان بعنوان ایالتی جداگانه اشاره نموده است و حدود آنرا اینگونه بیان می‌کند: «ممالک خوزستان از حد قره‌تپه تا تحت محصری طولاً و از ولایت منگره و سهماً تا شط عرب عرضاً.»[3]

اطلاعات موجود دربارهٔ تعداد و وضعیت شهرهای این ایالت نیز مبهم و قلیل است. محتویات منابع اصلی در این باره با یکدیگر همخوانی ندارد. در نزهه القلوب توضیح شهرهای خوزستان به اختصار برگزار شده است. مستوفی در باب مربوط به خوزستان بسیار کم حوصله و بی‌دقت است. اطلاعاتی که او دربارهٔ هر یک از شهرهای این ایالت ارائه می‌دهد در بیشتر موارد از یکی دو سطر تجاوز نمی‌کند و غالباً به موارد کلی اشاره نموده، که در آثار دیگر جغرافیانویسان پیش از خود دیده است. به گفته‌های او برای شناخت وضعیت شهرهای خوزستان در دورهٔ ایلخانی نمی‌توان اعتماد کرد. از دوازده شهری که او در این ایالت نام می‌برد شش شهر اهواز، عسکرمکرم، شوش، جندی شابور و مسرقان مسلماً در این دوره آباد نبوده و شهریت نداشته‌اند. از سه شهر ترب، دستگرد و طرازک نیز اطلاع روشنی وجود ندارد. بجز مستوفی هیچ مورخ و جغرافیا نویسی دیگری از این شهرها نام نبرده است. اطلاعات او دربارهٔ شهرهای شوشتر، حویزه، رامهرمز و دزفول غالباً تکرار نوشته‌های متون قدیمی‌تر است.

در متون تاریخی این دوره به ایالت خوزستان و شهرهای آن کمتر اشاره شده است.[4] دو نامه از مجموعه مکاتبات رشیدالدین فضل‌ا.. که موضوع آنها دربارهٔ ایالت خوزستان است. بیشترین اطلاعات را از وضعیت این ایالت در دورهٔ ایلخانی در اختیار ما قرار می‌دهد. یکی مکتوب خواجه

رشیدالدین به فرزندش، شهاب‌الدین حاکم وقت خوزستان است.۵ در این نامه سوادی از فرمان و صحیفه مالیات جدید ایالت خوزستان که در پی اصلاحات غازان تنظیم شده بود، آمده است. در این جدول یازده موضع به نامهای تستر، دستاباد، مشکوک و عمره، اهواز، دوبندار، بیات، دسفول، منگره، سهما، حویزه و دورق آمده است.۶ از این تعداد فقط چهار مورد با فهرست حمدا...مستوفی تطبیق می‌کند. احتمالاً مواضع یادشده، بیشتر نام تقسیمات اداری و مالیاتی این ایالت باشد. در ضمن این مواضع فقط قسمت‌هایی هستند که مستقیماً زیر نظر دولت ایلخانی اداره می‌شد. رشیدالدین می‌گوید: اسامی بعضی از بلوکات تستر که بر آن وقوف یافته‌ایم بر آن نقش کرده»بدین ترتیب مشخص است که رشیدالدین نام همه شهرها و نواحی خوزستان را ذکر نکرده است. ۷

- شوشتر

شوشتر از شهرهای باستانی و معتبر ایالت خوزستان محسوب می‌شود. آثار و ابنیهٔ به جا مانده از روزگار پیش از اسلام در این شهر حکایت از رونق و عظمت آن در دورهٔ باستان دارد.۱۰

در دورهٔ خلفا شوشتر مهمترین شهر خوزستان و مرکز این ایالت محسوب می‌شد، ۱۱ اصطخری در قرن چهارم هجری زیبایی و آبادانی این شهر را ستوده است و می‌گوید: در این شهر پارچه معروفی به نام دیبای شوشتری بافته می‌شود که به تمام نقاط دنیا صادر می‌شود و پوشش خانه کعبه نیز از همین دیبا است.۱۲ در همین قرن مقدسی دربارهٔ شوشتر می‌نویسد: در ایالت خوزستان شهری مهم‌تر و مستحکم‌تر و نیکوتر از شوشتر نیست. باغهای اترج و انگور و خرما از هر طرف شهر را در آغوش گرفته‌اند. بازارهایش معمور و اهالی آن در بافتن پارچه‌های ابریشمی و نخی استادند و دیبای شوشتر همه جا معروف است. مسجد جامع در بازار بزازان قرار دارد و سرپلی که پایین شهر است، مکان دلپذیری است که جای رخت شویان است.۱۳ بنظر می‌رسد که شوشتر این موقعیت را تا زمان حمله مغول همچنان حفظ نموده است. یاقوت حموی در اوایل قرن هفتم هجری تقریباً همین مطالب دربارهٔ این شهر تکرار می‌کند.۱۴

در طول دورهٔ خلفا ایالت خوزستان تابع عراق عرب بود و مستقیماً زیر نظر خلیفه اداره می‌شد. همزمان با حمله مغولان والی خلیفه در شوشتر مستقر بود. در این زمان شوشتر حصار محکمی داشت و در قلعه آن نیروهای نظامی که اغلب از ترکان سپاه خلیفه بودند. استقرار داشتند.

در محرم سال ۶۲۲ هجری سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه ، پس از عبور از هند، کرمان و فارس به خوزستان رسید و شوشتر را به محاصره درآورد. در آن هنگام امیر مظفر الدین وجه السبع از طرف خلیفه بغداد، در شوشتر بود و خوزستان را اداره می‌کرد. او از یورش جلال‌الدین نهراسید. مردانه پایداری کرد و شهر را نگاه داشت. ۱۵ جلال‌الدین پس از دو ماه چون دریافت که تصرف شهر آسان نیست. با سپری شدن زمستان ناگهان شوشتر را رها کرد و به امید دیدار خلیفه رو به عراق نهاد.۱۶ رشیدالدین تاریخ محاصرهٔ شوشتر بدست جلال الدین را در اوایل سال ۶۲۱ هجری ذکر کرده است.۱۷

گرچه شوشتر تا زمان توجه هلاکو به بغداد از تجاوز و تهاجم مغولان در امان مانده بود. اما اخبار مربوط به فتوحات مغولان و رفتار فجیع آنها با مردم مسلمان شهرهای ایران به گوش مردم شوشتر می‌رسید. گویا انتشار این اخبار احساسات عمومی را در این شهر به شدت جریحه دار کرده بود. بطوریکه حتی جمعی از مردم شوشتر مهیای مبارزه با مغولان شده بودند. ابن فوطی ضمن گزارش وقایع سال ۶۴۹ هجری می‌نویسد: در این سال شیخ محمدبن دایه از تستر به بغداد آمد و در نزد وزیر حاضر شد و گفت که خدای تعالی مرا فرمان داده که جماعتی گردآورم و به مقابله لشکر مغول روم.۱۸

این روحیه مغول ستیزی در شوشتر تا هنگام فتح این شهر در سال ۶۵۶ هجری بدست سپاهیان هلاکو باقی بود. شوشتر جزو معدود شهرهای خوزستان و عراق عرب بود که در برابر مغولان از خود مقاومت نشان داد.

هلاکو هنگام فتح بغداد امیر عبدالرحمان را برای فتح نواحی و شهرهای خوزستان فرستاد. ولیکن او در شوشتر موفقیتی بدست نیاورد. گویا ساخلوی نظامی این شهر که از ترکان بودند. در برابر او مقاومت نمودند. هلاکو بعداز فتح بغداد سردار خود، بوقاتیمور را برای فتح شوشتر به این شهر فرستاد. بنا به گفته جوینی بوقاتیمور شرف الدین الجوزی را با خود ببرد تا شهر شوشتر را ایلی

کند. این بار شوشتریان مقاومت چندانی نکردند. سپاهیان ترک که در این شهر بودند، برخی گریختند و بعضی کشته شدند و عده‌ایی ایل گشتند.۱۹

گویا بعد از فتح شوشتر برای مدتی امرای مغول، حکومت این شهر را بدست گرفته‌اند. اطلاع صریحی از وضعیت شوشتر در این زمان در منابع مذکور نیست. **بنظر می‌رسد شهر شوشتر که هنگام تهاجم مغولان آسیب‌های جدی دیده بود**، همچنان ویران باقی مانده باشد. حاکمان مغولی نه تنها برای مرمت این شهر اقدامی نکرده بودند، **بلکه با وضع مالیات‌های سنگین و باجهای غیر متعارف باعث ویرانی و رکود بیشتر این شهر و نواحی آن شده بودند**. با این حال به نظر می رسد که شوشتر **همچنان اهمیت تجاری خود را حفظ نموده بود** و هنوز بازرگانان و تجار به این شهر رفت و آمد می‌کردند. مولف تاریخ شاهی قراختائیان از حضور بازرگانان بیگانه و کاروانسراهای بزرگ در این شهر به سال ۶۶۱ هجری خبر داده است.۲۰

بنا به نوشته ابن فوطی حکومت شوشتر و توابع آن در سال ۶۷۲ هجری از سوی سلطان مغول به علاالدین جوینی، حاکم آبادگر عراق، واگذار شده است.۲۱

گویا در این زمان شوشتر وضعیت آشوب زده‌ای داشته است. ابن فوطی از بزور **طغیان عمومی در این شهر خبر داده است**. گویا در راس این شورش نوجوانی از طبقه تجار قرار داشت که ادعای نبوت می‌کرد.۲۲ ذهبی این فردرا «کُیَ» نامیده است و می‌گوید: جوانی هوشمند و فقیه بود و در شوشتر دعوی نبوت کرد و می‌پنداشت که عیسی بن مریم است.۲۳

بنظر می‌رسد که علت اصلی این شورش وضعیت ناگوار شوشتر و اجحافات حاکمان مغولی بر مردم این شهر بوده است. احتمالاً واگذاری حکومت شوشتر به علاءالدین جوینی بیشتر به منظور جلوگیری از توسعه دامنه این شورش و اصلاح وضعیت شوشتر و نواحی آن بوده است.

ابن فوطی می‌گوید: علاالدین ابتدا برای ادارهٔ امور شوشتر نایبانی در این شهر گماشت و سپس به سرعت به سرکوبی شورش پرداخت. مدعی بزودی دستگیر و کشته شد و تابعانش نیز سرکوب و گرفتار شدند.۲۴

علاءالدین برای اصلاح وضعیت مالیاتی و مرمت شهر شوشتر اقدامات جدی انجام داد جوینی می‌گوید: مالیات‌ها و عوارض گزاف و غیر متعارفی را که مغولان در شوشتر و بیات وضع نموده بودند، ملغی کرده است.۲۵

علاوه براین وی اقدامات جدی برای مرمت شهر و ساخت ابنیه جدید در شوشتر انجام داد. از جمله اقدامات عمرانی او در شوشتر، ساخت پلی بر روی رودخانه کارون بود. ابن فوطی ضمن وقایع سال ۶۷۹ هجری از ساخت و نصب این پل خبر داده است وی می‌نویسد: در این سال علاءالدین صاحب دیوان فرمان داد که پلی ساختند و آن را با زنجیرها و آلات آن به تستر بردند و در پایین بند نزدیک دروازهٔ دزپول نصب نمودند.۲۶

در دورهٔ مغول شهر شوشتر جزو ایالات اینجو (ایالات خاصه) محسوب می‌شد و درآمد این شهر معمولاً به افراد خاندان سلطنتی تعلق می‌گرفت. در سال ۶۹۴ هـ غازان خان مالیات و درآمدهای شهر شوشتر را به اولجاکی سلطان، دختر خود، واگذاشت.۲۷ گویا شاهزاده خانم تا پایان عمر از این مواجب بهره‌مند بوده است. در این زمان شوشتر گرفتار بحران اقتصادی بود و در درآمدهای آن نقصان شدیدی بوجود آمده بود. بطوریکه کاشانی می‌گوید شاهزاده خانم در سال ۷۱۵ هـ در روزگار اولجایتو مبلغ سیصدتومان طلبکار بوده است. ۲۸ بنا به نوشته حافظ ابرو، جلاالدین پسر مهتر رشیدالدین فضل ا.. همدانی از طرف اولجاکی سلطان مامور جمع‌آوری و رسیدگی به مالیات شهر شوشتر بود.۲۹

به نظر می‌رسد که در اواخر دورهٔ ایلخانی و در عهد سلطان ابوسعید شهر شوشتر جزو قلمرو اتابکان لر بزرگ که در ایذه حکومت می‌کردند، قرار گرفته است. ابن بطوطه که در این زمان از شهر شوشتر دیدن کرده این شهر را در کمال آبادی و زیبایی یافته است.۳۰ تقریباً همزمان با ابن بطوطه، حمدا.. مستوفی نیز از آبادانی و رونق شوشتر یاد کرده است. از خلال توصیفات دو منبع فوق تا حدودی می‌توان به بافت فیزیکی شوشتر پی برد.

در این زمان شوشتر به لحاظ وسعت شهر متوسطی محسوب می‌شد که گرداگرد آنرا حصاری به طول پنج هزار و پانصد گام فرا گرفته بود. حمدا..مستوفی می‌گوید که حصار شوشتر چهار دروازه دارد.۳۲

اما از آنجانیکه گرداگرد این شهر بوسیله رودخانه کارون محصور شده بود و این رودخانه همانند خندقی حصار شوشتر را محافظت می‌کرد، تنها از یک دروازه که در آنجا بر روی کارون پل بسته بودند، امکان تردد و رفت و آمد مسافران وجود داشت. ابن بطوطه می‌گوید: تستر برای ورود و خروج مسافرین یک در بیشتر ندارد و آن را دروازه «دسبول» می‌نامند. دروازه در لغت آنان به معنی در است. درهای دیگر این شهر به سوی رودخانه باز می‌شود در محاذی دروازهٔ دسبول، مانند بغداد و حله جسری از کشتی‌های کوچک درست کرده‌اند.۳۳ بدون شک این پل همان پلی است که به دستور علاءالدین جوینی در سال ۶۷۹ هجری ساخته شده بود. ۳۴

در این زمان شهر به دو بخش اصلی تقسیم می‌شد و در هر بخش چندین محله وجود داشت. محلاتی که متصل به دروازهٔ گرگر بودند به محلات گرگر و آن قسمت از شهر که متصل به دروازهٔ مقابل یعنی دروازهٔ لشکر بودند، محلات دستوا نامیده می‌شد.۳۵

در قرن هشتم هجری شوشتر مثل سایر شهرهای ایران به درد مزمن اختلافات گروهی گرفتار بود.۳۶ مردم این شهر به گروههای مذهبی وفرقه‌ای مختلف تقسیم می‌شدند و همواره بین این گروهها درگیری دائمی وجود داشت. ۳۷

در سمت شمال شهر قلعهٔ مستحکمی بنام قلعه سلاسل قرار داشت که نیروهای دولتی در آن استقرار داشتند. این قلعه بر روی تپه‌ای مشرف به شهر و در کنار رودخانه بنا شده بود.۳۸

در این زمان شهر شوشتر دارای بازارهای معتبری بود و کاروانسراهای متعددی داشت. مهمترین کالاهای تولیدی این شهر دیبای شوشتری بود که در جهان شهرت داشت.

علاوه براین شوشتر از لحاظ علمی و مذهبی شهری معتبر محسوب می‌شد. ابن بطوطه از مدارس و زوایا و مزارات معتبر متعددی در این شهر یاد کرده است. از آن جمله وی به مدرسه امام شوشتری اشاره می‌کند که در آن طلاب زیادی مشغول تحصیل بودند. ۳۹ از علمای مشهور شوشتر در این دورهٔ حمدا.. مستوفی از محمدبن اسعدبن عبدالله الحنفی التستری صاحب جوامع الحکایات یاد کرده است.۴۰

از جمله مهمترین مزارات این شهر قبر شاهزاده عبدا.. و قبری منسوب به زین‌العابدین علی بن حسین بن علی بود که بسیار طرف توجه عمومی بودند.۴۱

شوشتر در این زمان از شهرهای زیبا و مصفای خوزستان محسوب می‌شد. بنا به گفته ابن بطوطه اطراف شهر را باغهای بزرگ و سرسبز فرا گرفته بود که بوسیله دولاب‌هایی که در دو طرف رودخانه کارون کار گذاشته بودند، آبیاری می‌شد. ابن بطوطه می‌گوید: میوه در تستر فراوان است خیرات و برکات این شهر بسیار و بازارهای آن در خوبی بی‌مانند می‌باشد. ۴۲ مستوفی نیز به آبادانی و حاصلخیزی شوشتر اشاره دارد و می‌گوید: زمینش مرتفع تمام است و از نیکویی زمین شخم به یک درازگوش کافی بود. غله و پنبه و نیشکر درونیک می‌آید و پیوسته در آنجا ارزانی بود، چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود.

این توصیفات نشان می‌دهد که اهالی شوشتر در عهد ایلخانی دوره‌ای از رفاه و رونق اقتصادی را تجربه کرده‌اند.با این حال حمدا.. مستوفی می‌گوید عموم مردم شوشتر بی‌چیز و کم سرمایه هستند.۴۳

فصل هشتم ایالت فارس

ایالت فارس

نام سرزمین پارس اولین بار در کتیبه های آشوری در ۷۰۰ سال قبل از میلاد با عنوان پارسوماش آورده شده است. پارسیان یکی از طوایف آریایی بودند که بعد از مهاجرت خود به این سرزمین نام خود را بر آن نهادند. این قوم توانستند دو امپراطوری پرافتخار هخامنشی و ساسانی را بنیان گذارند. در این دوران ایالت پارس به عنوان مسقط الراس بزرگترین امپراطوران جهان در اوج رونق و شکوفایی بود. یادگارهای شهر بزرگ پارسیان (پرسپولیس) و ستون های افراشته قصر پادشاهان هخامنشی عظمت بی مانند آنرا حکایت می کنند.

در روزگار بعد از اسلام ایالت فارس همچنین معتبرترین ایالت جنوبی ایران بود. در دورهٔ اسلامی به تقلید از تقسیمات زمان ساسانیان این ایالت به پنج قسمت با نام کوره تقسیم می‌شد. این کوره‌ها عبارت بودند از ۱- کورهٔ اردشیر خوره ۲- کورهٔ اصطخر ۳- کورهٔ دارا بجرد ۴- کورهٔ شابور حوره ۵- کورهٔ قباد خوره. این تقسیم‌بندی تا دورهٔ مغول دست نخورده باقی بود. در عهد ایلخانان در حدود این ایالت و کوره‌های آن تغییراتی رخ داد. ولایت یزد و نواحی آن از کوره اصطخر مجزا و به تومان مستقلی جزو ایالت عراق عجم تبدیل گردید. قسمت‌هایی از این ایالت در مرز غربی به ایالت کرمان ملحق شد. بخش شبانکاره که شامل قسمت‌های زیادی از کورهٔ دارا بجرد بود، مستقل شد. در عوض ایالت فارس در مرز شمالی کمی پیشرفت نمود و تا حدود قومشه که جزو نواحی اصفهان بود، توسعه یافت. با این تغییرات، جابجایی‌هایی نیز در مرزهای کوره‌ها رخ داد.

در کوره اردشیر خوره ۱۲ شهر وجود داشت. بجز شیراز که شهر بزرگی بود و مرکز ایالت محسوب می‌شد. بقیه شهرهای این کوره شهرهایی کوچک بودند. از این ۱۱ شهر، ۵ شهر در دورهٔ ایلخانی دچار تنزل و افول محسوسی شدند. دو شهر رشد یافت، یک شهر تغییر چندانی نکرد. و از سه شهر دیگر اطلاعات چندانی وجود ندارد. مهمترین علت ویرانی شهرهای این کوره بیشتر احجافات مالیاتی و فشار عمال حکومتی بود. شهرهای توسعه یافته در موقعیت تجاری مناسبی قرار داشتند.

شیراز

شهر شیراز در منطقه‌ای کوهستانی در جنوب ایران در ۲۹ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی قرار گرفته است. دشتی که شیراز در آن واقع شده از نوع جلگه و حوضه‌های بسته است و بیش از ۱۵۰۰ متر از سطح دریا بلندتر است. ۱

منابع آب شیراز بیشتر از مخازن زیرزمینی است که قسمت عمدهٔ آن در منطقهٔ شمال غربی شیراز قرار دارد. رودخانه‌ای که از وسط شهر می‌گذرد بسیار کم آب است. به همین دلیل به «خشک رود» موسوم است. این رودخانه ظاهراً در قدیم پرآب بوده و اطراف آن که هنوز هم سبز و خرم است، «خرم دره» نامیده می شده است. رودخانه دیگر شهر در قسمت تپه‌های جنوب غربی، در جلگه «قراباغ» جریان دارد که پس از گذشتن از زیر پل فسا به دریاچه نمک مهارلو می‌ریزد.

هوای شیراز از اعتدال خاص خود برخوردار است. در منطقه فارس دو منطقه کاملاً متفاوت و متضاد وجود دارد. منطقه شمالی که از ییلاقات شیراز شروع می‌شود دارای هوایی خنک است و در مقابل آن نواحی جنوبی که گرمسیر است. در شیراز انواع درختها رشد می‌کند. چنار، کاج و سرو، نارنج و دیگر مرکبات بیشترین تعداد را دارند. ۲

غلب مورخین اسلامی احداث شهر شیراز را با اشاره به این مطلب که قبلاً در این محل و حوالی آن آبادی و شهری وجود داشته، به قرن اول اسلام یعنی زمان عبدالملک خلیفه اموی نسبت می‌دهند. گویا شیراز در سال ۷۴ هـ‌ق بدست محمدبن‌یوسف برادر حجاج‌بن‌یوسف ثقفی، ساخته شده است. در آغاز قرن ششم هجری ابن بلخی می‌نویسد: «در روزگار ملوک فرس، شیراز ناحیتی بود و حصار چندی بر زمین و به ابتدای اسلام همچنان بود تا روزگار عبدالملک‌بن مروان، که حجاج‌بن یوسف مدبر کار او بود و برادر خویش محمدبن یوسف را به نیابت خویش به پارس فرستاد و او را والی آن ولایت گردانید و محمدبن یوسف، بنای شیراز، او کرد و بسط شیراز چند اصفهان است و می‌گویند که به هزار گام مهتر بوده است.» ۳

مسلمین در ابتدای کار اصطخر را بعنوان مقر خود انتخاب کردند ولیکن شورشهای پی در پی که در اصطخر رخ داد فرمانروایان عرب را به فکر تغییر مرکز حکومت انداخت. از طرف دیگر احداث شهری تازه در برابر اصطخر که آثار زیادی از پادشاهان پیش از اسلام داشت، برای مسلمین ضروری بنظر می‌رسد. لذا موقعیت استثنایی دشت شیراز که جلگه‌ای وسیع و پرآب بود و از لحاظ دسترسی به نواحی مختلف فارس موقعیت بهتری داشت، برای احداث شهر جدید انتخاب گردید. ۴

شهری که در سال ۷۴ هـ ساخته شد، همانند دیگر شهرهای فارس دارای طرحی دایره‌ای شکل بود. دربارهٔ وسعت شهر شیراز هنگام احداث اطلاعات دقیقی موجود نیست. براساس نوشتهٔ ابن‌بلخی شیراز هنگام احداث از اصفهان هزار گام بزرگتر بود. مؤلف شیراز نامه نیز در این مورد گفته ابن‌بلخی را تأیید کرده است و می‌نویسد: «بدان موجب که ذکر رفت شهر شیراز را بنیاد نهاد، چنانچه هزار گام عرصه شیراز در طول و عرض از اصفهان بیشتر بود.» ۵

شهر شیراز مقر حکمرانان مسلمان فارس گردید به تدریج بر وسعت و آبادی آن افزوده شد. مساجد و دارالحکومه‌ای در آن بنا گردید. بنا به گفته زرکوب شیرازی در مدت حکومت عمربن عبدالعزیز که علاقه زیادی به ابنیه و خیرات داشت، بسیاری از مساجد و معابد در خطه شیراز ساخته شد. ۶ از وضعیت شهر شیراز در قرن اولیه اسلامی اطلاعات بیشتری موجود نیست. مشخص است که در این دوران شیراز مرکز ایالت فارس و مقر والیانی بود که از جانب خلفا مأمور ادارهٔ این سرزمین می‌شدند.

مبسوط‌ترین اطلاع از شیراز در پایان قرن سوم هجری در کتاب البلدان یعقوبی آمده است. وی در خصوص این شهر می‌نویسد: «شیراز شهر بزرگ فارس، شهری است با شکوه و با عظمت که والیان آنجا منزل می‌کنند و آن را وسعتی است تا آنجا که در این شهر خانه‌ای نیست مگر آنکه صاحب خانه را بوستانی است دارای همه میوه‌ها و گل‌ها و سبزیها و هرچه در بوستانها می باشد و شرب اهالی شیراز از چشمه‌هائی است که از آنها نهرهایی جریان دارد و از کوههائی می‌آید که برف بر آنها می‌افتد.» ۷

در همین دوران شیراز متنازع فیه امرای صفاری و والیان خلیفه بود و چند بار شهر بین رقبا دست به دست شد. بنا به گفته بیضاوی عمرولیث چندی شیراز را مقر حکومت خود قرار داد و در این شهر مسجد جامع با شکوهی ساخت. ۸

اما رشد اصلی شیراز از زمان انتخاب این شهر بعنوان پایتخت توسط امرای آل‌بویه آغاز می‌شود. انتخاب شیراز به پایتخی در زمان عمادالدوله صورت گرفت. پس از مرگ وی، برادرش رکن‌الدوله به شیراز آمد و مدت نه ماه در این شهر اقامت کرد. از جملهٔ کارهای وی در مدت اقامت در

شیراز حفر کاریز رکن آباد بود. در زمان عضدالدوله بیشترین آبادی و عمران در شیراز انجام گرفت وی کاخ محمی در داخل شهر ساخت و بیمارستانی موسوم به دارالشفاء در خارج از دروازهٔ اصطخر بنا نمود که تا چهار قرن بعد آباد بود. در سال ۳۶۳ هـ جمعیت شهر چنان افزایش یافت که عضدالدوله دستور داد در سمت قبله شیراز، خارج درب سلم، شهری جداگانه بسازند و آن را به نام خود «کردفناخسرو» نامید و بازار آن به سوق‌الامیر معروف شد. شهر شیراز که تا این زمان حصار و بارویی نداشت برای نخستین بار توسط صمصام‌الدوله پسر عضدالدوله بر گرد شهر بارویی کشیده شد. ۹

مقدسی در اواخر قرن چهارم هجری شیراز را شهر بزرگی می‌داند که قریب به یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهائی تنگ ولی پرجمعیت بود و هشت دروازه به نامهای، اصطخر، شوشتر، بندآستانه، غسان، سلم، کوار، بندرود و مهندر داشت. ۱۰

در مدت هشتاد و پنج سال، از اواخر دولت دیلمیان تا ابتدای حکومت اتابکان، هفت تن زمام امور فارس را در دست داشتند. در این مدت شهر شیراز حکومت‌نشین فارس بود و وضعیت آرامی نداشت و بین مدعیان مختلف دست بدست می‌گشت. از کم و کیف وضعیت شیراز در این دورهٔ پرآشوب اطلاع دقیقی موجود نیست. بنظر می‌رسد شهر شیراز در این گیرودار چند بار غارت گردیده و به حال ویرانی افتاده است. تا اینکه سلجوقیان موفق شدند بنی فضلویه را از فارس براندند. در دورهٔ سلجوقی اول رکن الدین خمارتکین و سپس اتابک جلال‌الدین جاولی به حکومت فارس گماشته شدند. اتابک جاولی مردی مدبر و عمارت دوست بود. وی می‌توانست به اوضاع آشفته فارس سروسامان نسبی دهد. ۱۱ ابن‌بلخی که اثر خود را در همین زمان تألیف کرده است درباره وضع شیراز، که خود در آن می‌زیسته است، می‌نویسد: «چون به آخر دولت دیلم خصومت قائم گشت، غارت‌های متواتر بر شیراز و اعمال آن همی رفت تا خراب شد و به عهد کریم جلالی سقاه‌اله، رکن‌الدوله داشت و تدبیر کارها ندانستی کردن، اما با این همه امنی بود و عمارتی می‌کردند. باز به روزگار فتور، در سالی دوبار تاختن شبانکاره بودی از یک جانب و تاختن ترک و ترکمان از دیگر جانب و آنچه یافتندی به غارت بردندی و بر سر مردم را مصادرهٔ

کردندی تا یکباری مستاصل شدند. اکنون امید چناست که به فر دولت قاهره ادامهاالله جبر همه بباشد و شهری است که چون آبادان گردد، هیچ نظیر ندارد و جامع شیراز جایی فاضل است و بیمارستان عضدی هست اما به خلل شده است و دارالکتب نیکو هست و آنقدر که آبادان ماندست. ۱۲

با تأسیس سلسله اتابکان در فارس، شیراز مجدداً رو به آبادانی گذاشت. گذشته از فعالیت عمرانی و تغییرات و تعمیرات عمده‌ای که توسط سلاطین این سلسله در شیراز نواحی انجام شد: اتابکان هنگام هجوم مغولان به ایران با کاردانی و درایت تمام خطه فارس و شیراز را از آفت ایلغار مغولان در امان نگه داشتند.۱۳

اتابک مظفرالدین سنقربن مودود سر سلسله این خاندان از **پادشاهان آبادگر فارس** است. وی **شیراز** را به **پایتختی** برگزید و آثار چندی در این شهر برآورد. جنید شیرازی مؤلف شد الازار در شرح کارهای عمرانی وی می‌نویسد: «در حدود ۱۳ سال ادارهٔ کارهای شیراز را به عهده داشت و در بسط عدل و نشر خیر دریغ نورزید. و صاحب تاج‌الدین که قبلاً وزارت سلطان مسعودبن محمد را داشت، وزیر او بود. از جمله خیرات این اتابک، مسجدی شریف و مناره‌ای بلند و چهار بازار است که بر آن مسجد وقف کرده است، و همچنین آب انبارها و قنواتی است که آنها در قسمت علیای شیراز جاری ساخته.» ۱۴

بعد از مرگ اتابک زنگی، فرزندش اتابک تکله جانشین او شد. در عهد وی، توسط وزیرش امین‌الدوله کازرونی، **مدرسه و رباطی در نزدیکی مسجد عتیق شیراز** ساخته شد ۱۵ که تا قرن دهم هجری همچنان دایر بود. مقارن حمله مغول به ایران اتابک مظفرالدین ابو شجاع سعدبن زنگی، **عهده‌دار** حکومت فارس بود. در زمان وی بر رونق و آبادی شیراز افزوده شد. وی در سال **۶۱۴ هـ** **به‌تجدید بنای باروی شهر اقدام کرد و سوری استوار برگرداگرد شهر برافراشت.** وصاف دربارهٔ **فعالیت‌های** شهرسازی و عمرانی و در شیراز **می‌نویسد**: «از اتابک سعد در شیراز بناهای خیر بر جای مانده است. بارویی استوار بر افراشت و مسجد جامع جدید بنا نهاد. و بازارهای مربع اتابکی احداث کرد که هر صنفی را رسته‌ای است، چنانچه در هیچ جا بازاری بدین زینت و ترتیب نشان نداده‌اند.

سوق کبیر هم از بناهای اوست .... مدت بیست و سه سال حکومت کرد و عاقبت در یکی از دو جمادی به سال ۶۳۳ هـ دنیا را وداع گفت. ۱۶

در عهد جانشین وی، ابوبکربن سعد شیراز به منتهای آبادی و رونق رسید. بطوریکه شبانکاره‌ای می‌گوید: «اتابک ابوبکربن زنگی شیراز را مصر جامع ساخت.» ۱۷

وصاف در خصوص کارهای خیر این اتابک می‌نویسد: «شحنگان مغول را در بیرون شهر جای داد و مایحتاج ایشان مرتب فرمود و کسانی را برگماشت تا مواظب باشند عوام نزد آنان آمد و شد نکنند، مبادا بر احوال مسکت آگاه گردند. به همین سبب مقر حکومت را به باغ فیروزی برد و ارکان دولت نیز در اطراف آن، خانه‌ها برافراشتند و ایشان و همه سپاهیان هر روز هنگام طلوع آفتاب به لشکرگاه می‌رفتند و بعد از آنکه خوانسالاران سفر می‌گستردند هر کس به خانه خود باز می‌گشت. از عادات پسندیده او یکی آن بود که به ساختن مدارس و مساجد و خانات و بازارهائی در شیراز و اطراف و اعمال آن رغبتی تمام داشت و برای هر یک دیه‌ها و مزارع و بستانها و آسیاب‌ها وقف فرمود. در شیراز دارالشفائی ترتیب داد و پزشکان حاذق در آن بگماشت و بیماران را با دادن خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و داروها و معجونها و قرص‌ها معالجه می‌کردند و در جوار آن بستانی ترتیب داد بسیار با صفا که در بهار گردشگاه مردم شیراز شد و در واقع سرابستان شیراز امروز (یعنی حدود سالهای ۶۹۷-۷۱۲هـ) همان است و هر جا گنبد و یا بقعه‌ای متبرک در شرف انهدام بود تجدید بنا کرد.» ۱۸ از آثار دیگر این اتابک ساخت آب انباری در قسمت قبله مسجد عتیق بود. ۱۹ علاوه بر این در عهد این اتابک مدفن حضرت احمدبن موسی (ع) در شیراز مکشوف شد و اتابک دستور داد بر فراز قبر مزبور بقعه‌ای با شکوه ساختند. ۲۰

همچنین در منابع این دورهٔ از عمارات و بناهای خیر متعددی در شیراز یاد شده است که بوسیله دو وزیر مدبر اتابک ابوبکر برآورده شده است. امیر مقرب‌الدین ابوالمفاخر مسعودبن بدر یکی از این وزرا بود که در بازار بزرگ شیراز مدرسه‌ای عالی بنا کرد. این بنا به مدرسه مقرب شهرت داشت و تا سال ۷۴۴ هـ که زرکوب کتاب خود را می‌نوشت همچنان دایر بود و در مقابل این مدرسه رباطی ساخته بود که به مسجد جمعه متصل می‌شد و نزدیک به آن دارالحدیث و دارالشفایی احداث نمود. علاوه

بر این آب انباری (سقایه) در جانب قبهٔ مسجد جدید ایجاد کرد و املاک فراوانی بر این ابنیه خیر وقف نمود. ۲۱

وزیر دیگر امیرفخرالدین ابوبکر مجموعه بزرگ و خیریه در شیراز ساخت. این مجموعه شامل مسجد جامع **و مدرسه، رباط، دارالحدیث و دارالشفاء بود** که بنا به تصریح وصاف تا اوایل قرن هشتم هجری معمور و به مسجد **فخری** معروف بود. وصاف فخرالدین را بسیار ستوده است و می‌نویسد: «هنوز از موقوفات او با وجود تعدی بیگانگان و فساد و تصرف فرزندان او هر سال سی هزار دینار صرف خیرات و مبرات می شود.» ۲۲

بعد از مرگ اتابک ابوبکر سلسله اتابکان در سراشیب سقوط افتاد. آخرین بازماندهٔ اتابکان سلغری ابش خاتون، دختر اتابک سعد، بود که در دو نوبت بر اریکه سلطنت نشست. این خاتون بسیار امارت دوست بود. در زمان وی عماراتی چند در شیراز ساخته شد. از آن جمله رباط ابش در محل مقبره خانوادگی اتابکان و دیگر آثاری بود که بوسیله دختر وی شاهزاده کردوجین ساخته شد. به موجب نوشته وصاف، از جمله این آثار یکی مدرسه شاهی بود که وصاف برای کتیبهٔ آن چکامه‌ای سروده بود. این بنا که در نهایت آراستگی در سرابستانی زیبا ساخته شده بود و شامل ابنیه خیر و عام‌المنفعه‌ای نظیر خانقاه، حمام، ... بود و املاک زیادی وقف آن شده بود. ۲۳

بدین صورت در زمانیکه اکثر شهرها و نواحی ایران در آتش حمله و کینهٔ مغولان می‌سوخت، **ایالت فارس با کاردانی اتابکان از آفت ایلغار مغولان در امان ماند و در نتیجه خطه فارس، به ویژه شهر شیراز از آبادترین نواحی ایران در آن عصر وحشت خیز گردید. هر یک از امرای اتابکی و وزیران و بزرگان آن دستگاه، در آبادی شیراز کوشش فراوان نمودند. در این زمان شیراز شهر بسیار مستحکم و بزرگی بود.** حمدا..مستوفی دور باروی شهر را دوازده هزار و پانصد گام ذکر می‌کند.۲۴

باروی شهر که در سال ۶۱۴ هـ بدست اتابک سعدبن زنگی مرمت و احیا شده بود، شامل نه دروازه به نامهای **اصطخر، دراک موسی، بیضا، کازرون، سلم، فسا، باب نو، دولت و سعادت بود.** ۲۵
همچنین حمدا... مستوفی می‌گوید: شهر شیراز دارای **هفده محله** بود. در شیراز نامه زرکوب شیرازی که تقریباً در همین دوره نوشته شده، نام تعدادی از این محله‌ها آورده شده است که

عبارتند از: ۱- محله بالا کفه در قسمت جنوب شرقی شیراز ۲- محله باغ قتلغ نزدیک محله بالا کفه که مرقد سیدعلاالدین حسین معروف به آستانه در آن قرار دارد ۳- محله باغ نو ۴- محله سرِجان ۵- محله دشتک ۶- محله بالاکِران ۷- محله دزک ۸- محله بال رود ۹- محله درسنه ۱۰- محله شیراز یا باهلیه ۱۱- محله مقاریضی ۱۲- محله باغ که مقبره اتابکان در آن واقع بود.

۱۳- محله پیراسته. در کتاب شدالازار و ترجمه فارسی آن به نام هزار مزار که تقریباً نیم قرن بعد از شیراز نامه تألیف گردیده است، علاوه بر این محلات از ۴ محله دیگر نیز نام برده شده است. ۱۴- محله درب اصطخر ۱۵- محله نامدار ۱۶- محله گچیزان ۱۷- محله سرپولک. ۲۶

تقریباً در مرکز شهر شیراز مسجد جامع عتیق قرار داشت که از بناهای عمرولیث صفاری بود و در زمانهای بعد مخصوصاً در عهد اتابکان بناهای الحاقی دیگر مانند مدرسه و دارالسیاده و رباط و آب انبار متصل بدان ساخته شده بود.

بازار بزرگ شهر که از عهد دیلمیان بنیاد شده و بعداً بازسازی و تکمیل گردیده بود، از سمت شمال غرب مسجد جمعه آغاز و رو به سمت شمال پیش می‌رفت. این بازار بعد از حاجی قوام‌الدین حسین وزیر شاه شیخ ابواسحاق و ممدوح حافظ که تمغاچی شهر بود، به بازار حاجی شهرت یافت.

در این زمان بر قبور امامزادگان احمدبن موسی و محمدبن موسی(ع) بقعه‌های زیبایی ساخته شد و بین این دو بقعه، بازارچه زیبایی بوجود آمد که در چهار سوق آن حوض هشت گوشی قرار داشت و در وسط بازار جوی آبی روان بود.

مسجد جامع نو اتابکی در فاصله صدگامی مغرب بقعه احمدبن موسی(ع) ساخته شده بود و چهار بازار دیگر که از آثار دورهٔ اتابکی بود، صحن بقعه و صحن مسجد را به هم پیوند می‌داد. در خارج حصار و خندق شیراز و اطراف، بوستانها و عمارات بسیاری نیز وجود داشت. ۲۷

با مرگ ابش خاتون در سال ۶۸۵ هـ سلسله اتابکان منقرض شد و حکومت فارس مستقیماً زیر نظر باسقاقان مغول قرار گرفت. بنظر می‌رسد در این زمان ایالت فارس و شهر شیراز بواسطه ظلم و سوء تدبیر مأموران حکومتی از رونق و آبادی افتاده است. در منابع ایندورهٔ گزارشهای متعددی مبنی بر ظلم

و تعدی عمال حکومتی بر مردم و اختلاسهای مالی حاکمان فارس به چشم می‌خورد. ۲۸ حاکمان و امیران مغول که به حکومت این ناحیه فرستاده می‌شدند. اغلب در این ایالت حضور نمی‌یافتند و معمولاً ادارهٔ امور و جمع‌آوری مالیات‌ها را بصورت مقاطعه در اختیار حاکمان محلی می‌گذاشتند. علاوه بر این حضور شحنگان مغول به همراه جمعی از سپاهان در نواحی مختلف این ایالت ضربه‌های جدی به اقتصاد و عمران فارس وارد آورد. گذشته از اینها، حملات مکرر طوایف شبانکاره و شول به شیراز و اطراف آن باعث ویرانی و غارت بسیاری از نواحی اطراف شهر گشته بود. مهمتر از همه از تهاجمات طوایف یاغی مغولی نظیر لشکر دوا که چندین بار در سالهای ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۹۵ و ۶۹۷ و ۷۰۰ هجری به شیراز و نواحی آن حمله کردند و باعث ویرانی و خرابی بسیاری در این ایالت شدند. ۲۹ علاوه بر این شیراز چندبار مورد تهاجم گروههای یاغی و عصیانگر قرار گرفت و در این بین لشکریان دولتی که برای سرکوب این شورشها اعزام می‌شدند. موجبات ویرانی شهر را ایجاد می‌کردند. ۳۰ در این مدت اکثر قسمت‌های باروی شیراز در اثر این تهاجمات و بی‌توجهی حاکمان ویران شده بود. بطوریکه غازان بنا به درخواست‌های مکرر اهالی شیراز و به منظور تقویت بنیه دفاعی شهر، دستور بازسازی باروی شیراز را داد. ۳۱

گذشته از عوامل سیاسی و تهاجمات نظامی که در این دورهٔ خسارات جبران ناپذیری به شهر شیراز وارد آورد. قهر طبیعت نیز چندبار این شهر را تا سرحد ویرانی کشاند. در منابع گزارش‌های متعددی مبنی بر بروز خشکسالی‌های طولانی، قحطی، گرانی و شیوع بیماریهای همه گیر در شیراز ذکر شده است. وصاف خبر سه قحطی و شیوع وبا در شیراز را در سالهای ۶۸۳، ۶۹۸ و ۷۰۴ هجری آورده است. ۳۲

گرچه در این دورهٔ برخی از بزرگان محلی که معمولاً بعنوان مقاطعه داران مالیات زمام امور فارس و شیراز را برای مدتی در دست می‌گرفتند، به فکر رفاه عمومی بودند و فعالیت‌های چندی برای عمران و آبادی شهر و منطقه شیراز انجام می‌دادند، اما این فعالیت‌ها بسیار کوتاه و موقتی بود. از زمرهٔ این افراد مجدالدین رومی است که در سال ۶۸۶ هـ عهده دار حکومت شیراز گشت. در مدت تصدی او شیرازیان مرفه زیستند. از او چند بنای خیر در شیراز به یادگار مانده است. از جمله بر در دروازهٔ اصطخر رباطی ساخت و بر گوشهٔ آن مناره‌ای بلند برافراشت و چند قطعه زمین بر آن

وقف کرد. رباط دیگری نیز در محله سراجان بنیاد نهاد که دارای املاک موقوفه جداگانه‌ای بود. همچنین وی فعالیت‌های عمرانی متعددی در دیگر نواحی فارس انجام داد. ۳۳ کارهای نیک این وزیر خیراندیش باعث شد که سعدی در قصیدهٔ شیوایی با مطلع:

جهان بر آب نهاده است و آدمی برباد   غلام همت آنم که دل بر او ننهاد ۳۴

او را مدح گفته است. این امیر نیکوکار در سال ۶۸۸هـ بدست جوشی امیر مغول که برای رسیدگی به امور مالی به شیراز آمده بود، کشته شد. ۳۵

شیخ‌الاسلام جمال‌الدوله ابراهیم‌بن محمد الطیبی که در سال ۶۹۲ هـ مقاطعه چهار ساله حکومت فارس و بنادر را از گیخاتو گرفته و لقب ملک‌الاسلام یافته بود، چندی باعث عمران شیراز و رفاه اهالی آن شد. وی با به دست آوردن انحصار تجارت دریایی جنوب ثروت و قدرت فراوانی کسب کرد. وصاف می‌گوید: در زمان او امن و آسایش به مردم شیراز و فارس بازگشت و دست ظلم و تعدی عمال حکومتی برای مدتی از مردم کوتاه شد. ۳۶

با این همه در مقایسه با فعالیت‌های عمرانی گسترده‌ای که غازان و وزرای او در دیگر شهرهای ایران انجام دادند، سهم شهر شیراز از دیگر شهرهای بزرگ کمتر بود. گویا حکومت ایلخانی توجه کمتری به شهر شیراز و ایالت فارس نموده باشد. وصاف بارها از بی مهری غازان نسبت به ایالت فارس و شهر شیراز شکوه و گلایه می‌کند و می‌گوید: گرچه غازان بسیار به حال رفاه رعیت نگران بود ولیکن در شیراز و فارس بعلت عدم توجه غازان و گماشتن عمال بی‌سواد و طماع، نتیجه موثر حاصل نگردید. گویا در آن عهد مردم شیراز بر این باور بودند که غازان با آنان سر بی‌مهری دارد. بطور مثال زمانیکه لشکر دوا به شیراز و فارس حمله کرده بود، غازان به شام لشکر می‌کشید. مردم شیراز اعتراض می‌کردند که غازان بفکر مصر و شام است ولی هیچ تدبیری به حال شیراز نمی‌اندیشد. ۳۷

از تحلیل محتوای نوشته‌های وصاف بر می‌آید که شهر شیراز در عهدی که مستقیماً زیر نظر مغولان اداره می‌شد، رو به خرابی نهاده است. وصاف علت تنزل و ویرانی شیراز را تعدی مکرر لشکریان، فساد و

تصرف عمال دیوانی و مأموران حکومتی در اموال مردم می‌داند. ۳۸ به گفته او شیراز در این عهد ده یک آبادانی دورهٔ اتابکان را نداشت. وی می‌نویسد: در آن روزگار وضع مالیات بسیار کمتر بود ولی پس از عهد اتابک ابوبکر بخاطر بر آوردن خواسته‌های مغولان و تجهیز لشکر وضع مالیات بیشتر شد و برای جمع‌آوری مالیات از رعایا سخت گیری کردند. ۳۹

گفته‌های وصاف نشان می‌دهد که مردم شیراز بشدت از وضعیت موجود ناراضی بودند و مخالفت خود را هم به شکل قیام مستقیم و بصورت مبارزه منفی نشان می‌دادند. او به شرکت مردم شیراز در قیام قاضی‌القضات شرف‌الدین ابراهیم در سال ۶۶۳هـ ۴۰ و حمایت مردم از قیام سلجوق شاه ۴۱ اشاره کرده است و نمونه‌های مکرری از مبارزه منفی مردم شیراز با دولت مغول را آورده است. ۴۲

عمران مجدد شیراز از زمان به قدرت رسیدن دودمان اینجو در فارس آغاز می‌شود. از سال ۷۰۳ هجری ادارهٔ امور فارس و شیراز بدست ملک شرف‌الدوله محمودشاه بن محمد فضل‌اله اینجو سپرده شد و این ابتدای حکومت خاندان اینجو در شیراز است. ۴۳ از جمله فعالیت‌های محمود شاه اینجو در شیراز، **تجدید بنای حصار شهر** بود که در این زمان بر اثر حملات متعدد رو به ویرانی نهاده بود. به گفته مستوفی «محمود شاه تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای بروج جهت محافظان از آجر خانه‌ها ساخت.» ۴۴

چندی بعد از تصدی محمودشاه، شخصی بنام شیخ بهلول برای ضبط مملکت به شیراز آمد. وی که مردی کاردان بود، اوضاع شیراز را نظم و نسقی بخشید و به آبادانی شهر پرداخت. وی بقعه‌ای زیبا بر قبر شیخ کبیر عبدالله خفیف واقع در محله درب اصطخر ساخت. ۴۵ بعد از شیخ بهلول یکی از شاهزادگان مغول به نام امیر طغای در سال ۷۱۹ هـ عهده دار تنظیم امور گشت. او نیز عماراتی چند در شیراز برآورد.

از سال ۷۲۰ تا ۷۴۳ هـ جمال‌الدین امیر شیخ ابواسحاق، کوچکترین فرزند پسر محمودشاه اینجو بالاستقلال صاحب سرزمین فارس شد. **ابتدای این دورهٔ با یک سلسله کشمکش‌های سیاسی و زدو خوردهای نظامی همراه بود. شهر شیراز چندین‌بار میان مدعیان مختلف از جمله پسران اینجو و امرای چوپانی**

دست به دست گشت. عاقبت شاه شیخ ابواسحاق به کمک شیرازیان کلیه دشمنان را منهزم ساخت و اداره امور شیراز را دست گرفت. ۴۲

وضعیت شیراز در زمان حکومت خاندان اینجو، خصوصاً در دوره شیخ ابواسحاق و بعد از قطع موقت منازعات سیاسی، بهبود یافت. در این دورهٔ عمارات چندی در شیراز ساخته شد. از آن جمله، توسعه و تجدید عمارت بقعه سیدامیر احمد (شاه چراغ) توسط تاشی خاتون مادر شاه شیخ ابواسحاق، و احداث مدرسه مسعودیه توسط مسعود شاه و تعدادی کوشک و کاخ که مسعود شاه و برادرش شاه شیخ ابواسحاق در میدان سعادت شیراز برپا کرده بودند. ۴۷

ابن بطوطه که در فاصله بین سالهای ۷۲۷ و ۷۴۷ هـ دو نوبت به شیراز سفر کرده است؛ اطلاعات ارزشمندی درباره وضعیت شیراز در این دوره ارائه می‌دهد. ابن بطوطه شیراز را در این زمان شهری قدیمی، وسیع، مشهور و آباد توصیف می‌کند. و می‌نویسد: که در مشرق زمین هیچ شهری از لحاظ زیبایی بازارها و باغها و آب و خوش صورتی مردم به پایه دمشق نمی‌رسد، مگر شیراز. وی در مورد بازارهای شهر می‌گوید: که در این شهر نظم و ترتیب عجیبی حکمفرماست. هر یک از پیشه‌وران بازاری مخصوص به خود دارند و در آن متمرکز شده‌اند. در زمان حضور ابن‌بطوطه در شیراز شاه شیخ ابواسحاق درحال ساختن قصر و ایوانی نظیر طاق کسری در شهر بود. ابن‌بطوطه که ناظر ساخت این بنا بود گزارش جالب از نحوه ساخت و چگونگی مشارکت مردم شیراز در ساخت این بنا ارائه داده است. بنا به گفته وی همه مردم شیراز از وضیع و شریف بنا به فرمان سلطان در ساخت این بنا دخالت می‌کردند و حتی در این کار به رقابت با هم می‌پرداختند. وی می گوید کار این رقابت به جائی رسید که پی‌کنی و خاکبرداری این بوسیله زنبیلهای ابریشمی و کلنگهای طلا و نقره صورت می‌گرفت. ابن بطوطه در شیراز از مقابر و خانقاها و مساجد و مدارس و زوایای متعددی یاد کرده است. ۴۸

همزمان با ابن‌بطوطه، حمدا... مستوفی در نزهه‌القلوب شرح جالب و کاملی از شیرازآورده است. وی برخی از بناهای شیراز از جمله مسجد سنقر و دارالشفاء عضدی و بقاع شیخ کرخی و شیخ حسن کیا را بر شمرده و می‌نویسد: «که دیگر جامعها و خوانق و مدارس و مساجد و ابواب‌الخیر

که ارباب تمول ساخته‌اند بسیار است. همانا از پانصد بقعه درگذرد و بر آن موقوفات بی‌شمار.»
گرچه حمدا... مستوفی شیراز را در نهایت خوشی وصف می‌کند اما می‌گوید: «کوچه‌هایش به جهت آنکه در سبز ساختن مقصرند پرچرکین می‌باشد و مردم متمیز را در آن کوچه‌ها تردد متعذر است.»

به گفته وی مردم شیراز اکثر سنی شافعی مذهب اند و اندکی از حنفی شیعه نیز در آن می‌باشد از گفته‌های مستوفی مستفاد می‌شود که تجارت شغل اصلی مردم شیراز بوده است. در واقع یکی از اصلی‌ترین عوامل توسعه شیراز در این عهد تجارت پر سود و با رونقی بود که در بنادر و سواحل ایالت فارس جریان داشت. معمولاًکالاهای صادراتی ایران از طریق شیراز به بنادر خلیج فارس فرستاده می‌شد و از این رهگذر شیراز در این دورهٔ رونقی تمام یافته بود. مبلغ بسیار بالای چهارصد و پنجاه هزار دینار حقوق دیوانی شهر شیراز که به تمغا مقرر بود، نشانگر رشد اقتصاد تولیدی و تجاری این شهر در دورهٔ ایلخانان می‌باشد. علاوه بر این کلیه محصولات سردسیری و گرمسیری در شیراز و حومه آن به گفته مستوفی شامل هیجده پاره دیه بود، عمل می‌آمد. ۴۹

کوره اصطخر

در کوره اصطخر ۱۷ شهر وجود داشت. ولی هیچ شهر بزرگ و معتبری در این کوره وجود نداشت. بجز ابرقو که بزرگترین شهر این کوره بود و مسماً در این دورهٔ توسعه یافته است، بقیه شهرهای این منطقه شهرهای کوچکی بودند که بیشتر بعنوان مرکز فلاحتی و یا اقامتگاههایی در مسیرهای تجاری اهمیت داشتند. اطلاعات در مورد این شهرها به قدری اندک است که حتی نمی‌توان متوجه رشد یا رکود آنها در این دورهٔ شد. با توجه به وضع عمومی و کوچک باقی‌ماندن این شهرها، می‌توان نتیجه گرفت وضعیت شهرهای این کوره چندان رضایت بخش نبوده است. از انجام فعالیت‌های گسترده عمرانی در این شهرها گزارشی در منابع ذکر نشده است.

ابرقو

شهر ابرقو در نیمه راه شیراز به یزد قرار داشت. بطوریکه فاصله آن تا شیراز ۳۹ فرسنگ و با شهر یزد ۲۸ فرسنگ بود. این شهر به مناسبت موقعیت شهر قدیم ابوقو که بر بالای صخره‌های کوتاه واقع بود در عهد ساسانیان بدین نام خوانده می‌شد. ولیکن گویا بعد از خرابی شهر قدیم، این شهر در دشت تجدید بنا گردیده است. ابرقو در دورهٔ خلفا شهری آباد و دارای اهمیت بود. ۹۸

اصطخری می‌گوید: ابرقو شهر پرجمعیتی است به قدر ثلث اصطخر، دور شهر درختان و باغ ندارد ولی اراضی آن حاصلخیز و سرمایه اهالی است و بازارهایی معمور دارد. ۹۹ مقدسی از مسجد جامع شهر تمجید کرده است. ۱۰۰ یاقوت حموی نیز ابرقو را شهر مشهوری از توابع اصطخر فارس می‌داند. ۱۰۱

در عهد ایلخانان این شهر معمولاً تابع اتابکان یزد بود و گاهی اوقات نیز تابع ولایت اصطخر می‌شد. گرچه اطلاعات موجود در متون تاریخی ایندوره چندان کمکی به شناسایی وضعیت این شهر نمی‌کند. اما آثار بجامانده از دورهٔ ایلخانی در شهر ابرقو نشان می‌دهد، این شهر در قرن هفتم و هشتم هجری دورهٔ آبادی را سپری کرده است و از جمله این آثار یکی بنای مسجد جامع قدیمی این شهر است. این بنا در عهد سلجوقی ساخته شده است و در سال ۷۳۸ هـ در اواخر دورهٔ سلطان ابوسعید تعمیرات و اضافات مفصلی در آن صورت گرفته است. از نوشته بالای محراب مسجد مشخص می‌شود که حسن‌ابن حاجی محمدابن احمد مشهور به فراش و ملقب به حاجی امین‌الدین ابرقویی، بانی این قسمت از ساختمان مسجد بوده است. ۱۰۲ اثر مشهور دیگر مقبرهٔ حسن‌بن کیخسرو و دخترش بی‌بی عایشه ملکه خاتون است که به نام مقبره طاووس الحرمین در نزهه‌القلوب مذکور است. از کتیبهٔ این بنا بر می‌آید که کیخسرو مزبور در سال ۷۱۸ هجری و دخترش در سال ۷۰۷ هجری در گذشته است. ۱۰۳

غیر از ابنیه فوق آثاری نظیر مدرسه، مسجد و ... از دورهٔ ایلخانی در این شهر برجای مانده است.۱۰۴ این آثار نشانه روزگار آبادانی و مرکزیت تجارت و رونق ابرقو در قرن هفتم و هشتم هجری محسوب می‌گردد.

آرامش سیاسی ابرقو در فترت حمله مغول و قرار گرفتن این شهر بر مسیر تجاری بین یزد و شیراز شرایط توسعه اقتصادی و فرهنگی این شهر را در دورهٔ ایلخانان فراهم آورده بود.

گرچه حمدا... مستوفی به تأسی از دیگر جغرافیانویسان ابرقو را شهری کوچک می‌گوید. اما شواهد نشان می‌دهد که دورهٔ ایلخانان در کورهٔ اصطخر هیچ شهری به آبادی و رونق برابر ابرقو نبود. ۱۰۵ کلیه آثار جغرافیایی قرن هفتم و هشتم هجری به شهرت و رونق ابرقو اشاره کرده‌اند. مستوفی درباره این شهر می‌نویسد: «شهری کوچک است و هوای معتدل دارد و آبش هم از کاریز است و هم از رود، غله و پنبه نیکو می‌آید، مردمش پیشه‌ور باشند و به طاعت و عبادت مشغول و از مزار اکابر در آنجا طاووس الحرمین است و آن ترتیب را خاصیتی هست که اگر مسقف می‌گردانند خراب می‌شود تا به مرتبه‌ای که سایه‌بان کرباس نیز نمی‌پذیرد و گویند که در ابرقو جهودی چهل روز اگر بماند، نماند .... مواضع بسیار از توابع ابرقو است و از جمله دیه مراغه و در آنجا سروری است که در جهان شهرتی عظیم دارد .... حقوق دیوانی ابرقو و ولایتش صد و چهل هزار و چهارصد دینار است.» ۱۰۶

مبلغ حقوقی دیوانی ابرقو از دیگر شهرهای کوره اصطخر بیشتر است. چنین مبلغ سنگینی را معمولاً شهرهایی بزرگ پرداخت می‌کردند.

کوره دارابجرد

اکثر شهرهای کوره دارابجرد در این دوره جزو ایالت جداگانهٔ شبانکاره محسوب می‌شدند. در این کوره فقط سه شهر جهرم، فسا و جویم قرار داشتند. هر سه این شهرها علی‌رغم سابقه طولانی حیات شهری و قرار گرفتن در موقعیت مناسب تجاری و جغرافیایی، دچار رکود و افول شدند. علت ویرانی این شهرها حملات مکرر طوایف شول و شبانکاره بود.

جهرم

شهر جهرم در جنوب شرقی شیراز و بیست و هفت فرسنگی آن قرار داشت. این شهر از قدیم‌الایام به بافت پارچه‌های نفیس شهرت داشت . ۱۵۶ ابن حوقل می‌گوید: «جهرم که آنرا روستایی است و مردمانش توانگرند و در آنجا زیلوهایی که به جهرمی معروف است، بافته می‌شود و نیز بازرگانان را طرازهای متعدد است و از طرف سلطان در آن جا عاملی و رئیسی است.» ۱۵۷ مقدسی و یاقوت حموی نیز از پارچه جهرمی ستایش کرده‌اند . ۱۵۸ ولایت این شهر

هم بسیار آباد بود . گر چه هیچ رود مهمی در آن جریان نداشت، اما چشمه‌های پر آب و قنات‌های معتبر آن معروف بود و انواع میوه‌های گرمسیری نظیر خرما و مرکبات و غلات در آن نیکو عمل می‌آمد .

قلعه عظیم و معروف خورشه در نزدیکی این شهر بود . این قلعه را خورشه که عامل جهرم در زمان امویان بود بنیان گذاشته بود و در عهد سلجوقیان ، خواجه نظام‌الملک آنرا مرمت کرده بود . ۱۵۹ از وضعیت این شهر در دورهٔ ایلخانی اطلاع چندانی در دست نیست . گویا وضعیت شهر نسبت به دوره‌های قبل تغییری نکرده است . حمدا... مستوفی می‌گوید: «جهرم شهری وسط است، مواضع بسیار از توابع آنجاست . هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد.» ۱۶۰ حافظ ابرو از تولید منسوجات مختلف در این شهر یاد کرده است . ۱۶۱

کوره شاپورخوره

در کوره شاپوره خوره ۹ شهر وجود داشت. کازرون بعنوان کرسی این کوره شهر متوسطی بود و بقیه شهرهایی کوچک بودند. تمامی شهرهای این کوره همانند کازرون در دورهٔ ایلخانی دچار رکود شده بودند. بنا به اطلاعات موجود در منابع، اکثر اهالی شهرها و نواحی این کوره سلاح ورز بودند و در این شهرها معمولاً قلاع نظامی وجود داشت. این مطلب خود گواه روشنی برای افول حیات شهری در این ناحیه می‌باشد.

کوره یا ایالت شاپور خره کوچکترین کوره‌های فارس بود . حدود آن از حوضهٔ رود شاپور علیا و شعب آن رود تجاوز نمی‌کرد . ۱۷۵ اصل این کوره شهر بشاور و اعمال آن بود . بشاور به شاپور ابن اردشیر منسوب است . وی این شهر را بعد از ویرانی آن بدست اسکندر آبادان کرد و نام خود را بر آن گذاشت .

این شهر در نیمه اول قرن چهارم هجری هنوز بزرگ و آبادان بود و مرکز ایالت محسوب می‌شد . بطوریکه ابن حوقل در باره آن می‌نویسد: «شاپور شهریست بزرگ به اندازهٔ شهر اصطخر ولی از آن آبادتر و پر جمعیت‌تر است و مردمانش توانگرترند.» ۱۷۶

لیکن از نیمه دوم قرن چهارم شهر رو به ویرانی رفته است . مقدسی در همین زمان می‌نویسد اکنون در حال ویرانی است و اهالی آن از آنجا کوچ می‌کنند وبه کازرون می‌روند . با این حال بشاور هنوز شهری پر نعمت بود . نیشکر و زیتون و انگور در آن فراوان به عمل می‌آمد و انواع میوه‌ها و گل‌ها از قبیل انجیر و یاسمن و خرنوب در آن فراوان بود . قلعه آن «دنبلا» نامیده می‌شد و بارویش چهار دروازه داشت که عبارت بودند از دروازه هرمز ، دروازه مهر ، دروازهٔ بهرام و دروازهٔ شهر . مسجد آن در بیرون شهر بود و مسجد دیگری هم داشت موسوم به مسجد خضر ، یا مسجد الیاس. ۱۷۷

ابن بلخی در آغاز قرن ششم هجری می‌گوید « در این سالها خراب شده بود » ۱۷۸

در دورهٔ ایلخانان گویا بشاور شهر کوچکی بوده که اکثر اماکن آن به حالت ویرانی افتاده بود . اما از لحاظ طبیعی و کشاورزی هنوز منطقه آبادی محسوب می‌شد . مستوفی می‌نویسد « هوایش گرمسیر است و شمالش بسته و بدین سبب متعفن است و آبش از رود بزرگ که بدین شهر باز خوانند . حاصلش غله و برنج و خرما و ترنج و نارنج و لیمو و انواع میوه‌های گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد و رونده را از خوردن آن باز ندارند .»

گویا در شهر و منطقه آن ابریشم نیز تولید می‌شد و درخت توت در آنجا فراوان بود. از دیگر تولیدات این شهر عسل و موم بود و قیمت آن بسیار ارزان بوده است مردم بشاور متمیز و پاک اعتقاد و شافعی مذهب بودند . ۱۷۹ گویا در پایان دورهٔ ایلخانی بشاور و کازرون رو به ویرانی گذاشته بود . حافظ ابرو می‌گوید: «هم آنجا و کازرون چند کرت از مرور لشکر بیگانه و ظلم اغویه خراب شده ، حالا به فر دولت قاهره امید چندان است که به حال عمارت باز رسد.» ۱۸۰

شهر کازرون از نیمه قرن چهارم هجری که بیشابور رو به ویرانی رفت مهمترین شهر ولایت شاپورخوره گردید: «ابن حوقل درباره کازرون می‌گوید در این زمان از نوبندگان کوچکتر است .

ابنیه خوب دارد و خانه‌های آن از گچ و سنگ است.۱۸۱ اندکی بعد از وی مقدسی آن شهر را دمیاط ایران شمرده است . ۱۸۲

کازرون مرکز تولید کتان و کرباس بود و تجارت بسیار و پر رونقی در آن جریان داشت. عضد الدوله بویهی در این شهر برای تجار سرائی بزرگ ساخته بود که سالی ده هزار درهم از آن سرا درآمد داشت . مقدسی از خانه‌های کازرون سخن رانده است و می‌گوید: «هر خانه‌ای مانند کاخ بوده است . دارای بوستانی و مسجد جامع بر فراز تپه‌ای.» ۱۸۳

مطالب فارسنامه و حمدا... مستوفی و حافظ ابرو در مورد کازرون با هم شباهت دارد . حمدا... مستوفی می‌گوید: «در اصل سه دیه نورد، در بست، راهبان بوده است که چون کازرون آب ندارد و این سه دیه بر کنار سه کاریز به همین نام‌ها ساخته شده‌اند . به همین خاطر عمارات شهر متفرق بوده است و در هر یک قصعه‌های محکم و کوشک‌های معتبر ساخته بودند.» ۱۸۴ این شیوه شهر سازی و خانه سازی عمدتاً به دلیل حملات مکرر شبانکاریان به منطقه کازرون رواج یافته بود.

در عهد ایلخانان کازرون همچنان نقطه مهمی محسوب می‌شد . در این شهر انواع منسوجات تولید می‌شد و به جاهای دیگر صادر می‌گردید . علاوه بر کتان و کرباس ، خرمای کازرون نیز شهرت داشت و به جاهای دیگر صادر می‌گردید . مخصوصاً نوعی از خرما که آنرا خرمای جیلانی می‌گفتند ۱۸۵ از بقیه انواع این محصول شهرت بیشتری داشت .

گرچه در کازرون هیچ رود مهمی جریان نداشت و اکثر زراعت آن دیمی بود . اما محصولات و میوه‌های نیکویی در این شهر عمل می‌آمد . مستوفی می‌گوید : میوه‌های نارنج و ترنج و لیمو و انواع میوه‌های گرمسیری باشد .... و آنجا پنبه بسیار بود . ۱۸۶

با این حال کازرون در دورهٔ ایلخانان صدمات فراوانی را متحمل گردید . گذشته از حملات مکرر شبانکاریان که دائماً این شهر را تهدید می‌کرد، این شهر توسط لشکریان و طوایف مغولی نیز چند بار مورد تهاجم و غارت قرار گرفت . وصاف گزارش دو حمله مغولان را به این شهر آورده است . یکبار در عصیان سلجوق شاه کازرون آسیب جدی دید . به گفته وصاف مغولان در کازرون به سلجوق شاه رسیدند. سلجوق شاه بعد از شکست به مرقد شیخ ابوسحاق کازرونی پناهنده گردید

و مغولان به درون شهر آمدند و خلق کثیری از اهالی کازرون را کشتند و شهر را غارت کردند . بار دیگر در سال ۶۹۹ هجری لشکر دوا به کازرون حمله کرد . به نوشته وصاف مردم شهر کازرون متهورانه از شهر دفاع کردند . گرچه مهاجمان نتوانستند به شهر داخل شوند ولی حوالی شهر را به شدت غارت نمودند . ۱۸۷

این حملات چنان به کازرون صدمه زد که بنظر می‌رسد در پایان دورهٔ ایلخانی کازرون به ویرانی افتاده و در تجارت آن نقصان شدید ایجاد شده باشد. حافظ ابرو می‌گوید : کازرون چند کرت از مرور لشکر بیگانه و ظلم اغویه خراب شده است و همو رکود تجارت این شهر را خبر داده است. ۱۸۸ از دیگر عوامل شهرت کازرون مقبره شیخ ابو اسحاق کازرونی در این شهر بود . بطوریکه ابن بطوطه می‌گوید: «این شیخ ابو اسحق پیش اهالی هندوستان و چین منزلت و احترام زیاد دارد .... دریا نوردان برای اینکه بتوانند از دریا به سلامت عبور کند، نذرهایی به شیخ ابو اسحق کازرونی می‌کنند ... هیچ کشتی از جانب هندوستان یا چین نمی‌آید مگر که هزاران دینار از اینگونه نذورات با خود آورده باشد و همه این مبالغ به وسیله وکلائی که از جانب خادم زاویه شیخ معین شده‌اند وصول و جمع آوری می‌گردد . ۱۸۹

بهرحال کازرون علی رغم آسیب‌های فراوانی که در عهد ایلخانان دید ، باز شهر مهمی محسوب می‌گردید. گرچه این شهر نسبت به گذشته با عظمت خود بسیار تنزل نموده بود، ولی همچنان مرکز کورهٔ شاپور خوره و شهر مهم آن محسوب می‌شد .

کوره قبادخوره(ارجان)

گرچه حمدا... مستوفی می‌گوید در کوره قبادخوره سه شهر وجود داشت. اما در توضیح نواحی این کوره از پنج شهر نام می‌برد. ارجان کرسی این کوره در دورهٔ ایلخانی آخرین روزهای زندگی مسکون خود را می‌گذارند. اما بقیه شهرهای این کوره که بر مسیر تجارت دریایی قرار داشتند، در این عهد توسعه یافتند. با این حال تمامی این شهرها هیچگاه در حد شهر بزرگ و معتبری توسعه نیافتند.

ولایت ارجان که به کوره قباد خوره نامیده می‌شد . غربی ترین ولایت فارس بود و رودخانه طاب در مرز غربی این ولایت و در سر حد خوزستان قرار داشت . شهر ارجان کرسی این ایالت بود . ۲۱۹ این ناحیه یکی از گذرگاههائی بود که فلات ایران را به بین‌النهرین مرتبط می‌ساخت . دو جاده‌ای که از بغداد به مشرق امتداد می‌یافت در ارجان به هم می‌پیوست و از ارجان به بندر مهروبان در کنار خلیج فارس می‌رفت . جاده شاهی نیز که شوش را به اصطخر متصل می‌کرد از ارجان عبور می‌نمود . جاده دیگری ارجان را مستقیماً به ناحیه اصفهان مربوط می‌کرد . ۲۲۰ بدین ترتیب ارجان در موقعیت جغرافیایی بسیار عالی و کم نظیری قرار داشت . علاوه بر این وضع طبیعی مناسب ، آب فراوان و زمین‌های حاصلخیز باعث گردیده بود ،که حیات شهری در ارجان از روزگاران باستان سابقه داشته باشد . ۲۲۱

در دوران اسلامی تا روزگار دیلمیان ارجان آبادان بوده است. ابوالفضل ابن العمید وزیر دانشمند و معروف عضدالدوله به فرمانداری این شهر برگزیده شد و این ناحیه را با بصیرت و کفایت آبادان نگهداشته است . ۲۲۲ ابن حوقل در صوره الارض برای سال ۳۵۰ هجری مالیات ارجان را ۷/۳ درصد تمام مقدار مالیاتی می‌نویسد که از چهار استان پارس اخذ شده بود (معادل ۱۱۰/۰۰۰ دینار)۲۲۳

بنا به نوشته مقدسی ارجان در قرن چهارم هجری شهری بزرگ بود . نخیلات فراوان و درختان زیتون بسیار و شش دروازه داشت که هر شب بسته می‌شد . .... مسجدی خوب و بازارهای معمور داشت و در شهر صابون زیادی تهیه می‌شد . نزدیک شهر دو پل سنگی معروف بر روی رودخانه طاب ساخته بودند . که از روی آن به خوزستان و عراق عرب می‌رفتند. ۲۲۴ ناصر خسرو نیز در اواسط قرن پنجم هجری از ارجان بعنوان شهری شکوهمند و پررونق و پر جمعیت یاد می‌کند . ۲۲۵ اما از اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری ارجان رو به ویرانی نهاد. ابن بلخی می‌نویسد : ارجان شهریست خراب که اهالی آن در نیمه ویرانه‌ها زندگی می‌کنند . ابن بلخی علل این ویرانی را استبداد حاکم. زلزله‌های پی در پی و حملات مداوم بر این شهر ذکر می‌کند . ۲۲۶ گویا جنگهای پی در پی که از اواسط قرن پنجم هجری بین مدعیان مختلف در این ناحیه

روی داده است شهر را به سرحد ویرانی کشیده است . چندین زلزله‌های مهیب ویرانی آنرا تکمیل نموده و عاقبت حضور اسماعیلیان در منطقه ارجان مانع احیا و بازسازی شهر گردیده است .

منابع از وجود سه قلعه اسماعیلی در حوالی شهر ارجان خبر می‌دهند. که مهمترین آنها قلعه طنبور بود که توسط ابو حمزة کفاش اداره می‌شد و گویا در قرن ششم هجری اتابک چاولی ضربات مهلکی به اسماعیلیان این ناحیه زده است و فعالیتهایی برای عمران و بهبودی ارجان انجام داده است . ۲۲۷

بهرحال از ابتدای قرن هفتم هجری اطلاعات اندکی درباره ارجان داریم . توصیف یاقوت حموی بیشتر ناظر به گذشته این شهر است و وی گفته‌های خود را درباره این شهر از قول اصطخری ذکر می‌کند . ۲۲۸ بنظر می رسد در این زمان ارجان آبادی اندکی داشته است . عوامل سیاسی و نظامی و بلیات طبیعی باعث ویرانی شبکه آبیاری در این شهر و نابودی مزارع و نخلستانها و ویرانی حصار و استحکامات این شهر شده بود . عده‌ای از مردم ارجان که از این مهلکه‌ها جان بدر برده بودند ، این شهر را ترک کرده اند .

بنظر می‌رسد که آخرین کوششی که برای بازسازی و احیای شهر ارجان صورت گرفته ، توسط ایلخانان بوده است . در منابع و کتب تاریخی دوره ایلخانی ذکری از ارجان نرفته است ولی سکه‌هایی از حکام ایلخانی ارجان از سالهای ۶۶۰ ، ۶۹۹ ، ۷۲۹ هجری بدست آمده است که موید این نظر است . بنا به گفته هانیس گابه سر آغاز ضرب سکه‌ها جالب توجه است و از زمان نزدیک به کشمکش‌های بین هلاکو و اتابک تیگلا از اتابکان لر بزرگ می‌باشد . شاید در این زمان ارجان از نظر استراتژیکی و همچنین سیاست حکومت مرکزی علیه طوایف کوه نشین این نواحی نقش معینی را بازی می‌کرده است . ۲۲۸

گرچه گفته‌های حمدا... مستوفی در نزهه القلوب به هیچ روی بیانگر وضعیت شهر ارجان در دورهٔ ایلخانی نمی‌باشد و عمدتاً برداشتی از فارسنامه ابن بلخی در قرن ششم هجری است. اما نشان می‌دهد که ارجان در دورهٔ ایلخانی هنوز عنوان مرکزیت کوره قباد خوره را داشته است . ۲۳۰

بنظر می‌رسد از اواسط قرن هشتم هجری ارجان کاملاً ویران و متروک گردیده و ساکنان آن به محلی در سرحد میان ارجان و خوزستان به نام بوستانک مهاجرت کرده‌اند . حافظ ابرو می‌گوید: «شهر ارجان ویران است . بعضی از نواحی آن از شهر آبادان‌تر است . از جمله بوستانک که سر حد است میان ارجان و خوزستان.» ۲۳۱ احتمالاً بوستانک همان بهبهان باشد که بعد از ویرانی ارجان ، رو به آبادی گذاشته است و جای این شهر را گرفته است .

بنادر ایالت فارس

بخش بحری ایالت فارس مرکب از جزایری بود که از حد سند تا عمان و خلیج فارس ادامه می‌یافت . حیات شهری در برخی از این جزایر وجود نداشت. در برخی از این جزایر آب آشامیدنی و زراعی و خاک حاصلخیز وجود نداشت . اما در تعداد دیگری از جزایر شرایط لازم برای زیست شهری وجود داشت. حیات اقتصادی این جزایر بیشتر به تجارت وصید مروارید وابسته بود . از قرن هفتم هجری که تجارت بین المللی دریایی در آبهای جنوب ایران رونقی تمام یافت . وضعیت اقتصادی جزایر رو به ترقی گذاشت و حیات شهری در آن‌ها قوتی تمام یافت .
گرچه رقابت‌های تجاری بین حاکمان جزایر و مدعیان قدرت که در پی کسب درآمد بیشتری از تجارت دریایی بودند ، باعث ویرانی شهرهای این ناحیه می‌گردید . اما با این حال شهرهای این ناحیه هیچگاه رونق و بزرگی قرون هفتم و هشتم هجری را نیافتند. حمدا... مستوفی حقوق دیوانی جزایری را که تابع دولتخانه کیش بودند، مبلغ چهارصدو نود و یک هزار سیصد دینار ذکر می‌کند. چنین مبلغ گزافی حکایت از رونق اقتصادی این جزایر در دوره ایلخانان دارد.
گرچه حاکمان این جزایر عموماً تابع حکومت فارس بودند . اما از راه تجارت ثروتی کلان و قدرتی تمام بدست آورده بودند و اغلب همانند حاکم مستقل و موروثی حکومت می‌کردند.
حمدا... مستوفی از جزایری که معمولاً تابع دولتخانه کیش بودند ، جزو بخش بحری ایالت فارس نام برده است . از این میان فقط در سه جزیره زندگی مدنی جریان داشت. این سه جزیره عبارت بودند از کیش بعنوان مرکز سیاسی این ناحیه جزیره ابرکافان یا قشم و جزیره خارک.

گرچه جزیره هرمز اغلب جزو ایالت کرمان محسوب می‌شد و در اثر حمدا... مستوفی نیز از این جزیره ذیل باب کرمان یاد شده است . ولیکن از آنجائیکه حاکمان این جزیره در دورهٔ ایلخانی اغلب مستقل بوده‌اند و گاهی اوقات نیز تابع حکومت فارس بودند ، از آن در همین بخش یاد می‌شود . سرنوشت سیاسی و اقتصادی هرمز در دورهٔ ایلخانان بیشتر وابسته به تحولات سیاسی در ایالت فارس بود و حکومت کرمان در این جزیره کمتر نقش داشت .

ابرکافان

جزیره ابرکافان همان قشم امروزی است . این جزیره بزرگترین جزیره تنگه هرمز و خلیج فارس و پرجمعیت‌ترین جزائر محسوب می‌شد. جزیره قشم ، در گذشته چون جزایر هرمز و بحرین ، اهمیت بسزایی داشت و در حد خود از رونق و شکوفایی چشمگیری برخوردار بود و مدتها از مراکز مهم جمعیتی و فعالیتهای کشاورزی و بازرگانی خلیج فارس محسوب می‌گردید.۲۵۰

از این جزیره در متون تاریخی و جغرافیایی با نامهای جزیره برخت ،کاوان ، ابرکاوان ، ابن کوان و ابرکمان یاد شده است . همچنین بعضی از نویسندگان متاخر از آن با نام جزیره دراز یاد کرده‌اند . یاقوت حموی این جزیره را جزیره لافت گفته است . ولی به احتمال قوی نام لافت بیشتر در مورد کیش به کار می‌رفته است . ۱۵۱

این جزیره بواسطه داشتن شرایط لازم برای کشاورزی و تولید محصولات زراعی از قدیم الایام مسکون بوده و حیات شهری در آن سابقه طولانی دارد . شهر قشم در منتهی‌الیه شرق جزیره واقع شده است. در گذشته این شهر مسجد جامع معتبر و ابنیه زیبایی داشت. ۲۵۲ در زمان ابوبکر بن سعد بن زنگی، ملک سلطان حاکم بنی قیصر کیش بر اتابک یاغی شد ،و فرصت مناسبی برای امیر سیف الدین ابوالنصر حاکم درم کوب قشم بوجود آمد . امیر سیف‌الدین با اتابک متحد شد و بر کیش دست یافتند . اما ایام حکومت او نیز کوتاه بود و عاقبت این سلسله بدست سلغویان فارس

معدوم گردید و حکومت جزایر یکسره بدست اتابکان افتاد . اتابک ابوبکر حکومت جزایر را به شهاب الدین محمود بن عیسی واگذار کرد و او مرکز حکومت خود را در کیش قرار داد و بر آن نام دولتخانه نهاد . از این زمان کیش مرکزیت سیاسی یافت و قشم تا پایان دورهٔ ایلخانی همواره تابع دولتخانه کیش و حاکمان آن بود .

با نابودی اتابکان فارس بدست مغولان، حکومت فارس به دست سونجاق‌آغا مغول افتاد . در سال ۶۹۲ هـ «گیخاتو»، ایلخان مغول، تمام منطقه فارس و سواحل خلیج فارس و جزایر را به مدت چهار سال به مبلغ یک هزارتومان مغولی به اجارهٔ ابراهیم محمد طیبی معروف به ملک الاسلام جمال الدین واگذار کرد . این خانواده تقریباً تا پایان دورهٔ ایلخانی در جزایر حکومت داشتند . ۲۵۴

ملوک آل طیبی، خاندان محلی بودند که از اواخر دوران ملوک بن قیصر بر این نواحی استیلا داشتند . این خاندان قبل از حکومت یافتن در کیش برای مدتی در جزیره قشم و سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان قدرت داشتند . در این زمان جزیره قشم مرکز این خاندان بود . ملوک آل‌طیبی در جزیره قشم و شهر آن فعالیتهای متعدد شهر سازی و عمرانی انجام دادند و در زمان حکومت آنان شهر قشم به یکی از شهرهای زیبا در میان جزایر تبدیل شد . یکی از نوادگان این خاندان به نام عبدالله بن علی شاه مسجد جامع و مقبره شیخ برخی را در شهر قشم باز سازی و تعمیر نمود. محمد علی سدید السلطنه لقب او را بر کتیبه‌ای که بر سر در مسجد بوده ، به نام « بن الملک الاسعد» خوانده است. ۲۵۵ از وضعیت جزیره قشم و شهر آن در متون تاریخی دورهٔ ایلخانی ذکری نرفته است. گویا در این زمان قشم چندان از لحاظ سیاسی اهمیت نداشته است . حمدا... مستوفی به اختصار دربارهٔ این جزیره می‌نویسد: «ابرکافان جزیره است هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر شریر و دزد باشند.» ۲۵۶

جزیره خارک

جزیره خارک در سی میلی شمال غربی بوشهر در خلیج فارس قرار داشت. این جزیره مثلث شکل که برخی آن را به بادبان کشتی تشبیه کرده‌اند . از قدیم الایام نقطه مهم و معروفی بوده است . در ازمنه سالف صید مروارید در این جزیره رونقی تمام داشت و صادرات عمدهٔ آن محسوب می‌شد. بطوریکه در سالهای ترقی مروارید و فراوانی صید این محصول، عایدی این جزیره بین دویست الی چهارصد هزار روپیه بود. ۲۵۷

حیات شهری در جزیره خارک از اوایل دورهٔ اسلامی سابقه دارد . ابن حوقل می‌گوید: «خارک دارای منبر است و سکنه و مردم زیادی دارد و دارای تجارت، واردات و صادرات است.» ۲۵۸ مؤلف حدود العالم خارک را جزیره‌ای در پنجاه فرسنگی بصره ذکر می‌کند و می‌گوید: «اندور شهری است . بزرگ و خرم . مراو را خارک گویند.» ۲۵۹

در این دوران خارک لنگرگاه مهمی برای کشتی‌هایی بود که از بصره به طرف جزیره کیش و هندوستان می‌رفتند . یاقوت حموی در ابتدای قرن هفتم هجری خارک را دیده است و دربارهٔ آن می‌نویسد: «این جزیره کوههایی دارد که از بالای آن می‌توان بنادر جنابه و مهروبان را دید ، خاک حاصلخیزی دارد و میوه فراوان و نخلهای نیکو در آن عمل می‌آید . دریای مجاور آن از بهترین صیدگاههای مروارید است . ۲۶۰

از وضعیت خارک و شهر آن در دورهٔ ایلخانی اطلاعی در متون تاریخی مذکور نیست .

توضیحات حمدا... مستوفی از این جزیره نیز بسیار مختصر و بیان مطالب گذشته است ولی با توجه به رشد تجارت دریایی بین کیش و بصره در این دوره بنظر می‌رسد، خارک نیز وضعیت مضبوط تری نسبت به سابق یافته باشد . مستوفی در پایان دورهٔ ایلخانی درباره این جزیره می‌نویسد: «خارک جزیره‌ایست فرسنگی در فرسنگی و در آنجا زرع و نخل است و میوه و غله نیکو بود و غوص مروارید آنجا بهتر و بیشتر از جزایر دیگر است و غلبه غوص آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کوره قباد خوره شمرده‌اند.» ۲۶۱

-کیش

جزیره کیش در میانه جنوب و مغرب بندر چارک و در فاصله ۶ فرسخی آن واقع بود. درازی این جزیره نزدیک به ۴ فرسخ و پهنای آن نزدیک به دو فرسخ بود. ۲۶۱

دربارهٔ تاریخ قدیم کیش اطلاعات کاملی در دست نیست. ولی مسلم است جزیره‌ای را که آریان ضمن بیان خط سیر اسکندر به نام « کامتینا » به آن اشاره می‌کند همین کیش است . ۲۶۳

یکی از قدیمی‌ترین مصنفین اسلامی که به این جزیره اشاره کرده، ابن خردادبه است . وی می‌گوید: «جزیره کیش چهار فرسخ طول و عرض دارد و در آنجا نخلستان و اراضی مزروع و گنه‌های مواشی یافت می‌شود و مغاص مرواریدی هم در آنجا هست. زیرا مردم آن به مروارید خیلی توجه دارند و اهمیت می‌گذارند.» ۲۶۴

از این گفته پیداست که جزیره مزبور در قرن سوم و چهارم هجری محلی آباد و پرجمعیت بوده است. بطوریکه در جزیره شهری وجود داشت که دارای با رویی مستحکم بود و آب آن از برکه‌های متعدد حاصل می‌شد و در نزدیکی ساحل محلی برای صید مروارید بود. این جزیره لنگرگاه کشتی‌های بلاد هند و عرب بود و در نخلستانی داشت.» ۲۶۵ شهر کیش در اواسط ساحل شمالی جزیره قرار داشت.

اما رشد اصلی کیش از قرن ششم هجری آغاز می‌شود. در این قرن سیراف اهمیت تجاری خود را از دست می‌دهد و کیش جانشین آن می‌شود. ۲۶۶ یاقوت حموی که در اوایل قرن هفتم هجری به این جزیره سفر کرده، آنرا اینگونه وصف می‌کند: «جزیره قیس که ایرانی‌ها آن را کیش می‌نامند، چهار فرسخ مساحت دارد، شهر کیش بسیار زیبا و قشنگ است و اطراف آن را عمارت عالی و باغهای دلگشا احاطه کرده است . پادشاه عمان که تمامی این دریا در اختیار و فرمان اوست در کیش اقامت دارد و کشتی‌هایی که مابین هندوستان و فارس ایاب و ذهاب می‌نمایند در آنجا توقف می‌کنند . چندین آب انبار بزرگ برای ذخیره آب باران و پنج بازار معمور در آنجا موجود

است .... در این نقاط صید مروارید هم می‌شود و کلیه جزایر مجاور تحت حکومت کیش است.»
۲۶۷

جزیره کیش را به مناسبت نام قیس پسر قیصر سیرافی، جزیره قیس نیز می‌گفتند. این جزیره تا سال ۶۲۶هـ در اختیار ملوک بنی قیصر بود. ولی در زمان اتابک ابوبکر وی با همدستی سیف‌الدین ابانصر کیقباد صاحب هرمز به کیش حمله کرد و بنی قیصر را منقرض ساخت . ولی سیف‌الدین حق سغریان ر نداد و خود صاحب کیش شد . اتابک ابوبکر ناگزیر به کیش حمله کرده سیف را در سال ۶۲۸ هـ کشت و کیش به تابیعت اتابک ابوبکر درآمد و آنجا را به دولتخانه قیس نام نهاد . سپس وی جزیره بحرین را نیز به چنگ آورد ، بدین ترتیب سیادت دریایی اتابکان فارس بر دریای فارس تکمیل شد. ۲۶۸

جزیره کیش در قرن هفتم هجری مهمترین جزیره و بندر تجاری خلیج فارس بود. به گفته وصاف «بازرگانان از هندو سند و چین و ترکستان و مصر و شام و قیروان به آنجا وارد می‌شوند و کالاهای خود را عرضه می‌دارند.» ۲۶۹ قزوینی در نیمه دوم قرن هفتم هجری کیش را به آبادی ستوده است و می‌نویسد: این شهر دارای ابنیه و عمارات و باغها و دروازه‌های زیاد است و در عهد ما هیچ مکانی به صفا و دلکشی آنجا نیست. بعلاوه می‌گوید در آنجا کشتی‌های ایران و هندوستان که به قصد تجارت بدین صفحات می‌آیند در آنجا لنگر می‌اندازند. ۲۷۰

علی‌رغم این، جزیره کیش در دوره ایلخانان وضعیت سیاسی آشفته‌ای داشت . معمولاً بین حاکمان جزیره هرمز و جزیره کیش بر سر تصاحب عواید تجارت دریایی درگیریهای نظامی متعددی روی می‌داد. در این درگیریها چندین بار کیش توسط رقبا تسخیر و غارت و ویران گردید.

بعد از مرگ اتابک ابوبکر محمود قلهاتی حاکم هرمز یک چندی کیش را تسخیر کرد اما سونجاق حاکم مغول فارس، کیش را به تصرف خود درآورد . بعد از این زمان اداره امور کیش بدست حاکم شیراز، ملک الاسلام شیخ جمال الدین افتاد . وی انحصار تجارت دریایی با هندوستان را در اختیار داشت، و از این راه درآمد بسیاری حاصل می‌نمود.برادر وی ملک فخرالدین احمدبن‌ابراهیم الطیبی حاکم کیش بود. وی جهازات جنگی فراوانی در اختیار داشت و بر اکثر جزایر فرمان

می‌راند. وقتی که بین امرای هرمز اختلاف بوجود آمد، ملک الاسلام به طمع بدست آوردن هرمز در امر داخلی هرمز دخالت نمود و مجدداً یک سلسله جنگ و ستیز بین هرمز و کیش بوجود آمد. در این درگیریها یکبار کیش بدست رکن الدین مسعود حاکم هرمز تصرف شد و زیاده از دویست تومان زر و ابریشم و اموال دیگر از آن غارت گردید . اما نهایتاً هرمز بوسیله ملک الاسلام و ایاز تسخیر شد و به تابعیت کیش درآمد . اما بعد از چندی ایاز هرمز را مستقل اعلام کرد .

در سال ۶۹۶ هـ ملک الاسلام حکومت بروبحر ممالک فارس را از ایلخانان گرفت و قصد بدست آوردن هرمز را کرد. لیکن بهاء الدین ایاز به شدت مقاومت نمود . سپاه فارس و کیش در این درگیری شکست خوردند. بهاء الدین ایاز دولتخانه کیش را متصرف شد و سه روز تمام آنرا غارت کرد . در این حمله کیش چنان ویران شد که برای مدتی خالی از سکنه ماند . وصاف می‌گوید مردم کیش همه به سواحل رفتند چنانکه به جز یک ماهیگیر در تمامت کیش کسی نماند .

بعد از این ملک الاسلام که تجارت پر سود دریایی را از دست داده بود به حاکم هرمز پیشنهاد صلح داد و برای مدتی آرامش برقرار گردید. این آرامش تا زمانیکه وصاف اثر خود را تالیف می‌کرد برقرار بود . ۲۷۱

بنظر می‌رسید که در قرن هشتم هجری از اهمیت تجاری کیش کاسته شده باشد، بطوریکه سابقاً کیش جانشین سیراف شده بود ، همانطور به تدریج هرمز جای کیش را گرفت. با این حال باز در طول قرن هشتم هجری کیش جای مهمی بود و علاوه بر تجارت مهمترین محل صید مروارید محسوب می‌شد. حمدا... مستوفی در پایان عهد ایلخانی توضیح مختصری درباره کیش آورده است وی قیس را جزو کورهٔ اردشیر خوره فارس شمرده است و می‌گوید: «بر آن جزیره زرع و نخل است و در آنجا غوص مروارید است ، هوایش بغایت گرم است و آبش از باران که در مصانع جمع می‌شود.» ۲۷۲

هرمز

هرمز هم اسم شهری قدیمی واقع در خشکی و نام جزیره‌ای در دریاست . فاصله این دو با یکدیگر بقدر یک فرسخ است . ابن خردادبه از این جزیره به نام ارموز نام می‌برد و حمدا... مستوفی آنرا ارحوص نوشته که همان جزیره معروف به جرون است. در سال ۷۱۵ هـ سلطان هرمز شهری را که در کنار دریا بود برای اینکه پیوسته مورد تهاجم دزدان بود، ترک کرد و هرمز نو را در جزیره بنا نمود. ۲۷۳

بنای شهر هرمز کهنه را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهند. لیکن اهمیت و اعتبار آن از بعد از اسلام آغاز می‌شود . هرمز کهنه در قرن میانه اسلامی بندر تجاری کرمان و سیستان بود . ۲۷۴ اصطخری درباره هرمز می‌گوید: «مسجد جامعی دارد ، منازل بازرگانان در روستایی است که دو فرسخ تا شهر مسافت دارند ، شهر نخلیات بسیار دارد و کشت و کاری آنها غالباً ذرت و نیل و زیره و نیشکر است. ۲۷۵ مقدسی بازار هرمز را ستوده است . و می‌گوید ، بازاری نیکو دارد و شهر از قنوات مشروب می‌شود و خانه‌های آن از خشت ساخته شده است . ۲۷۶

از قرن ششم هجری به بعد یک سلسله از امرای عرب در هرمز حکومت کرده‌اند و یکی از امرای مذکور موسوم به تورانشاه تاریخ مفصلی دربارهٔ این سلسله نگاشته است . بنا به روایت توران شاه موسس این سلسله یکی از روسای قبایل عرب موسوم به درم کوب بود که از خلیج فارس گذشته و در هرمز به قدرت می‌رسد. ۲۷۷ در این زمان هرمز از حساب ممالک کرمان بود . در عهد اتابک مظفر الدین بن ابوبکر سعد بن زنگی والی هرمز محمود قلهاتی بود. محمود طبق معمول مال مقرر را به سلاطین کرمان می‌پرداخت . ۲۷۸ به گفته وصاف محمود با اینکه پیر شده بود. سپاهی گران ترتیب داد چنانکه حکام اطراف را به وحشت انداخت . در این زمان رقابت سختی بین کیش که ادارهٔ آن بدست اتابک فارس بود و هرموز وجود داشت . بعد از عصیان سلجوق شاه علیه هلاکو و لشکرکشی به فارس ، خلع قدرتی در کیش بوجود آمد، محمود کیش

اطلاعات درباره شهر هرموز کهنه چندان زیاد نیست. مفصل‌ترین توصیف از بندر هرموز کهنه در زمان آبادی آن در سفرنامه مارکوپولو آمده است. وی این شهر اینگونه وصف می‌کند: «این‌جا بندری است که تجار هندی با کشتی هایشان که پر از انواع ادویه ، سنگ‌های قیمتی ، مروارید ، پارچه‌های زربفت ، عاج فیل و بسیار کالاهای دیگر می‌باشد به آنجا می‌آیند و در آن شهر به تجار دیگری که آنها را به تمام دنیا می‌برند، می‌فروشند. این جا شهری است پر رفت و آمد و بسیار شلوغ که بر ادارهٔ بسیاری از شهرها و روستاهای دیگر نظارت دارد . نام شاه آن شهر رکن‌الدین است. زمین این شهر بخاطر گرما ... سالم نیست .... در این سرزمین شراب خرما و شراب ادویه را بسیار عالی درست می‌کنند .. مردم اینجا مسلمانند و پوستی تیره رنگ دارند ، تابستانها که گرمای آن کشنده است « هیچ کس در شهر نمی‌ماند، به همین جهت مردم به بیرون شهر به باغهایشان که آب زیاد است، می‌روند.» ۲۸۶

شهر هرموز کهنه تا ساحل دریا نصف روز فاصله داشت و بندرگاه آنرا در ساحل عمان نابند می‌گفتند . گویا شهر هرموز کهنه بعد از انتقال به جزیره جرون کاملاً ویران و خالی از سکنه نگردیده است . بطوریکه شبانکاره‌ای می‌گوید: «در این زمان شهر به جای است اما نه دارالملک و آن را هرموز کهنه می‌گویند و نواحی و قری و نخلستان دارد.» ۲۸۷ ابن بطوطه هم از آبادی هرموز کهنه سخن گفته است و می‌گوید: «در آن زمان به آن مغستان می‌گفتند و اکثر باغات و کشتزارها در آنجا بوده است.» ۲۸۸

بعد از مرگ بها الدین ایاز مجدداً وضعیت سیاسی هرمز آشفته شده است . کاشانی می‌نویسد : بعد از مرگ ایاز، کردانشاه پسر مسعود بر جای ایاز به حکومت هرمز رسید . این پادشاه که به تورانشاه نیز مشهور است ، فردی دانشمند و فهیم بود و نیروی شاعری نیز داشت . گویا وی تاریخی دربارهٔ تاریخ امرای هرمز نگاشته است . ۲۸۹ در این زمان عزالدین پسر جمال الدین ملک الاسلام یاغی شده به کیش فرار می‌کند. وی که از راه صید مروارید ثروت زیادی اندوخته بود . در سال ۷۱۶هـ به هرمز حمله می‌کند. گویا بعد از جنگ سختی کردانشاه به اسارت عزالدین در آمده است. اما مردم هرمز ملک دینار را که از نزدیکان کردانشاه بود، در هرموز به حکومت رسانیدند . ولی بعداً

کردانشاه خود را نجات داد به حکومت هرمز باز گشته است . بعد از وی پسر بزرگش بهرامشاه به مدت دو سال در هرمز جدید به حکومت رسید . وی در جنگی از امیر یوسف که داماد کردانشاه بود شکست خورد و امیر یوسف مزبور حکومت هرمز را بدست آورد. ۲۹۰

عىی رغم این آشفتگی‌های سیاسی و نبودن شرایط مساعد طبیعی ،شهر هرموز جدید در جزیره جرون به سرعت رشد کرده به شهری بزرگ و ثروتمند مبدل می‌شود . فرایاراودوریک که در اوایل قرن چهاردهم میلادی می‌زیسته ، نخستین کسی است که از شهر جدید در جزیره جرون سخن رانده و می‌گوید: این شهر دارای برج و بارویی متین و مستحکم است و انواع امتعه قیمتی در آنجا یافت می‌شود. جزیره‌ای که شهر مذکور در آن واقع است پنج میل تا خشکی فاصله دارد و هوای آن فوق العاده گرم و ناسازگار است و درخت و آب شیرین در آنجا یافت نمی‌شود.» ۲۹۱

اما مفصل‌ترین گزارش از هرموز جدید در سفرنامه ابن بطوطه آمده است وی هرمز را دیده و در توصیف آنجا و شهر کهنه می‌گوید :" شهر جدید روبروی آن در وسط دریا واقع است و بین آن وخشکی تنگه کوچکی از آب به وسعت سه فرسخ قرار گرفته است . هرمز جدید که ما به آنجا وارد شدیم جزیره است. «جرون» پایتخت آن می‌باشد. شهر هرمز شهر بزرگ قشنگی است که بازار معموری دارد و در حکم انبار تجاری هند و سند می‌باشد. زیرا امتعه و محصولات هندوستان از آنجا به عراق و فارس و خوزستان می‌رود. پادشاه در همین شهر اقامت دارد و ساکنین جزیره عموماً با ماهی و خرما که از بصره و عمان می‌آورند، تغذیه می‌نمایند و ضرب المثلی دارند که «ماهی و خرما غذای پادشاهانست» آب شیرین در آنجا کمیاب و گرانست و به این جهت آب انبارهای بزرگ برای جمع آوری و ذخیره آب باران ساخته‌اند ...» ۲۹۲

در این زمان هرمز به مهمترین نقطه تجاری خلیج فارس تبدیل شده است . سلطان قطب الدین حاکم هرمز که در پایان عهد ایلخانی اداره هرمز را بدست داشت . امیری بس خردمند و با تدبیر بود. وی توانست نیروی دریایی بزرگی تشکیل دهد و جزایر بحرین و سواحل قطیف و جاهای دیگر را متصرف گردد. شهر هرمز در زمان وی به منتهای درجه از زیبایی و اهمیت خود می‌رسید و این جایگاه را تا دویست سال بعد که بدست پرتغالیها اشغال می‌شد، حفظ نمود . آبه رینال

توصیف جامعی از اوضاع اجتماعی شهر جدید الاحداث کرده و می‌گوید:" منظره این شهر در نظر تجار و مسافرین خارجی از سایر بلاد مشرق زیباتر و مجلل‌تر جلوه می‌کرد. مردمان مختلفی از جمیع اقطار معمورهٔ عالم بدانجا آمده .... کف کوچه‌ها را با حصیر و در بعضی نقاط با قالی مفروش ساخته‌اند و برای جلوگیری از حرارت شدید آفتاب پرده‌های کتانی قشنگ در مقابل در خانه‌ها آویخته‌اند . اهالی در اطاقهای خود گلدانهای چینی پر از گل ورياحين قرار می‌دهند . شترهای زیاد با مشکهای پر از آب همیشه در میدان عمومی شهر حاضر است . شرابهای ایرانی و عطریات و انواع فواکه و مأکولات به حد فور در اینجا یافت می‌شود و عالی‌ترین موسیقی‌های شرقی را در آنجا می‌توان شنید . خلاصه آنکه تمول و ثروت و تجارت و ادب و نجابت با هم متفق شده و این شهر را مرکز سعادت و آسایش ساخته است ."۲۹۳

فصل نهم وضعیت حیات شهری ایالت شبانکاره

وضعیت حیات شهری ایالت شبانکاره

ایالت شبانکاره قسمت بزرگترو اصلی ولایت یا کورهٔ دارابجرد است، که در زمان مغولها از فارس جداشده بود و حکومتی جداگانه داشت. شبانکاره بگفته فارسنامه ابن بلخی طایفه‌ای از خاندان فضلویه دیلمان بودند و مذهب شیعه اسماعیلی داشتند. در زمان سلجوقیان قبیله شبانکاره و کردها در جنگی علیه اتابک چاولی بر وی غالب شدند و پس از اضمحلال سلجوقیان طایفه مزبور بر ناحیه خاوری ایالت فارس استیلا یافتند از آن به بعد این ناحیه بنام ایشان خوانده شد. ۱ مارکوپولو ولایت شبانکاره را با نام سنکاره در سیاحتنامه خود ذکر کرده است و طبق تقسیم‌بندی خود از ایالات ایران آنرا هفتمین ایالت از ممالک هشت گانه ایران می‌گوید.۲

حمدا... مستوفی حدود ایالت شبانکاره را با ولایات فارس و کرمان و بحرفارس پیوسته می‌دادند. وی در این ایالت از ده شهر نام می‌برد. بدون شک حیات شهری بواسطه غلبه عشایر نظامی براین ناحیه از قرن ششم هجری دچار افول و رکود شده بود و این روند نزولی در طول دورهٔ ایلخانان ادامه یافت. در این دوره شهرهای قدیمی و باررونقی چون دارابگرد تا سرحد ویرانی کامل پیش رفتند و شهرهای دیگر نیز به شهرک‌های کوچکی تبدیل شدند که تنها به بواسطه استحکامات نظامی‌اش توانسته بودند به حیات خود ادامه دهند. به عبارت دیگر اکثر شهرهای این ایالت همانند شهر ایگ، کرسی این ایالت، به قلعه شهر مبدل شده بودند. تنها مورد استثناء، تولد شهر با رونق لار در این دورهٔ بود. بنظر می‌رسد منطقه لار از حوزه نفوذ و تجاوز شبانکاریان برکنار مانده بود. و بواسطه موقعیت مناسب جغرافیایی و تجاری توانسته بود که استعدادهای منطقه را که در شهرهای دیگر مجال ظهور نداشتند، جذب نماید. با این حال رکود اقتصادی و نزول شهرهای این خطه در عهد ایلخانی انکارناپذیر است. مستوفی بنا به عادت خود، با مقایسه حقوق دیوانی این ایالت در عهد ایلخانان با دورهٔ سلاجقه رکود اقتصادی و سقوط سطح زندگی را در این ایالت به روشنی نشان داده است. وی می‌نویسد: حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بالای دویست تومان این زمان بوده است و در این زمان بیست و شش تومان و شش هزار و صد دینار است.۳

ایگ ـ زرگان

قلعه ایگ و شهر زرگان هر دو به هم متصل بودند و در عهد حکومت شبانکاریان **مرکز حکومت** آنها محسوب می‌شد. جغرافیانویسان اسلامی در قرن چهارم هجری این دو محل را به نام الداراکان یا الدارکان وایج ذکر کرده‌اند. اصطخری می‌نویسد در زمان او هریک از این دو محل دارای مسجد بوده است.۴

در متون تاریخی ساخت قلعه ایج را به فضل‌الله بن حسن ملقب به فضلویه یا حسنویه نسبت می‌دهند. این شخص که سردار طایفه شبانکاره بود در عهد الب ارسلان بر نواحی فارس استیلا یافت و دارالحکومه خود را در قلعه ایگ قرار داد.۵ شبانکاره‌ای درباره بنای قلعه ایگ می‌نویسد:

«روزی در این کوه که امروز قلعه دارالامان است [نظام الدین حسن بن ابراهیم ملک شبانکاره] به شکار برنشسته بود و این آب که از شیف به بدره می‌آید، بدید. و او را خوش آمد. آنجا تقدیر قلعه‌ای محکم کرد و در آن چند ماه مهندسان را فرمود تا رسم قلعه‌ای نهادند و بنای باره و خندق و سوربنهاد و محلات و خانه‌ها را بنیاد کردو بعضی به اتمام رسانید. و چون این قلعه بدست آمد شبانکارگان را قوتی پیدا شد و به صوب استیلایی و تسلطی می‌کردند و ملوک شیراز هرچند به دفع ایشان می‌کوشیدند، میسر نمی‌شد و بنیاد حرب و جدل فارس و شبانکاره از آن وقت است و بنیاد قلعه در سنه سبعین و اربع مائه بوده.»۶

این قلعه از لحاظ سوق الجیشی بسیار اهمیت داشت. **این قلعه بر کوهی قرار داشت که مشرف بر جاده معبر ایلات بود و پایین قلعه تنگه معرونی قرار داشت، که راه مهم اصطهبانات به داراب از آنجا می‌گذشت.**۷ شبانکاریان با تسلط بر این ناحیه موقعیت ممتازی یافتند. همزمان با حمله مغولان مظفرالدین محمدبن مبارزبن حسنویه در شبانکاره حکومت می‌کرد. او توانسته قلمرو خود را تا هرمز و فارس توسعه دهد.

ملوک شبانکاره ابتدا با مغولان مخالفت کردند و هلاکو ناگزیر گردید سپاهی به فرماندهی تکونچه به آن نواحی ارسال دارد. سردار مغول در صفر ۶۵۸ هجری شهر ایگ را محاصره کرد. بنا به گفتهٔ وصاف پایتخت شبانکاره نزدیک به ده ماه مقاومت نمود و فقط وقتی که محمدبن مبارز به تیر مغولان کشته شد. سقوط کرد.۸ اما ملوک شبانکاره در دورهٔ ایلخانان همچنان در قدرت باقی ماندند. اما هموارهٔ مغولان با گماشتن شحنه‌ای آنان را تحت نظر داشتند. شبانکاره‌ای از فردی بنام سیشی یعشی [?] نام می‌برد که در عهد هلاکو و اباقا شحنه ولایت شبانکاره بود. ۹ **مرکز این حکومت قلعه ایگ بود، که به دارالامان شهرت داشت.** وصاف دربارهٔ این قلعه می‌گوید: «قلعه ایگ دارالامان ملوک شبانکاره است. گویند ۱۷ هزار خانه بر بالای قلعه دارالامان است. در شمال قلعه کوهی است که به سلمانی مشهور است و معادن بعضی فلزات... در آنجا باشد. اگرچه آن نواحی از گرمسیرات است. اما آب و هوای خود ایگ معتدل است».۱۰

متاسفانه امروزه آثار قلعه از بین رفته است. و لیکن در آثار عجم فرصت شیرازی اطلاعات جالبی درباره این قلعه موجود است. طبق توصیف این کتاب آثار قلعه ایگ در چهار فرسنگی جانب شرقی اصطهبانات و بر فراز کوهی به نام قلات قرار دارد. قلعه از سنگ و گچ ساخته شده است و «در کمرکوه چهل برکه در سنگ بیرون آورده که در آنها آب می‌آمده، همچنین قریب به قلعه هفت برکه دیگر است و آب آن برکه‌ها از چشمه بوده که آنرا بن درهٔ خوانند و آن آب که از چشمه که بیرون می‌آید، داخل میشود در عمارتی که گنبدی برآن افراشته شده است و در آن عمارت دورتادور وسعت گاهی برای استراحت هست. پس آب از آنجا می‌گذرد و بعد سرازیر شده صحرائی می‌گردد و به آن زراعت می‌نمایند. ولی سابقاً آب از چشمه که برآمده و داخل می‌شده در جداولی که در کوه بریده‌اند و از آن جداول بر برکه‌ها می‌ریختند اکنون آن ممر خرابست. دیگر از جمله آثار آنجا معبدی بوده قریب به چشمهٔ مذکور، ایوان مانند، سه رزع تقریباً ارتفاع دارد، در کوه از سنگ بریده‌اند، و آن از آثار سلاطین عجم است که بعدها آنرا مسجد قرار داده و محرابی بر آن افزوده‌اند و خطوطی برآن منقور است و پایین‌تر از آن مسجد نیز بر مسطحه‌هائی از کوه خطوط بسیار نقر شده است.»۱۱

اطلاعات موجود درباره قلعه ایگ و شهر زرگان در دورهٔ ایلخانی نشان می‌دهد که این قلعه و شهر در این دورهٔ به اوج آبادی و رونق خود رسیده است.

عمده‌ترین عامل توسعه قلعه و شهر ایگ تلاشهای امرای شبانکارهٔ برای آبادی این شهر بود. از نظر طبیعی و جغرافیایی قلعه ایگ و شهر زرگان موقعیت مناسبی داشتند. وصاف از وجود معادن فلزاتی چون نقره و مرقشیشای و فولاد و موادی چون مومیایی و نمک هفت رنگ در آنجا خبر داده است.۱۲ از لحاظ آب و هوایی نیز منطقه مساعدی بنظر می‌رسد. وصاف می‌گوید اگرچه آن نواحی از گرمسیرات است، اما آب و هوای خود ایگ معتدل است و در باغهای آن میوه‌های سردسیری و گرمسیری بود. بخصوص نارنج، انجیر و شفتالوی آن بر میوه‌های سایر نقاط برتری دارد.۱۳ حمدا.. مستوفی از تولید غله و پنبه و خرما در نواحی این شهر خبر داده است.۱۴ با این همه چنین امکاناتی به اندازه‌ای نبود که بتواند موجب بوجود آمدن و استمرار شهری مرکزی و بزرگ شود. شهر ایگ تولد و توسعه

خود را مرهون جایگاه نظامی و موقعیت سیاسی بود که از قرن پنجم تا هشتم هجری بدست آورده بود. بعبارت دیگر اعتبار و توسعه این شهر بعنوان مرکز حکومت شبانکاریان در رابطه مستقیم با عظمت با اقتدار حکومت شبانکاریان بود. بنظر می‌رسد بعد انقراض این سلسله در سال ۷۱۲ هجری، گویا شهر و قلعه ایگ رو به ویرانی نهاده است. گرچه مدتی بعداز این در سال ۷۲۱ هـ فعالیت‌هایی برای بازسازی و عمران آن صورت گرفته است. اما هیچگاه این شهر موقعیت سابق خود را بدست نیاورد.

شبانکاره‌ای می‌نویسد: «در حدود سال ۷۲۱ هـ شبانکاره داخل بلوکات امیر مرحوم شرف‌الحق والدین محمودشاه شد و ملک تاج الدین مدتی ملازم اردو شد و پنج سال بعد با احکامی که موجب مصالح کار او و نواب او بود راهی ولایت شد و به مرمت احوال و تلافی اخراجات پرداخت و خزاین معمور شد. چون ولایت شبانکاره امروز (سال ۷۸۳هـ) داخل بلوکات امیرغیاث الدین کیخسرو خندا.. است، ملکی و متفرقی و شحنگی و جمله مناصب بر ملک تاج الدین و ملک رکن الدین حسن.. هزار اسب مفوض و ارزانی فرموده، دست ایشان در امور مملکت قوی داشته است.۱۵

قلعه و شهر ایگ تا اواسط قرن هشتم هجری همچنان موجودیت خود را حفظ کردند. حمدا.. مستوفی درباره آن به اختصار توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «ایگ وزرگان.... قلعه ایگ به روزگار ماقبل دیهی بوده است. حسنویه در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صفت است وبرو آب روان است، به هنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب بداند و ممرش از قلعه بگرداند، زود مستخلص شود و زرکان قصبه است درزیر آن قلعه هوایش به اعتدال نزدیک بود اما آبش ناگوارنده است و دروغله و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد.»۱۶

- لار

ولایت لار از محالات گرمسیر و وسیع‌ترین محالات فارس است. صاحب نزهه الاخبار حدود این ایالت را اینگونه بیان می‌کند: «تخمیناً شصت فرسخ در شصت فرسخ، حد جنوبی بحرالعجم، شمالی محالات کرمان، شرقی شمیل میناب، مغربی بلوکات فارس است.» ۵۷ شهر لار در جنوب دارابگرد و رونیز قرار داشت

از شهر لار هیچیک از جغرافیانویسان قدیم عرب و نیز مولف فارسنامه ابن بلخی که کتاب خود را در آغاز قرن ششم هجری نوشته است نام نبرده‌اند. حمدا.. مستوفی در قرن هشتم هجری، اولین مورخ و جغرافی‌نویسی است که از لار نام می‌برد. ۵۸ وی می‌نویسد: «لار ولایتی است نزدیک دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و اعتماد کلی به باران دارند و مردم او مسلمان باشند.» ۵۹

ابن بطوطه حدوداً همزمان با مستوفی می‌نویسد: لار شهری است بزرگ دارای چشمه‌سارهای متعدد و آب فراوان و باغها و بازارهای نیکو. در شهر لار در خانقاه شیخ ابودلف محمد منزل کردیم. در زمان وی در شهر لار پادشاهی بنام جلال‌الدین حکومت می‌کرد و ترک نژاد بود.۶۰

بنظر می‌رسد شهر لار در دورهٔ ایلخانی توسعه فروانی یافت. در اواخر قرن هشتم هجری و پس از آن در دورهٔ فرمانروایی اعقاب تیمور، لار مرکز ضرابخانه گردید. سکه‌های بدست آمده از این دوران ثابت می‌کند شهر لار در آن اوقات شهر بزرگ و با رونق بوده است.۶۱

نقص اطلاعات موجود اجازه نمی‌دهد، دربارهٔ علل توسعه حیات شهری در لار دورهٔ ایلخانی اظهار نظر کرد. به احتمال فراوان توسعه تجارت در سواحل جنوبی و به تبع آن توسعه تجارت در ایالات جنوبی ایران، در این تحول بی‌تاثیر نبوده است.

منطقه لار در این دوره از مسیر رفت و آمد طوایف شول و شبانکاره‌ای برکنار مانده بود و نسبت به دیگر مناطق این ایالت امنیت و آرامش بیشتری داشت. گویا در این زمان راه تجاری که از طریق جهرم به لار و سواحل خلیج فارس می‌رفت، رونق یافته بود.

ایالت کرمان

نام کرمان به کرمان بن هیتال بن ارفخشد بن سام بن نوحمنصوب است. در کتیبه بیستون از کرمان با نام یوتیه یاد شده است. کرمان یکی از ایالات اصلی ساسانی محسوب می شد که همواره یکی از شاهزادگان درجه اول با لقب کرمانشاه در آن حکومت می کرد. در این عهد سیرجان مرکز ایالت کرمان بود.

کرمان در زمان حمله اعراب تا آخرین لحظات به سلطان ساسانی وفادار ماند. یزگردسوم در سال ۲۹ هجری در گریز از برابر اعراب برای مدتی در این ایالت ماوا گرفت. کرمان عاقبت در سال ۳۱ هجری در عهد خلافت عثمان تسلیم مسلمانان شد.

جغرافیانویسان اسلامی ایالت کرمان را به پنج کوره به نامهای بردسیر،سیرجان،بم،نرماشیرو جیرفت تقسیم میکردند. وضعیت اقلیمی و جغرافیایی تمامی کوره های کرمان یکسان نبود . یک چهارم این ایالات کوهستانی و سرد سیر (صرود) و سه چهارم آن گرمسیری و کویری (جروم) بود.اقلیم این ایالت به گونه ای بود که اجازهٔ گسترش فوق العاده حیات شهری را نمیداد. قسمت اعظم خاک کرمان را کویر تشکیل میداد و بین شهرهای آن بیابانهای بزرگ قرار داشت . توسعه و پیشرفت حیات شهری در این منطقه بیشتر وابسته به وضعیت سیاسی و رشد تجارت بود.

بررسی تاریخ شهرهای این ناحیه نشان میدهد در مواقعی که دولتهای قدرتمند و حاکمان عمرانگر در این ایالت به قدرت رسیده‌اند و آرامش ایجاد شده، تجارت رشد نموده و در نتیجه فعالیتهای عمرانی در شهرها توسعه یافته‌اند و شهرهای جدید ایجاد گردیده‌اند. چنین شرایطی حدوداً بین قرون سوم تا اواسط قرن ششم هجری در کرمان پیش آمد و باعث توسعه زندگی شهری در این ایالت گردید و لیکن با شروع موج حملات و مهاجرتهای طوایف نظامی که بصورت مستمر از نیمه قرن ششم تا اواخر قرن هشتم هجری ادامه یافت، ضربه جبران ناپذیری به شهرهای ایالت کرمان وارد آورد و اسباب خلل و آشفتگی زندگی مدنی را در این ایالت فراهم نمود.

در سال ۵۸۳ هجری طوایق غز به رهبری ملک دینا بر کرمان مسلط شدند و تمام نواحی آن را به تصرف خود در آوردند. تاخت و تاز غزان تا ابتدای قرن هفتم هجری در کرمان ادامه یافت و قسمت های زیادی از این ایالت را ویران نمود.

همزمان با حمله مغول براق حاجب امیر قراختایی بر کرمان دست یافت و با پذیرش تابعیت مغولان بنای سلسله جدیدی را در این ایالت گذاشت. اولاد و احفاد وی با نام سلسله قراختائیان کرمان که تحت تابعیت ایلخانان بودند تا اوایل قرن هشتم هجری در کرمان به حکومت خود ادامه دادند.

متاسفانه اطلاعات موجود درباره وضعیت شهرهای ایالت کرمان در دوره ایلخانان بسیار اندک است. در متون تاریخی و جغرافیایی این دوره نسبت به شهرهای این ایالت بی‌توجهی بیشتری شده است. حمدا...مستوفی در نزهه القلوب، توضیح کرمان را به اختصار برگزار کرده در توصیف شهرها و نواحی آن و بشدت همان و بی دقتی نموده است. با این همه مطالعه یکایک شهرهای این ناحیه نشان می دهد که حیات شهری در همه شهرها و نواحی این ایالت به یکسان ضربه نخورده است. شهرهای این ایالت در طول دوره ایلخانان سرنوشت واحدی نداشتند . به لحاظ تشابه وضعیت شهرها در دوره ایلخانان، ایالت کرمان را می توان به سه بخش تقسیم نمود بخش غربی در مرز فارس. وضعیت سیاسی و نظامی آرامتری داشت . اما شهرهای این ناحیه موقعیت تجاری و سیاسی برتر خود را در این دوره از دست داده بودند. بطور کلی می توان گفت شهرهای این ناحیه در قرن هفتم و هشتم کم تحول بودند و وضعیت آنها نسبت به قرن گذشته تفاوت چندانی نکرده بود. شهرهای بخش شرقی در مرز سیستان مثل نرماشیر ، فهرج، بم و ریعان سخت‌ترین و عذاب آورترین روزهای تاریخ حیات خود را گذراندند و در این دوره بزرگترین ضربات را تحمل کردند. بطوریکه بسیاری از شهرهای این منطقه از بین رفتند. این منطقه اقلیم مساعدی نداشت، هجوم و حضور طوایف نظامی باعث قطع شبکه راهها و افول تجارت در این ناحیه گردید. در واقع شریانهای حیاتی شهرهای این بخش قطع شد . اما شهرهای ناحیه مرکزی و جنوبی کرمان که بر مسیر اصلی منتهی به کناره دریا قرار داشتند از وضعیت مناسب‌تری برخوردار بودند. گرچه حملات مکرر و غارتگریها و راهزنی های طوایف سرگردان در این ایالت، موانع جدی برای توسعه این شهرها بوجود آورده بود .اما استعدادهای طبیعی و جریان تجارت دریایی بقدری رونق داشت که توانست علی‌رغم تمامی این ناملایمات حیات شهری را در این نواحی حفظ کند و حتی توسعه بخشد.

کرمان

شهر کرمان در آثار جغرافیا نویسان اسلامی با نامهای وه اردشیر، بردسیر و گواشیر نامیده شده است. ۱

کرمان از روزگار باستان دارای اهمیت فوق العاده ای بوده است. بنای این شهر را که در ابتدا بصورت قلعه ای نظامی بوده، به گشتاسب بن لهراسب نسبت داده‌اند.۲ اما توسعه اصلی شهر کرمان مربوط به زمان ساسانی است که اردشیر اول پس از پیروزی بر هفتواد و تسخیر قلعه این شهر در سال ۲۲۶ م به ساخت شهر و تعمیر قلاع آن همت گماشت.۳ بطوریکه بسیاری از مورخان ساخت شهر را برای اولین بار به اردشیر نسبت می دهند. حمزه اصفهانی می گوید: «اصل آن را اردشیر مؤسس سلطنت ساسانی ساخت و آنرا به اردشیر نامید و اعراب آنرا بهرسیر یا بردسیر تلفظ کردند».۴ استاد باستانی پاریزی، پیدایش شهر کرمان را بنا بر یک ضرورت اقتصادی-نظامی می‌دادند. ضرورتی که ایجاب می کرد شعبه مهم راه ابریشم و راه ادویه هند و سواحل دریای عمان بصورتی از بیابانهای کرمان و بلوچستان بگذرد و به راه اصلی ابریشم - هرات-اسکندرون متصل گردد. نقطه ای که می توانست محل اتصال و گره پیوند این ارتباط باشد، همان محلی است که امروز به شهر کرمان موسوم است.۵ با فتح کرمان بدست اعراب مسلمان و خراب شدن قلاع نظامی آن، کرمان برای مدتی از اهمیت افتاد. و لیکن پس از یک قرن که نهضتهای ایرانی بعد از اسلام پیروز شدند و ابومسلم به کمک کرمانی و فرزندانش خلافت بنی امیه را واژگون ساخت، قلاع نظامی کرمان و بم مجدداً احیا شده و شهر دوباره توسعه یافت. اما چنین می‌نماید که در دو سه قرن اول هجری مرکزیت سیرجان بر مرکزیت کرمان و شهر بم می چربیده است. ۶ اهمیت اصلی شهر کرمان در دورهٔ بعد از اسلام از زمان ضعف آل بویه آغاز می شود و آن روزگاری است که ابوعلی محمدبن الیاس درحوالی سال ۳۲۲ هـ از خراسان به کرمان آمد و به بازسازی قلاع و شهر کرمان دست زد و «.... حصار گواشیر را به طالع جوزا بکشید و بعضی از

خرابات شهر قدیم که در شرق این شهر واقع است جزو نمود ... و عمارتی رفیع در صحرای فرمتین به ساخت.» ۷

محمدبن الیاس و فرزندان مدت پنجاه سال در کرمان حکومت نمودند. در این مدت کرمان توسعه یافت و به کرسی ایالت تبدیل گردید. مقدسی در همین زمان، این شهر را چنین وصف می کند : «اگر چه شهر بزرگی نیست ولی شهری بسیار مستحکم است. بیرون شهر قلعه بزرگی است، واقع بر فراز تپه‌ای، دارای باغستان و چاهی عمیق که به دستور ابن الیاس حاکم آنجا کنده شده است .... در دروازه شهر قلعه دیگری وجود دارد که اطراف آن خندقی حفر شده و بوسیله چند پل از آن خندق می‌گذرند. در وسط شهر نیز قلعه ای دیگر است که مسجد جامع بزرگ و با شکوه شهر در کنار آن قرار دارد. شهر دارای چهار دروازه به نامهای ماهان، خبیص، رزند و مبارک است ... در شهر باغهای بسیار است که از آب قناتها سیراب می شوند و آب خوردنی شهر از چاه است.»۸

از این زمان تا اوایل قرن پنجم هجری امرای بویه در کرمان حکومت می کردند. در سال ۴۳۳ ملک قارود سلجوقی به فرمان طغرل بک به کرمان حمله کرد و کرمان را از دست ملک بهرام والی بویهی گرفت. بعد از این تاریخ ترکمانان سلجوقی در کرمان مستقر شدند و اساس سلسله پادشاهی نیمه مستقلی را بنیاد کردند . قارود گروهی کثیر از ترکمانان سلجوقی را که با وی همراه بودند. طبق قوانین «نزول» در خانه های مردم سکنی داد و این وضع تا زمان جانشین او تورانشاه ادامه یافت . تورانشاه که از مفاسد اسکان ترکمانان در خانه های اهل کرمان آگاه بود، دستور داد تا محلتی خاص برای سربازان و ترکمانان ترتیب دهند. این محله که به محله شاه عادل شهرت یافت، همانند شهرکی مستقل بود و تاسیسات بزرگ از قبیل مسجد و آب انبار و گرمابه و کتابخانه و خانقاه و امثال آن در این محله مستقر بود.۹

با توجه به این نکته که سلجوقیان به اقتصاد شبانی پای بند بودند و عموماً در چادر و بصورت ییلاق و قشلاق زندگی می‌کردند، کمتر به توسعه مراکز شهری علاقه نشان می‌دادند و فقط در اواخر حکومت آنان مراکز شهری در کرمان کمی توسعه یافت . با حمله ترکمانان غز در سال ۵۸۳

هـ ایالت کرمان دستخوش ویرانی دیگر گردید و قسمت عمده‌ای از شهر بردسیر ویران شد. گرچه ملک دینار در ابتدا کرمان را به پایتختی برگزید و آثاری در این شهر به جا گذاشت ولیکن بعداً مرکز حکومت آنان به شهر زرند منتقل شد و کرمان و قلاع آن رو به ویرانی گذاشت.۱۰

حضور غزان در کرمان پنجاه طول کشید تا اینکه براق حاجب قراختائی در اوایل قرن هفتم هجری با استفاده از خلاء سیاسی که در کرمان به وجود آمده بود، توانست سلسله‌ای در کرمان تشکیل دهد. سلسله قراختایی ارتباط حسنه‌ای با ایلخانان داشت. امرای این **سلسله معمولا مورد تایید مغولان بودند. در طول حکومت ایشان بجز مواردی معدود کرمان در امن و آسایش به سر می برد و هر کدام امرای این سلسله گوشه ای از شهر کرمان را بازسازی و تعمیر نمودند.۱۰**

اما این نکته را در مورد شهر کرمان نمیتوان از نظر دور داشت، **که کرمان به دلیل موقعیت اقلیمی و محدودیت های جغرافیایی. هیچوقت بصورت غیر عادی و بطور آزاد و بی نهایت نمی توانسته توسعه یابد.** بطوریکه استاد باستانی پاریزی می‌گوید: «نظر کلی که در مورد تغیرات فضایی شهر میتوان ارائه داد این است که اصولا گسترش شهر همیشه در حدود و تابع میزان باز دهی اقتصادی روستاها و آبادیهای اطراف شهر بوده و چون گسترش و افزایش ده و قنات به سادگی و در مدت کوتاه امکان‌پذیر نبوده، میزان جابجایی و توسعه شهر بسیار محدود بوده و بطور کلی محلات نوساز اغلب بر جای محلات کهنه شهر تجدید بنا و ساختمان شده و در واقع بعد از شکست و اضمحلال هر سلسله ای یک رکود اقتصادی و ضعف مالی و سیاسی و نظامی دچار شهر می شده و قسمتی از شهر بدون سکنه می مانده و به خرابی می‌کشیده، در دوران شگفتگی بعدی که در اثر تغییر حکومتهای مرکزی و پیدایش سلسله‌های جدید حاصل می شده است، تجدید بنا و سازمان تازه نیز صورت می گرفته است.»۱۲

بهر حال کرمان در دوره نسبتا آرام قراختایی رو به توسعه و آبادی گذاشت. براق حاجب موسس این سلسله قلاع و حصار کرمان را تعمیر نمود. وی در کرمان جهت مدفن خود گنبدی عالی ساخت و در کنار آن مدرسه ای بزرگ بنا نهاد. این بنا که بعدها توسط جانشینان او تکمیل شد به محله ای جدید به نام محله ترک آباد در غرب شهر مبدل شد اکنون این بقعه معمور و به قبه سبز مشهور است.۱۳

بعد از مرگ براق در سال ۶۳۲ هـ برادر زاده او ملقب به سلطان قطب الدین به حکومت کرمان رسید . لیکن بعد از یک سال پسر براق که لقب سلطان رکن‌الدین داشت، با اخذ یرلیغ حکومت از قاآن مغول به حکومت کرمان رسید. در مورد وضعیت کرمان در روزگار رکن الدین اطلاعات متناقضی وجود دارد. سمط العلی او را پادشاهی خشن و عشرت‌طلب و بد گمان معرفی می‌کند.۱۴ علی رغم این مولف تاریخ سالاریه می نویسد: «وی در آبادانی مملکت مساعی جمیله معروف می داشت با قاطبه رعایا و برایا و کافه سکنه در نهایت رافت سلوک می فرمود.»۱۵

ملک قطب الدین که بعد از قدرت گیری رکن الدین مقیم درگاه قاآن شده بود، با مساعی زیاد در سال ۶۵۰ هـ فرمان حکومت کرمان را از منگو قاآن گرفت . وی به همراه منکوحه اش ترکان خاتون دختر براق تا سال ۶۵۶ هـ برکرمان حکومت کرد. بقول احمد علی خان وزیری، «الحق در زمان سلطنت او برتمام سکنه شهر و بلوکات کرمان خوش گذشت.»۱۶

بعد از مرگ قطب‌الدین امراء و اعیان مملکت کرمان بر حکومت ترکان خاتون اتفاق کردند و منگو قاآن نیز او را به حکومت کرمان گماشت . ترکان خاتون در مدت ۲۵ سال حکومت خود در کرمان همت خود را بر آبادانی ولایت و رفاه حال رعیت گذاشت. بطوریکه وزیری می گوید: «عشر عشیر آن از هیچ پادشاهی به ظهور نرسیده است . وی در مدت حکومت خود محله ترک آباد را وسعت داد و مقبره و مدرسه ای در آنجا برای شوهر خود قطب الدین ساخت، که به مدرسه قطبیه یا عصمتیه معروف است و قری زیادی را بر این مقبره و مدرسه وقف نمود. علاوه بر این وی در حومه گواشیر قرای متعددی ساخت . دو قریه، سه آسیاب و چترود از محدثات وی می باشد.»۱۷

در سال ۶۸۱ هـ سلطان جلا الدین با لقب سیورغتمش به حکومت کرمان رسید. رابطه او با دربار ایلخانی بسیار حسنه بود. بطوریکه خواهر وی پادشاه خاتون همسر گیخاتو بود و خود وی دختری از شاهزادگان ایلخانی به نام کردوجین را به همسری گرفته بود. در طول حکومت سیورغتمش کرمان در امان و آسایش بود. وی بناهایی در محله ترک آباد ساخت.۱۸

لیکن با بقدرت رسیدن گیخاتو فرمان حکومت کرمان با نام پادشاه خاتون صادر شد و وی سیور غتمش را در اوان حکومت بکشت . بدین ترتیب کرمان شاهد در گیری و ستیزه طولانی بین کردوجین

بیوه سیورغتمش و پادشاه خاتون گردید. با بحکومت رسیدن غازان حکومت کرمان به محمد شاه واگذار گردید. وی فخرالدین نامی را به وزارت خود به کرمان فرستاد. امادر این زمان کرمان گرفتار شورشی بزرگ گردیده بود. اهالی کرمان به تحریک شاهزادگان قراختایی علیه فخرالدین شوریدند و وی در اثنای شورش کشته شد . این شورش توسط نیروهای مغول و محمد شاه سرکوب شد بنا به گفته منابع لشگریان مغول مدت یازده ماه شهر را محاصره کردند و در این مدت اکثر قلاع شهر ویران شد و بسیاری از محلات شهر خراب گردید و خلق بسیاری کشته شدند.۱۹

محمد شاه بعد از فتح شهر با لقب مظفرالدین شاه یک سال بر شهر حکومت راند و در سال ۷۰۲هـ درگذشت . غازان خان حکومت را کرمان بر شاه جهان، فرزند سیورغتمش داد و وی در طول حکومت خود به تعمیر خرابیها و رفاه ساکنان شهر اقدام نمود. اما سلطان الجاتیو چون امور ایالت کرمان را سامان یافته ندید وی را معزول کرد و کرمان از این تاریخ مستقیما زیر نظر مغولان رفت. الجاتیو حکومت کرمان به امیر ناصرالدین واگذاشت و وی به همراه فرزندش به نام نیک روز که ملقب به قطب الدین تا پایان دوره ایلخانی بر کرمان فرمان راند.۲۰

متاسفانه توصیف حمدالله مستوفی از کرمان در نزهه القلوب هیچ اطلاعی از وضعیت این شهر در دوره ایلخانی نمی‌دهد. مستوفی در مورد گواشیر فقط به ذکر مطالب مختصری از دوره های قبل از مغول بسنده کرده است.۲۱

مشروح‌ترین گزارش از وضعیت اجتماعی و اقتصادی کرمان در دوره ایلخانان در سفر نامه مارکوپولو مذکور است. مارکوپولو دوبار از کرمان در تاریخهای ۱۲۷۲م۶۷۱ هـ و ۱۲۹۳م۶۹۳هـ دیدن کرده است و گزارش مشروحی از وضعیت از این شهر آورده است. به گفته وی در کرمان معادن ارزشمندی از سنگ فیروزه و آهن و فولاد هندی وجود داشته است. وی می‌گوید: «در کرمان بهترین زین ویراق مهمیز، دهنه و لگام اسب، شمشیر و کمان و تیر دان و هر نوع اسلحه دیگر ... می سازند. دختران و زنان کرمان پارچه های ابریشمی را با ظرافت بسیار در هر رنگ و اشکال حیوانات و پرندگان و سایر نقوش می‌بافند و نیز پرده‌های بسیار زیبا برای خانان و سرداران تهیه می‌کنند. این پرده‌ها آنقدر زیبا است که دیدنشان انسان را جادو می‌کند. رومتکایی، ملافه و نازبالش‌هایی نیز از حریر

به زیبایی و ظرافت تمام درست می‌کنند.» وی برخلاف سایر جاهای ایران که به گفته وی مردمی بی اخلاق و دورو دارد، از اخلاق حسنه و بزرگ‌منشی مردم کرمان ستایش کرده است و می‌گوید: این اخلاق نیکو به خاطر خاصیتی است که در خاک کرمان وجود دارد و در این باره داستانی جذاب نقل می کند.[۲۲]

در یک نگاه کلی کرمان در دوره ایلخانان اغلب دارای آرامش و ثبات بوده است و حاکمان محلی این شهر نیز از توسعه و عمران شهر کرمان غافل نبوده‌اند. و لیکن همانطور که اشاره شد به دلیل محدودیتهای اقلیمی، توسعه کرمان بسیار محدود و در حد بازسازی شهر صورت گرفته است. البته توسعه تجارت دریایی و قرار گرفتن این شهر بر سر راه اصلی تجارت باعث توسعه کرمان و خصوصا صنایع تولیدی و پیشه‌وری در این شهر شده بود.

فصل دهم ایالات مفازه و سیستان

ایالت مفازه

کویر مرکزی ایران که جغرافیانویسان اسلامی از آن به نام مفازه یاد کرده‌اند، فلات مرتفع ایران را از شمال باختری به جنوب خاوری به دو بخش تقسیم می‌کند.[۱] مستوفی حدود دقیق آنرا اینگونه می‌نویسد: «آغاز این مفازه از ولایت قزوین از دیه سومیقان که مغول آنرا آق خواجه خوانند تا کنار دریای عمان به حد هرموز می‌رسد و چندانکه میرود عرضش فراختر، طرف جنوبش از ولایات ساوه و قم و کاشان و زواره و نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته به دریا رسد و طرف شمالش بر دیار ری و قومس و خراسان و قهستان و زاول و سیستان و عزنه، کاول گذشته در بحر افتد. طولش چهارصد فرسنگ بود. آغاز عرضش یک دو فرسنگ و انجامش از کنار دریا از دویست فرسنگ می‌گذرد».[۲]

در کلیه آثار جغرافیایی از کویر و آبادیها و راههای آن یاد گردیده، اما تنها نوشته‌های ابن حوقل و مقدسی از روی بصیرت و مشاهدات مشخصی است. این دو جغرافیدان هر کدام چندبار از این بیابان پهناور عبور کرده‌اند و منازل و فواصل آنرا به دقت ثبت کرده‌اند. نوشته‌های تمامی جغرافیانویسان بعدی از اطلاعات مذکور در آثار این دو نفر اقتباس شده است.

ساکنان کویر بسیار اندک بودند و آبادیهای آن در فواصل بسیار از یکدیگر قرار داشتند. جغرافیانویسان اکثر سکنه این بیابان را راهزن می‌دانند. مستوفی می‌نویسد: «گرچه در این مفازه سکان کمتر از دیگر مفازات اسلام‌اند، اما دزدان قطاع الطریق که سکان به تحقیق‌اند، بیشتر از دیگر مفازات باشند».۳

بدون تردید حیات مسکون در این بیابان بسیار کم رمق بوده و زیستگاههای دائمی آن در طی قرون متمادی بدون تغییر باقی‌مانده‌اند. هیچ شهر بزرگ و قابل اهمیتی در کویر وجود نداشته است. جغرافیانویسان به چند واحه در این بیابان اشاره کرده‌اند. این آبادیهای کوچک در امتداد راه اصلی بیابان و به فواصل بسیار بعید از یکدیگر قرار داشتند. در حواشی بیابان و در مناطقی که شرایط جغرافیایی و اقلیمی مساعدتری وجود داشت. شهرهای کوچکی قرار داشتند. اما این شهرها معمولاً جزو ایالات همجوار محسوب می‌شدند. حمدا... مستوفی به نام سه شهر سفید، کهبنان و نه. در کویر اشاره کرده است. اما هیچ توضیحی دربارهٔ وضعیت این شهرها نمی‌دهد. در آثار تاریخی دوره مغول نیز به نام این شهرها اشاره نشده است.

شهر سفید در آثار دیگر جغرافیانویسان به شکلهای اسبید، سنیج و سنیگ آمده است. مقدسی سنیج را تنها شهر کویر می‌داند و آنرا تابع ایالت سیستان می‌داند.۴ در حالیکه ابن حوقل آنرا جزو شهرهای کرمان نام برده است.۵

این شهر در باریکترین نقطهٔ کویر بین نرماشیر و زرنج قرار داشت. مقدسی درباره این شهر می‌نویسد: چند کاریز و کشتزار بسیار و آبادی پرجمعیت دارد.۷

شهرک کهبنان احتمالاً همان کوه بنان باشد که جزو شهرهای ایالت کرمان محسوب می‌شد.۸ حمدا... مستوفی می نویسد: کهبنان شهرکی کوچک و از اقلیم سیم است. غله و خرما دارد.۹

شهر نه بانیه معتبرترین و قدیمی ترین شهر کویر بود. حمدا... مستوفی ساخت آنرا به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد. معمولاً نه را جزو شهرهای قهستان یا سیستان محسوب می‌کردند.۱۱ شهر نه به دلیل قرار گرفتن در بین چند ایالت مهم کرمان، سیستان، خراسان و قهستان، بسیار اهمیت داشت. گویا این شهر در دورهٔ ایلخانان به دست دودمان محلی که از آنها به نام ملوک یاد شده است، اداره می‌شد. این شهر از آن جهت اهمیت داشت که کلیه راههایی که از کرمان و سیستان به قهستان و خراسان می‌رفت در این شهر به هم می‌پیوست.۱۲

از وضعیت این شهر در دورهٔ ایلخانان اطلاعات زیادی وجود ندارد. در تاریخنامه هرات چند بار از ملوک نه یاد شده است. گویا در این زمان دودمان حاکم برآن تابع حکومت آل کرت بودند. سیفی هروی از ملک مبارزالدین محمد نهی بعنوان حاکم نه در سال ۶۵۱ یاد کرده است.۱۳ بنظر می‌رسد وضعیت این شهر در دورهٔ ایلخانان تغییر زیادی نکرده است.

ایالت سیستان

ایالت سیستان همان دارانگیانا باستانی که در کتیبه بیستون از آن در اعداد یکی از ممالک شرقی داریوش هخامنشی نام برده شده است. در عهد اشکانیان طوایف اسکیت یا سکاها در این ایالت ساکن شدند. و از آن به بعد نام این ایالت به سکستان به معنای محل سکنی سکاها خوانده شد و در منابع اسلامی نیز از آن با نام سجستان یاد شده است.

مسلمین در سال های ۳۰ تا ۳۳ هجری در عهد خلافت عثمان سیستان را فتح کردند. این ایالت در قرون اولیه هجری به واسطه دوری از مرکز خلافت محل و ماوای ناراضیان حکومت خلفا بود. خوارج به عنوان بزرگترین فرقه ناراضی اسلامی چندین بار در این ایالت سر به شورش برداشتند. نفوذ و حضور خوارج در سیستان تا زمان به قدرت رسیدن یعقوب لیث صفاری در اواسط قرون سوم هجری ادامه یافت.

سلسله صفاریان گرچه بعد از یعقوب و عمرو قدرت نظامی خود را از دست داد اما به واسطه علاقه مندی مردم سیستان به این خاندان همچنان به عنوان حاکمان محلی در سیستان به حکومت

خود ادامه دادند. در زمان حاکمیت مغولان برای مدتی دودمان آل کرت هرات بر سیستان دست یافتند اما سلسله آل مهربان که خود را منصوب به صفاریان می دانستند به حکومت رسیدند.

سه ولایت سیستان، زمستان و قهستان در دورهٔ ایلخانی ایالت واحدی را تشکیل می‌دادند. ترکیب این سه ولایت در یک مجموعه سیاسی در دورهٔ ایلخانی صورت گرفته است. در متون تاریخی این دورهٔ، معمولاً به هر یک از این ولایات جداگانه اشاره شده است. اما در نزهه القلوب از این سه ولایت تحت عنوان یک ایالت با مرزهای مشخص و مرکزیت واحد یاد شده است. مستوفی می‌نویسد: «و آن هفده شهر است و هوای معتدل دارد و حدود آن تا ولایات مفازه و خراسان و ماوراءالنهر و کابل پیوسته است. حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است و دارالملکش شهر سیستان و شهر تون و قاین و خوسف و جنابد از معظمات بلاد آن.»۱

شناخت وضعیت حیات شهری این ایالت در دورهٔ ایلخانان به سادگی میسر نیست. آگاهی‌های ما از تعداد شهرها و وضعیت آنها بطور عمده متکی به اطلاعات و مطالب مختصری است که حمدالله مستوفی در نزهه القلوب ارائه داده است. در متون تاریخی کمتر نامی از شهرهای این ایالت برده شده است. در تواریخ عمومی و سلسله‌ای این دورهٔ تقریباً هیچ اطلاعی وجود ندارد. فقط دربارهٔ برخی از شهرهای سیستان، می‌توان اشارات غیرمستقیم و مختصری در تاریخنامه هرات اثر سیفی هروی یافت.

باتوجه به قلت اطلاعات نباید انتظار ارزیابی دقیق و بی‌شک وشبهه‌ای را از حیات شهری در این ایالت داشت. بررسی و تحلیل محتوای گزارشهای ناقص موجود، نشان می‌دهد که وضعیت حیات شهری در سه ولایت مزبور یکسان نیست. شهرهای این ولایات سرنوشت واحدی نداشته‌اند.

گذشته از تفاوت‌های جغرافیایی و اقلیمی این سه ولایت، مغولان با تمامی شهرهای این ایالت برخورد یکسانی نداشتند.

ولایت سیستان و زاولستان تقریباً وضعیت مشابهی داشتند. اخبار مربوط به فتوحات مغول نشان می‌دهد، این ناحیه در نخستین سالهای تهاجم مغولان به ایران، تسخیر شد و برخی از شهرهای آن

ویران گردید. اما شهرها و نواحی که در دست حاکمانی بود که با مغولان مصالحه کرده بودند، ازآسیب و ویرانی نجات یافتند.

به هر ترتیب در نخستین سالهای تهاجم، پای مغولان به این ایالت باز شد و طوایفی از نظامیان مغول در نواحی مختلف آن مستقر شدند. شرایط اقلیمی و مراتع غنی این ناحیه برای زندگی کوچروی بسیار مناسب بود. گروههای مختلف مغولان نسبت به تصاحب این منطقه به شدت از خود علاقه نشان داده‌اند. گزارش‌های متعددی از منازعات دسته‌جات مغول مستقر در این ایالت در منابع این دورهٔ مذکور است. مسلماً این وضعیت تاثیر مخربی بر روند توسعه حیات شهری در این ناحیه گذاشته است.

ازطرف دیگر تعدد مراکز قدرت، چهره سیاسی این ایالت را آشفته کرده بود. در بسیاری از ولایات و شهرهای سیستان و زابلستان خاندانهای محلی حکومت می‌کردند. هر یک از دودمانهای حکومتگر این ناحیه در پی توسعه حوزه فرمانروایی خود و بدست آوردن قدرت نظامی بیشتر بودند. در منابع تاریخی از قلعه‌های نظامی متعددی در این ایالت نام برده شده است. این قلعه‌ها مقر اصلی حکومت‌های محلی محسوب می‌شدند و معمولاً گروههای بزرگ نظامی که گاهی تعداد نفرات آنها به ده هزار نفر می‌رسید، در آنها مستقر بودند. وسعت این قلاع گاهی به اندازه یک شهر بود. شهرهای این ولایت نیز معمولاً دارای استحکامات نظامی، قلعه، باور، خندق و... بودند. بعبارت دیگر شکل ظاهری قلعه‌ها و شهرها در این دورهٔ به هم نزدیک شده بود. حتی بنظر می‌رسد تمایز ساکنان قلاع و شهرها نیز از بین رفته بود. در منابع از ساکنان شهرها و نواحی این ایالت بعنوان مردمانی جنگجو و سلاح وزیاد شده است.

اوضاع آشفته سیاسی، کثرت درگیرهای نظامی، حملات طوایف و لشکریانی که از خارج مرزها می‌آمدند، استقرار و حضور طوایف نظامی مغول، در این ولایت شرایطی را بوجود آورده بود که تنها شهرهایی که از استحکامات نظامی و سکنه جنگجو بهره‌مند بودند، توانستند به حیات خود ادامه دهند. در این دورهٔ بیشتر شهرهای این ولایت از بین رفته‌اند. در حالیکه قلعه‌ها توسعه

یافته‌اند، محتوای مندرجات تاریخنامه هرات و وصف شهرهای این ولایت در نزهه القلوب، تقریباً ارزیابی فوق را تایید می‌کند.

وضعیت قهستان از هر حیث با سیستان متفاوت بود. این ولایت، کوهستانی، صعب‌العبور و خشک بود. اما موقعیت جغرافیایی منحصر بفردی داشت. کلیه راههایی که ایالات جنوبی و مرکزی را به خراسان پیوند می‌دادند و از این منطقه عبور می‌کرد.

فرمانبرداری زود هنگام اسماعیلیان از مغولان جلوی تعرض مغول و ویرانی شهرهای این منطقه را گرفت. در زمانیکه بسیاری از بلاد دیگر ـ حتی در شهرهایی که مغولان از تسخیر آنها چشم‌پوشی کرده بودند. ـ در آتش جنگهای کوچک محلی می‌سوختند. اسماعیلیان از شهرهای قهستان جزیره‌ای از رونق و ثبات ساخته بودند. همین امر باعث شده بود که شماری از علما و تجار و ثروتمندان خراسانی به شهرهای قهستان پناهنده شوند. سرمایه و دانش پناهندگان صرف توسعه حیات مدنی در قهستان گردید. بطوریکه در نیمه اول قرن هفتم هجری شهرهای قهستان به اوج عظمت و اعتبار تاریخ حیات خود دست یافتند.[۲]

اما با آمدن هلاگو به ایران دورهٔ آرامش قهستان خاتمه یافت. شهرهای این ایالت در معرض حملات مکرر مغولان قرار گرفتند. از میزان صدمات وارده به شهرهای قهستان اطلاع روشنی در دست نداریم. برخلاف تصور، بنظر می‌رسد، آسیب‌های جدی به شهرهای این ولایت وارد نشده باشد. در منابع فقط به ویرانی شهرهای ترشیز و تون اشاره شده است. احتمالاً بیشترین مقاومت در قلعه‌ها صورت گرفته است و مردم شهرها بدون سرسختی تسلیم شده‌اند. متاسفانه در منابع تاریخی دورهٔ ایلخانی هیچ ذکری از شهرهای قهستان نیست. حتی از آنها نامی نیز برده نشده است. اما توضیحات حمدا.. مستوفی نشان می‌دهد شهرهای این ناحیه بجز ترشیز همه به حیات خود ادامه داده‌اند.

عدم ذکر نام شهرهای قهستان در منابع تاریخی این دورهٔ نکته قابل تأملی است. بنظر می‌رسد که این ناحیه صعب‌العبور و کوهستانی از مسیر رفت و آمدهای مغولان دور افتاده است. جغرافیای خشک و کوهستانی قهستان چندان مغولان به خود جذب نکرده است. البته این سخن بدان معنا

نیست که مغولان در این ایالت حضور نیافتند. در منابع گزارشهایی مبنی بر واگذاری بخش‌هایی از این ایالت به گروهها و طوایف نظامی مغول وجود دارد. اما تعداد مغولان به حدی نبود که جغرافیای جمعیتی منطقه را تغییر دهد و بر حیات شهری آن تاثیرگذار باشد. معمولاً تعداد آنها از حد افراد و گروههای تحت فرمان یک امیر مغولی فرا نمی‌رفت. همان امیری که عنوان شحنگی یا امارت این ایالت را بدست آورده بود.۳

اما با این حال اکثر شهرهای قهستان، شهرهایی کوچک و کم‌رونق بودند. محیط طبیعی قهستان مستعد پرورش شهرهای بزرگ نبود. از طرف دیگر با رکود چشمگیر اقتصادی خراسان و کم‌رونق شدن جاده‌های تجاری که از این ایالت می‌گذشت، اکثر شهرهایی که توسعه خود را مدیون جاده‌های تجاری بودند در حد شهرهای کوچکی تنزل نمودند.

با این حال حیات شهری در ولایت قهستان از دو ولایت دیگر سیستان و زاولستان رونق بیشتری داشت. بطوریکه از شانزده شهری که حمدا.. مستوفی در این ایالت نام می‌برد، ۸ شهر و تمامی شهرهایی که وی از آنها بعنوان معظم بلاد این ایالت یاد می‌کند، درولایت قهستان قرار داشتند.

بدون تردید حیات شهری در هر سه ولایت سیستان، زابلستان و قهستان در دورهٔ ایلخانان نسبت به دوره‌های قبلی دچار افت و رکود کلی شده بود. مقایسه تعداد و اندازهٔ شهرهای این ولایات در آثار جغرافیانویسان پیش از حمله مغول با تعداد و اندازهٔ شهرهایی که حمدا... مستوفی در نزهه القلوب ذکر کرده است، بهترین دلیل برای دریافت این رکود است.

از شانزده شهر شناسایی شده در این ایالت، دو شهر بزرگ، سه متوسط و ۹ شهر دیگر شهرهایی کوچک بودند.

سیستان

سرزمین سیستان جلگه‌ای وسیع را در دلتای رودهیرمند در کنار دریاچه زره شامل می‌شد.۴ کرسی این ایالت سرسبز و پرنعمت شهر زرنگ بود. این شهر در دورهٔ ساسانی شهری مهم و بزرگ محسوب می‌گردید. زرنج در قرن سوم و چهارم هجری به اوج اهمیت و اعتبار رسید. امرای

قدرتمند صفاری این شهر را بعنوان پایتخت خود برگزیدند و بناها و کاخهای باشکوهی در آن ساختند. گرچه دورهٔ عظمت صفاریان کوتاه بود. اما امرای این خاندان تا قرنها بعد در این شهر حکومت کردند و تمام همت خود را صرف آبادانی و زیبایی این شهر نمودند. در این دورهٔ زرنج شهر بزرگی بود. بنا به گفته یعقوبی محیط شهر به چهار فرسخ بالغ می‌شد۵ و شامل سه بخش کهندز و شهرستان و ربض بود و هر بخش حصار و بارویی جداگانه داشت.۶ ابن حوقل می‌گوید: شهر دارای قلعه و پنج دروازه است و حومه‌ای پنهاور دارد و این حومه نیز دارای قلعه و بارویی است و پیرامون آن خندقی است. حومه و شهر سیزده دروازه دارد و پنج دروازه داخلی همه آهنین است... مسجد جامع در حومه شهر است وارگ دولتی و مقر حاکم در شمال شرقی شهر قرار دارد.۷

شهر زرنج به همت امرای صفاری به مدت چند قرن همچنان در کمال آبادی و رونق زیست. گویا از اواخر دورهٔ خلفا نام زرنج متروک گشت. در آثار جغرافیایی قرن هفتم و هشتم هجری از این شهر معمولاً به نام شهر سیستان یاد شده است.

اطلاعات موجود نشان می‌دهد که زرنج در حملهٔ مغولان آسیب چندانی ندید. گویا امرای صفاری که در این شهر حکومت داشتند، پیش از رسیدن مغولان به این شهر، نسبت به چنگیزخان ابراز اطاعت نمودند و شهر را از ویرانی نجات دادند. در این زمان فردی از دودمان صفاری به نام ملک علی مسعود بعنوان حاکم سیستان در این شهر حکومت می‌کرد.۸

در جریان مقاومت‌های جلال‌الدین بر علیه مغولان، سیستان نقش مهمی داشت. احتمالاً لشکریانی که از ترکان قنقلی بودند، تحت فرماندهی قراجه، سردار جلال‌الدین، در این ایالت پناه گرفته بودند.۹ اما این گروه بزودی از مغولان شکست خوردند و برای مدتی یکی از سرکردگان مغول حکومت شهر زرنگ را به عهده گرفت.۱۰

بنا به گفته سیفی هروی در فرمان منگو که به جهت حکومت شمس‌الدین کرت صادر شده بود. سیستان جزو قلمروی حکومت دودمان کرت قرار گرفته است.۱۱ روایات و گزارشهای مکرری که در تاریخنامه هرات مذکور است، نشان می‌دهد که ملک علی مسعود حاکم سیستان تابع امر

شمس‌الدین کرت بوده است. سیفی هروی از مکتوبی یاد می‌کند که شمس‌الدین کرت برای حاکم سیستان فرستاده و در آن طلب هزار مرد جنگی نموده است.۱۲

با این حال گویا اهالی و حاکمان سیستان سلطه دودمان کرت را نپذیرفته و از دادن خراج به شمس‌الدین کرت امتناع نموده‌اند و مستقیماً خراج مرسوم را به اردوی مغولان فرستاده‌اند. این امر منازعه سختی را بوجود آورده است. سیفی هروی از حمله شمس‌الدین به شهر سیستان درسال ۶۵۶ هجری خبر می‌دهد. گویا در این تهاجم شهر سیستان به شدت آسیب دیده است. گرچه سجزیان به شدت مقاومت نمودند. اما نهایتاً شمس‌الدین کرت پیروز و ملک علی مسعود حاکم سیستان. کشته شد. سیفی هروی می‌گوید: شمس‌الدین گرچه اعیان و اشراف شهر را نواخت و از آنها دلجویی نمود، اما فرمانی صادر کرد که بر طبق آن هیچ یک از اهالی سیستان حق حمل اسلحه و تجهیزات جنگی را نداشت.۱۳

اما بنظر می‌رسد که سلطه دودمان آل کرت برسیستان چندان دوام نیاورده است. در منابع تاریخی دورهٔ ایلخانی از سیستان جزو حکومت‌های مستقل نام برده شده است. شبانکاره‌ای می‌نویسد: «جماعتی که دعوی ایلی نمی‌کنند بل که می گویند که به سر خود مملکتی داریم، چون سلاطین شام، مغرب و ملوک هند و دهلی و سیستان و مازندران. هر سال از خوف و هراس که از سطوت و شوکت ایشان دارند، چندان تحف و هدایا روانه می‌دارند که به نصاب مال قرار می‌رسد.»۱۴ سیفی هروی نیز از همراهی ملک نصیرالدین پسر و جانشین ملک علی مسعود با سلطان الجاتیو در محاصره هرات خبر داده است.۱۵

گرچه از وضعیت شهر سیستان در دورهٔ ایلخانان اخبار مستقیم و صریحی نداریم، اما بنظر می‌رسد این شهر و ناحیه آن در دورهٔ حکومت ایلخانان آسیب‌های جدی دیده است.

منطقه سیستان به دلیل آب و هوای مساعد و داشتن مراتع وسیع، همواره محل توجه طوایف مغولی بوده است. گویا اکثر نواحی این ایالت بعنوان علفخوار به طوایف نظامی مغول واگذار شده بود. از طرف دیگر طوایف مغول معارض با ایلخانان که عمدتاً متحدان اردوی خغبای محسوب می‌شدند، همواره به این ایالت و مراتع آن چشم طمع داشتند. در منابع این دوره گزارشهای متعددی مبنی بر حمله لشکریان دواوچغتایی و دیگر طوایف مغولی به

ین ناحیه وجود دارد. مهمترین این حملات تهاجم شاهزاده جغتایی، یساور، در سال ۷۱۸ هـ می‌باشد. بنا به گفته حافظ ابرو «شاهزاده یساور تا ده فرسنگی سجستان پیش آمد و یک دو حصار از رستاقات سجستان را فتح کرد و تمامی مردم آنجاها را کشت و سجستان را محاصره کرد. لیکن محاصره را رها کرد و کاری از پیش نبرد.»۱۶

علی‌رغم این صدمات شهر سیستان در پایان دورهٔ ایلخانی هنوز شهری بزرگ و با اهمیت به حساب می‌آمد. حمدا.. مستوفی می‌گوید که شهر سیستان دارالملک تمامی بلاد قهستان، نیمروز زاولستان بود.۱۷ گویا در این زمان تمامی مناطق یاد شده تحت تابعیت این شهر بودند و حاکمان برخی از شهرها و ولایات این ایالت، از طرف دودمان محلی حاکم بر سیستان انتخاب می‌شدند. سیفی هروی می‌گوید: در این زمان شاه‌علی پسر ملک نصیرالدین سجستان حاکم قهستان بوده است.۱۸ متاسفانه در منابع این دورهٔ هیچ اشاره‌ای به شکل و اندازهٔ شهر سیستان نشده است. دقیقاً مشخص نیست که شهر سیستان در مقایسه با قرون چهارم تا ششم هجری چه تغییراتی کرده است. گفته‌های شرف الدین علی یزدی که حمله ویرانگر تیمور به این شهر را گزارش کرده است، نشان می‌دهد که قلعه اصلی شهر که به قلعه زره مشهور بود در کنار دریاچه و در فاصله چند میلی شهر قرار داشته است. گویا در این زمان خود شهر استحکامات چندانی نداشته است، زمانیکه تیمور این شهر را فتح نمود، بجز یک حصار که به سادگی توسط تیمور گشوده شده، از بارو و قلعه دیگری صحبت به میان نیامده است.۱۹ مسلماً شهر سیستان در دورهٔ ایلخانی هیچگاه بزرگی، زیبایی و رونق قرون چهارم تا ششم هجری ر نداشت.

فصل یازدهم ایالت خراسان

ایالت خراسان

خراسان در زبان پهلوی خوراسان به معنی سرزمین خورشید طالع است. این اسم معمولا به تمام ایالات شرقی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بود اطلاق می شد. در زمان

ساسانیان خراسان به وسیله یک اسپاهبذ که عنوان پادگوسپان داشت اداره می گردید و چهار مرزبان تحت فرمان وی بر چهار بخش اصلی آن حکومت می کردند.
مسلمین در سال ۳۱ هجری خراسان را فتح کردند و بعد از آن والیان عرب در این ایالت به حکومت رسیدند. در همان قرون اولیه هجری خراسان به یکی از اصلی ترین و موثرترین بخش های سرزمینهای اسلامی مبدل شد و توانست نقش مهمی در تحولات سیاسی جهان اسلام عهده دار شود. خراسانیان به رهبری ابومسلم خراسانی عباسیان را بر سریر خلافت اسلامی نشاندند. اولین حکومت مستقل ایرانی نیز به وسیله طاهریان در این ایالت تاسیس شدو بعد از آن خراسان همواره مرکز حکومت در ایران محسوب می شد. ایالت خراسان بزرگ بدون تردید از معتبرترین و مهم‌ترین ایالات سرزمینهای خلافت شرقی بود. در روزگار بعد از اسلام در هیچ ایالتی به اندازهٔ خراسان حیات مدنی پیشرفت نکرده بود. بیشترین و بزرگترین شهرهای ایران در دورهٔ خلفا در این ایالت قرار داشتند. این درحالی است که این منطقه در دورهٔ پیش از اسلام نسبت به سایر مناطق ایران از سطح حیات مدنی نازلتری برخوردار بود.
جغرافیا نویسان اسلامی به تقلید از روزگار ساسانی خراسان را به چهار قسمت یا ربع تقسیم می کردند. هر ربعی نام یکی از چهار شهر بزرگ این ایالت را داشت.

ربع نیشابور

ربع نیشابور بیشترین موفقیت را در زمینه توسعه و احیای شهرها در ایالت خراسان داشت . تقریباً بیشتر شهرهای این ناحیه که در دوره قبل از حمله مغولان آباد بودند ، در این دوره نیز حیات شهری در آن‌ها جریان داشت . بررسی‌ها نشان می‌دهد که در این ربع بجز نیشابور ۱۳ شهر وجود داشت. از این میان یک شهر بزرگ ، ۸ شهر متوسط و ۴ شهر کوچک بودند.
شهر نیشابور در جلگه‌ای وسیع و حاصلخیز در غرب خراسان قرار داشت. شرایط مناسب اقلیمی و جغرافیایی این دشت، امکانات تجاری ،اقتصادی ، فرهنگی ویژه ای را بر رشد و توسعه حیات شهری در آن فراهم آورده بود. حیات شهری در نیشابور سابقه‌ای باستانی دارد. بنا به نوشتهٔ کهن

«شترستانهای ایران» شاهپور اول زادهٔ اردشیر در خراسان پادشاد تورانی «پهلیزک» را شکست داد و در همان آوردگاه «نیوه شاهپور» را بنیان گذاشت . در دورهٔ ساسانی این شهر موقع ممتازی داشت و ابرشهر نامیده می‌شد.۴

نیشابور در دورهٔ اسلامی شهری مهم بود. شهرت و توسعه اصلی این شهر از زمانیکه طاهریان آنرا به پایتختی برگزیدند، آغاز می‌شود. بارتولد می‌گوید: «آوازهٔ شهرت نیشابور با وصیت اشتهار عبدالله بن طاهر که اولین آباد کنندهٔ خراسان بود ، توام است.» ۵ از این زمان به بعد نیشابور همواره مورد توجه و عنایت خاص حکام و فرمانروایان قرار داشت . طاهریان ، صفاریان و سامانیان برای آبادی این شهر تلاشهایی نمودند . ۶ نیشابور در این عهد یکی از چهار شهر بزرگ خراسان بود. جغرافیانویسان اسلامی بواسطه قدرت ، مرکزیت و وسعت نیشابور ، به آن لقب امالبلاد داده بودند.

در قرن چهارم هجری نیشابور قریب به یک فرسخ مربع وسعت داشت و مانند اکثر شهرهای بزرگ ایندوره از سه بخش، کهن دژ، شهرستان و ربض، مرکب بود. مقدسی می‌گوید: «ربض نیشابور بیش از پنجاه دروازه داشت.» ۷ ابن حوقل بازار ، دکانها و مهمانخانه‌های شهر را ستوده است و می‌نویسد: «شهر همیشه مملو از صاحبان صنایع و تجار بود.» ۸

در زمان سلجوقیان با اینکه مرو عنوان پایتختی داشت ولیکن نیشابور همچنان از شهرهای مهم و معتبر خراسان محسوب می‌شد . **گرچه در قرن ششم هجری چند بلای طبیعی و تهاجم نظامی نیشابور را ویران نمود . ولیکن بواسطه استعدادهای فراوان و اقلیم مساعد، شهر مجدداً ساخته شد و دوباره رونق گرفت** . در قسمت الحاقی صوره الارض آمده است: «نیشابور در زمین هموار و بناهایش از گل و نیز گسترده در حدود یک فرسخ است. تا سال ۵۴۹هـ که غزان سلطان سنجر را شکست دادندو بر خراسان استیلا یافتند ، چنین بود . در این سال غزان بدان شهر درآمدند و آنرا غارتیدند و بیشتر مردمانش را کشتند و بقیه السیف جلای وطن کردند. سپس به سبب حوادث پیاپی ویران گردید . آنگاه چون دست ستمکاران از آن کوتاه گشت . مشغول رحمت خدا شدند. به محلی نزدیک شهر واقع در مغرب آن موسوم به شایگان که تلی نیز دارد در آمدند و در آنجا خانه‌ها و کاخها و

بازارها و گرمابه و قهوه‌خانه و مساجد ساختند و اکنون زیباتر از سابق شده است و آنرا نیشابور نامیدند و من در سال ۵۸۰ هـ شنیدم که آبادی تا جای قدیم پیوسته و بر بالای آن حصاری استوار ساخته‌اند.» ۹

نیشابور در دهه اول قرن هفتم هجری کاملاً آبادی خود را بازیافته بود. بطوریکه یاقوت حموی که مدت کوتاهی در این شهر اقامت داشته از بزرگی شهر و ازدیاد جمعیت آن یاد کرده است.۱۰ اما عمر شکوفایی نیشابور در این قرن کوتاه بود.

همزمان با تهاجم مغولان سلطان محمد در ۱۲ صفر ۶۱۷ هـ به نیشابور وارد شد . ولی بیش از یک ساعت در این شهر توقف نکرد ۱۱ و نیشابوریان را در برابر مغولان تنها گذاشت. سلطان فقط به مردم نصیحت کرد که «هر که چارهٔ کار خود کنند که کار مغول بلای آسمانی است و حصار و سپاه در برابر آن پایدار نباشد». ۱۲ گروه تعقیب کنندگان سلطان محمد به رهبری جبه و سبتای اونین مغولانی بودند که به نیشابور رسیدند . حاکم شهر از در اطاعت درآمد و با تقدیم هدایایی به لشکر مغول از آنها امان گرفت . مغولان به ویرانی حصار شهر رضایت دادند، و بدون آنکه آسیب به شهر وارد کنند، راه خود را پیش گرفتند. ۱۳ اما نیشابوریان بعد از رفتن مغولان، به سرعت حصار شهر را مرمت کرده، علیه مغولان شوریدند. بعد از این شورش نیشابور مورد حمله مغولان قرار گرفت. تغاچارنویان، داماد چنگیزخان، در اثنای محاصره توسط مدافعان شهر کشته شد . مغولان غضب کرده ، نیشابور را در صفر ۶۱۸ هـ گشودند . به فرمان تولوی تمامی اهالی شهر را کشتند. برخی مورخین رقم مقتولین نیشابور را ۱/۷۵۰/۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند . ۱۴

از وضعیت نیشابور بعد از ویرانی آن بدست مغولان اطلاعاتی نداریم . در منابع هیچ ذکری از آبادی مجدد این شهر و یا فعالیت‌های عمرانی که مغولان در بعضی از شهرهای خراسان انجام می‌دادند، وجود ندارد. بنظر می‌رسد حاکمان مغولی چندان توجهی به نیشابور نشان نداده‌اند . احتمالاً کشته شدن داماد چنگیزخان در این شهر که برای مغولان یادآور خاطره شومی بود ، عامل اصلی این بی‌توجهی باشد . با این همه بنظر می‌رسد عده‌ای از نیشابوریان که از قتل عام مغولان جان به برده بودند، به محل شهر بازگشته، مختصر آبادی و عمارتی در آن کرده‌اند. در منابع گزارش زلزله‌ای مهیب در نیشابور به عهد هلاکو

خان ثبت است که بر اثر آن شهر مجدداً ویران شده است. این خبر. آبادی و عمارت نیشابور را بعد از ویرانی اولیه آن بدست مغولان تأیید می کند. ۱۵

اولین عمرانگر نیشابور در عهد ایلخانان، خواجه وجیه الدین فریومدی وزیر خراسان در عهد هلاکو است وی بعد از ویرانی نیشابور بر اثر زلزله، به بازسازی آن همت گماشت. ۱۶ اما غضب طبیعت نیشابوریان را رها نکرد. در سال‌های حکومت اباقاخان زلزله‌ای دیگر در نیشابور روی داد و دیگر بار « منارهٔ قامت شهر را دوتا کرده»، نیشابور را مجدداً به ویرانی کشید. این بار اباقاخان در سال ۶۶۹ هـ دستور عمارت شهر را داد و نیشابور دوبارهٔ روی آبادی به خود دید. پوربهای جامی طی قصیده‌ای بلند جریان ویرانی و آبادی مجدد نیشابور را به نظم کشیده است:

ز زخم زلزله زیر و زبر شد چنانک   سماک زیر سمک شد ، سمک فراز سما

خدای خواست که بازش زنو بنا سازند   به دولت نوشیروان عهد ابقا

به سال ششصد و شصت و نه اتفاق افتاد   بنا نهادن این شهر شهرهٔ زیبا ۱۷

قهر طبیعت گریبان نیشابور را رها نکرد. مجدداً در سال ۶۷۱ هـ ۱۸و بعد از آن در سال ۶۷۹ هـ ۱۹ زلزله‌های پی در پی نیشابور را ویران کرد. عمرانگر بعدی شهر نیشابور را غازان خان مغول دانسته‌اند. گویا غازان در دورهٔ زمامداریش در خراسان، دستور آبادی نیشابور را داده است. اما در منابع تاریخی این دورهٔ هیچ گزارشی مبنی بر ساخته شدن نیشابور بدست غازان‌خان وجود ندارد بهرحال شهر جدید نیشابور که در دورهٔ ایلخانان بنا گردید، به شهر غازانی مشهور است.۲۰ مولف تاریخ نیشابور اعتقاد دارد نیشابوری که ابن بطوطه آنرا دیده ، و از آن به دمشق کوچک تعبیر کرده است، همان شهر غازانی می‌باشد . ۲۱

بلاهای آسمانی و زلزله‌های پی در پی یگانه عامل عدم توسعه و پیشرفت نیشابور در عهد ایلخانان نبود . اوضاع سیاسی و اجتماعی آشفته خراسان در دوره ایلخانی جدی‌ترین مانع برای احیا و توسعه شهر نیشابور بود. خراسان بواسطه همسایگی با اردوی جغتای ، در طول دورهٔ ایلخانی ، تاوان کینه جویی جغتائیان نسبت به ایلخانان ایران را به سختی پس داده است. شهرهای این ایالت در طول ایندورهٔ همواره در معرض حملات طوایف مغولی قرار داشتند که از آن سوی مرزهای آموبه می‌آمدند. نیشابور بواسطه موقعیت جغرافیایی و قرار

گرفتن بر سر راههای اصلی ایالت خراسان از این حملات ، آسیب‌های مکرری دید. در دورهٔ اباقا خان که حکومت خراسان به بشتین اغول واگذار شده بود. لشکریان جغتایی به رهبری براق در سال ۶۶۷ هـ به خراسان تاختند و از مرو تا نیشابور را غارت کردند. ۲۲ همچنین در سال ۶۹۹ هـ لشکریان نگوداری با مساعدت امرای آل‌کرت به خراسان و نیشابور حمله کرده، قتل و تاراج بسیار نمودند. ۲۳ ایضاً در زمان الجاتیو شهزادگان‌جغتایی کپک‌ویساور با سپاهی‌گران از آمویه گذشته تا حدود نیشابور را ویران کردند.۲۴

گذشته از این‌ها نیشابور از گزند گروههای طایفه‌ای و نظامی مغول که در خراسان مستقر بودند. در امان نبود. اختلافات این گروه‌ها گاهی به بروز جنگ می‌انجامید و به ناچار حاکمان و صاحب منصبان نیشابور در این جناح بندی‌ها شرکت می‌کردند و از این رهگذر شهر و ساکنانش متحمل خسارات و صدمات جدی می‌شدند

.

رشید الدین گزارش می‌دهد که در سال ۶۷۸ هـ برای اولین بار غازان خان به همراه امیر نوروز به نیشابور آمدند . مردم شادیها نمودند امیر نوروز دست امیران ستمگر این ناحیه را که بر مال و جان مردم درازدستی می‌کردند ، کوتاه نمود . ۲۵

گویا در این زمان رابطهٔ اتحادی بین اکابر شهر نیشابور و امیر نوروز ایجاد شد. بطوریکه در سال ۶۹۱ هـ که بین غازان و امیر نوروز درگیری به وجود آمد، عمادالدین خطیب نیشابوری از نوروز حمایت کرد و اهل شهر را به نفع او ترغیب نمود. گرچه خطیب مزبور به فرمان غازان به یاسا رسید. ۲۶ لیکن نیشابوریان همچنان با نوروز همدلی می‌کردند. **عاقبت غازان ناگزیر شد در ذی القعده سال ۶۹۳هـ به نیشابور حمله نماید.** رشید الدین می‌نویسد: اهل شهر به حمایت از فتنه انگیزان سر به شورش برداشتند. غازان شهر را محاصره کرد و اهل آنجا به جامع منیعی پناه بردند. لشکریان محلات و کوچه‌های شهر را غارت کردند و بطرف مسجد رفتند ... جماعت فضولان کشته و شهر غارت شد.» ۲۷

مالیاتهای سنگین و باج‌خواهی‌های مأموران دولتی و امیران خراسان یکی دیگر از عوامل عدم توسعه نیشابور در این دوره می‌باشد. حافظ ابرو از فشاری که شاهزاده یساور در سال ۷۱۷ و نارین طغان در سال

۷۲۹ به نیشابوریان برای گرفتن باج و مال آورده‌اند. خبری می‌دهد . ۲۸ سربازان و مأموران این دو میر به اسم گرفتن خراج چندین‌بار شهر نیشابور را غارت کردند. گویا اهالی شهر که تحمل چنین وضعیتی را نداشتند، جلای وطن کرده، نیشابور مجدداً در معرض ویرانی قرار گرفته است. بطوریکه سلطان ابو سعید برای نجات شهر از نابودی ناگزیر شد، امیر شیخ‌علی را به امارت‌نیشابور بگمارد. و به وی دستور داد که پشیزی مال دیوانی ازمردم نگیرد. ۲۹

گویا بعد از این فرمان دوباره نیشابور روبه آبادی گذاشته است . ولی بعد از مرگ ابو سعید مجدداً خراسان و نیشابور عرصهٔ درگیریهای مجدداً بین گروهها و طوایف مغولی مستقر در آن شد .

با این همه، به شهادت مستوفی و ابن بطوطه، نیشابور در دوره ایلخانی مقام خود را بعنوان یکی از شهرهای چهارگانه خراسان حفظ نمود. آبادانی این شهر در پایان دورهٔ ایلخانی حدی بود که ابن‌بطوطه آنرا دمشق کوچک نامیده است . به گفته مستوفی نیشابور شهر بزرگی بود که دور بارویش به پانزده هزار گام بالغ می‌شد و ام البلاد خراسان بود. شهر در کمال نزاهت و پاکیزگی قرار داشت و چشمه‌ها و نهرهای آب در همه کوچه و خیابانهای شهر روان بود. و عمارات و کوشک‌های زیبا بسیار داشت. ۳۰ بازار آن پررونق بود و از همه اقطار عالم تجار به آنجا می‌آمدند و قافله‌ها در آن نزول می‌کردند و معاملات بزرگ در آنجا انجام می‌شد .۳۱ بجز فیروزهٔ آن که شهرت جهانی داشت . نیشابور مرکز تولید منسوجات بود . ابن بطوطه از پارچه‌های حریر به نام‌های نخ و کمخا یاد می‌کند که در این شهر بافته می‌شد و به همهٔ دنیا از جمله هندوستان صادر می‌شد. وی نیشابور را چنین توصیف می‌کند: «نیشابور را دمشق کوچک می‌نامند. این شهر میوه‌ها و آبهای فراوان دارد و بسیار زیبا است . چهار نهر در این شهر جاری است و بازارهای خوب و وسیع و مسجد زیبایی دارد که در وسط بازار واقع است، با چهار مدرسه در کنار آن که آب فراوانی در آنها جاری است و گروهی از طلاب در این مدرسه‌ها مشغول فرا گرفتن فقه و قرآن هستند. مدرسه نیشابور از بهترین مدرسه‌های آن حدود است.» ۳۲

با این همه نیشابوری که ابن بطوطه دیده است با نیشابور قبل از ویرانی آن بدست مغولان بسیار فاصله داشت. زلزله . آشوب‌ها، فتنه‌ها و فساد عمومی مانع احیای همان شهری شد که مغولان آنرا ویران نمودند.

ربع هرات

ربع هرات بعد از ربع نیشابور بیشترین میزان از توسعه حیات شهری را در ایالت خراسان نشان می‌دهد. بطوریکه در این دوره، در ربع هرات ۷ شهر وجود داشت. از این میان یک شهربزرگ سه شهر متوسط و سه شهر کوچک بودند . مقایسه این وضعیت با رونق و تعداد شهرهای این ربع در دورهٔ قبل از تهاجم مغولان افت فاحش و تنزل حیات شهری را نشان می‌دهد .

شهرهای آبادان این ربع در ولایات باد غیس ، غرجستان ، غور ، با میان و... در دورهٔ ایلخانان هیچگاه احیا نشدند. در طول ایندورهٔ در ولایات مزبور هیچ شهری وجود نداشت.

هرات سابقه طولانی در حیات مدنی دارد. به نام این شهر در کتاب اوستا اشاره شده است . هرات از موقعیت جغرافیایی و طبیعی استثنایی برخوردار بود. این شهر نقطه اتصال چند کشور محسوب می‌شد. آب و هوای سازگاری داشت و اراضی آن حاصلخیز بود . فریر می‌گوید : «با این وضع دلفریب که هرات دارد بایستی همواره توجه پادشاهان ایران قدیم را جلب نموده باشد . هیچ شهری در آن حدود به اندازه هرات اهمیت تجاری و نظامی ندارد». ۱۴۵ در دورهٔ اسلامی بر اهمیت هرات افزوده شد. بطوریکه این شهر در دورهٔ خلفا همواره بعنوان یکی از چهار مرکز اصلی خراسان محسوب میگردید . ۱۴۶

تمامی جغرافیا نویسان اسلامی اتفاق دارند که هرات شهری با اهمیت ، پرجمعیت ، حاصلخیز و معمور بود . این شهر در دوره خلفا مرکز تجارت و بازرگانی و محل اجتماع توانگران و پر از فضلا و دانشمندان بود . ابن رسته می‌گوید: «هرات شهر بسیار بزرگی است و اطراف آن چهارصد ده بزرگ و کوچک و هر دهی دارای چهل و هفت خانه بزرگ و در هر خانه ده ، بیست نفر سکونت دارند.» ۱۴۷ اصطخری می‌گوید: «هرات بزرگترین شهر خراسان است . در تمام خراسان و ماوراالنهر و مرو و سیستان و جبال شهری به این بزرگی یافت نمی‌شود . در هیچ مسجدی به اندازهٔ مسجد هرات اجتماع نمی‌شود. انبار امتعه و کالاهای تجاری ایران به خراسان است.» در این زمان وسعت شهر به اندازهٔ نیم فرسخ بود که از سه بخش کهندز ، شارستان ، و ربض تشکیل

می‌شد. در این شهر انواع صناعات وجود داشت ۱۴۸ مقدسی می‌گوید: «عمارات شهر به هم پیوسته است و در آن اقسام شیرینی و پارچه اعلی تولید و به جاهای دیگر صادر می‌شود.» ۱۴۹ یاقوت که در اوایل قرن هفتم هجری هرات را دیده است می‌نویسد: «در خراسان هیچ شهری را نیافتم که بزرگی و اهمیت و شرافت و احترام و زیبایی و پر جمعیتی هرات را داشته باشد ، بوستانهای زیاد و چشمه‌های طبیعی فراوان دارد . مردمش دارای ثروت هنگفت می‌باشند . هرات پر از مردمان فاضل و دانشمند و اعیان و متمولین معتبر است . بسیاری از علمای بزرگ و اشخاص معتبر منسوب به هرات می‌باشند». ۱۵۰

تقدیر هرات در حمله مغولان به ایران شوم بود . اگر چه هرویان در اولین برخورد با مغولان مصالحه کردند و آسیبی ندیدند ، ولی بعد از مدتی سر به شورش برداشتند و شحنه مغول را کشتند . مغولان به سرداری ایلچیکدای نویان در سال ۶۱۸ هـ برای سرکوبی شورش هرویان به این شهر حمله کردند . گرچه مردم شهر پایداری نمودند ، اما مغولان نیز پای فشردند. بالاخره شهر بعد از یک ماه مقاومت در شوال همان سال گشوده شد. ۱۵۱ هـ ایلچیکدای بفرمود تا خلقش را از زن و مرد بقتل رسانند ... لشکریان جویهای خون را در درون و بیرون شهر روان کردند....هیچ سری را برتن و بدنی را بر سر نگذاشتند و تمامت بناها و سرای‌های شهر را فروکوفتند... و افزون از هزار هزار و ششصد کسری از خلق هرات شهید شدند.» ۱۵۲ جوزجانی رقم کشتگان هرات را دو میلیون و چهارصد هزار نفر می‌گوید. ۱۵۳ **در این میان فقط حدود هزار خانواده از بافندگان شهر نجات یافتند که به اسارت به مغولستان فرستاده شدند .**

براساس نوشته سیفی‌هروی‌هرات تا سال ۶۳۴هـ همچنان ویران ماند. دراین مدت فقط جمع اندکی به قیادت شرف‌الدین خطیب کهاز مهلکه رسته بود، درهرات به عسرت زندگی می‌گذارند.۱۵۴

در این سال اوکتای هزار خانوار بافنده هروی را به سرکردگی امیر عزالدین که مقدم ایشان بود برای احیا و آبادی مجدد شهر به هرات فرستاد . ۱۵۵ از خلال نوشتهٔ سیفی هروی برمی‌آید که انگیزهٔ اوکتای از احیای شهر یکی آن بود که مایحتاج و معاملات لشکریان مغولی که در اطراف و نواحی این شهر پراکنده بودند، تامین و تسهیل شود و دیگر اینکه از محصولات و کالاهایی که در این شهر تولید می‌شد، بهره‌مند... گردد .

بافندگان هروی که در مغولستان اسیر بودند به او گفته بودند که در هرات به جهت آب و هوای مساعد پارچه‌های مرغوبتری می‌توانند تولید کنند.» ۱۵۶ به دستور اوکتای در سال ۶۳۵ هـ اسیران هروی به هرات بازگشتند و شروع به عمارت شهر و کشت و کار نمودند . مغولان قستای نامی را به شحنگی آنها گماشتند . ۱۵۷ سیفی هروی که شرح کاملی از وقایع هرات را در این دورهٔ آورده ست کمتر به چگونگی ساخت. شهر جدید هرات اشاره کرده است . لیکن از فحوای کلام وی برمی‌آید که شهر حدوداً بر اساس همان شکل و طرح پیشین و برهمان موضع قبلی عمارت گردیده است .

گویا روند بازسازی هرات در اوایل با تأنی و به کندی پیش می‌رفت . علت این تأخیر وضعیت سیاسی نا مشخص این شهر بود . در این دوره حاکمان و عاملان شهر پی در پی عوض می‌شدند . هر از چند گاهی یکی از مدعیان حکومت هرات فرمان و یرلیغی از یکی از امرا و شاهزادگان مغول می‌گرفت . به هرات می‌آمد و حاکم قبلی را از شهر می‌راند . بطوریکه بین سالهای ۶۳۵ تا ۶۴۲ هجری که خاندان کرت بر این شهر مستولی شدند، هرات هفت حاکم مختلف را تجربه کرد. از میان این حکام مجد الدین کالیونی که از سال ۶۳۸ تا ۶۴۰ هـ در این شهر حکومت کرد، بیشترین فعالیت‌ها را برای احیای هرات انجام داد. با این حال جمعیت هرات تنها به ۶۹۰۰ نفر بالغ گردید. ۱۵۸

توسعه حقیقی هرات با قدرت یافتن امرای آل کرت در این شهر آغاز شد . بنیانگذار این دودمان شمس الدین محمد بن ابوبکر معروف به کرت بود. شمس الدین که از طرف سلاطین غور به کوتوالی قلعه خیسار مأمور بود و هنگام حمله چنگیز خان از در اطاعت در آمد، به حکومت ناحیه غور دست یافت و با استفاده از فرصت مناسبی که بر اثر فترت یورش مغولان در خراسان ایجاد شده بود ، دامنهٔ متصرفات خود را گسترش داد و در سال ۶۴۲ هجری به هرات دست یافت ۱۵۹ . شمس الدین با ایجاد روابط حسنه با مغولان در سال ۶۴۵ هجری از منگو فرمان حکومت هرات و نواحی دیگری در سیستان و افغانستان را گرفت و اساس حکومتی مستقل را به مرکزیت هرات پی افکند .

با آمدن هلاکو به ایران شمس الدین به پیشواز وی شتافت و در فتح قلاع اسماعیله با مغولان همراهی نمود. بدین ترتیب حکومت دودمان خود را در هرات تثبیت نمود .

در طی حکومت ملوک کرت در هرات . این شهر بعنوان مرکز حکومت ایشان رو به آبادی گذاشت. سیفی هروی که تاریخ ملوک کرت را به رشته تحریر درآورده است . در جابجایی اثر خود از فعالیت‌های عمرانی سلاطین این سلسله در هرات خبر داده است .

ایالت مازندران

نام قدیم این ایالت تاپورستان است که آن را با پتشخوارگر در قلمرو اشکانیان و ساسانیان منطبق دانسته اند. مقارن با فتوحات اسلامی چند سلسله محلی به نام های پادوسبانان. آل باوند. آل افراسیاب در این ایالت حکومت می کردند. این سلسله های محلی توانستند تا قرون بعدی اسلامی نیز به حکومت خود ادامه دهند.

سرزمینهای واقع بین ولایت گرگان و گیلان در کنار دریای خزر را عموماً جغرافیانویسان اسلامی به نام طبرستان و رویان می‌نامیدند. ظاهراً از قرن هفتم هجری نام این ایالت به مازندران تغییر یافته است. ۱ تغییر نام این ایالت گویا با تغییر حدود آن نیز همراه بوده است. بطوریکه برخی قسمت‌های جنوبی این ایالت که در مرز قومس قرار داشتند از آن مجزا شده و گرگان استرآباد در شرق این ایالت به آن افزوده گشته است. حمدا... مستوفی در نزهه‌القلوب نخستین کسی است که این مرزبندی جدید آورده است. وی ناحیه جنوبی طبرستان قدیم که شامل فیروزکوه، دماوند و فریم بود را به نام طبرستان یاد می‌کند و آنرا همراه با قومس یک ایالت ذکر می‌کند و مازندران را شامل هفت ولایت از استرآباد و تا گیلان می‌داند. ۲

تا قبل از حمله مغولان نواحی طبرستان بسیار آباد بود. به گفته مورخان روستاهای این مناطق به یکدیگر متصل بودند و حتی یک زمین خراب نیز در آن یافت نمی‌شد و در مجموع ۲۷ شهرآباد در آن وجود داشت. ۳

مغولان بین سالهای ۶۱۷ تا ۶۲۵ هـ دوبار به مازندران لشکرکشی کردند و هربار شهرها و آبادی‌های بسیاری را ویران نمودند و خلق بسیاری را کشتند. در این تهاجمات شهرهای ساری، کجور، آمل، استرآباد، تمشیه کاملاً ویران گردیدند و گویا برای مدتی این مناطق همچنان ویران

باقی ماندند. معمولاً دسته‌جات و گروههای غارتگر مغول همواره به نواحی این ایالت حمله‌ور می‌شدند. ۴

با آمدن هلاکوخان به ایران محمد شمس‌الدین کینخواری به پیشواز هلاکو شتافت برحکومت برخی از نواحی مازندران ابقا گردید. ۵ بنظر می‌رسد در این زمان مازندران از لحاظ سیاسی به دو بخش تقسیم گردیده است. بخش‌های شرقی این ایالت شامل مناطق جرجان تا حدود ساری مستقیماً تحت حکومت امرای مغول قرار گرفت و نواحی مرکزی و غربی از ساری تا مرز گیلان تحت حکومت امرای کینخواریه که تابع مغولان بودند، اداره می‌شد.

معمولاً امرای مغول و حاکمان نظامی در خراسان به نواحی شرقی ایالت مازندران قیشلاق می‌کردند و همواره گروهها و دسته‌جات مغولان در این نواحی حضور داشتند. ۶ به همین دلیل شهرهای واقع در بخش شرقی مازندران بعد از ویرانی آنها بدست مغولان، دیگر آبادان نشدند و فقط گویا شهر استرآباد که حاکم‌نشین این ناحیه بود و معمولاً امرای بزرگ مغول و عمال اداری و دیوانی دستگاه حکومت در آن مستقر بودند، توانست به حیات خود ادامه دهد.

اما شهرهای ناحیه غربی خراسان که معمولاً توسط سلاطین محلی کینخواریه و وابستگان آنها اداره می‌شد، نسبت به شهرهای نواحی شرقی از وضعیت بهتری برخوردار بودند. بطوریکه بیشتر شهرهای آبادان مازندران در دورهٔ ایلخانان در نواحی مرکزی و غربی این ایالت قرار داشتند. با این حال هیچگاه حیات شهری در این ایالت به اندازهٔ قرن ششم هجری توسعه نیافت. بسیاری از شهرهای این ناحیه همچنان ویران باقی ماندند.

- استرآباد

شهر استرآباد بر جای گرگان امروزی و میان دو شهر جرجان و ساری قرار داشت. این شهر از قدیمترین شهرهای مازندران است. برخی پنداشته‌اند، استرآباد همان شهر «زدرکرته» زمان اسکندر است. ۸ روایات مذکور در تواریخ، ساخت این شهر را به افراد متعددی نظیر استر، گرگین‌بن میلاد و خسرو انوشیروان نسبت داده‌اند. ۹

در دورهٔ اسلامی استرآباد شهر مهمی بود. مقدسی می‌گوید: «استرآباد شهری است که بیشتر مردمان آن ابریشم باف و در این کار ماهرند. دژ آن ویران و خندقش پرشده و جامع آن در بازار است.» ۱۰ یاقوت حموی در اوایل قرن هفتم هجری استرآباد را شهری بزرگ و مشهور ذکر می‌کند. ۱۱ **استرآباد در اولین حمله مغولان آسیب فراوانی دید و ویران گردید. ۱۲ لیکن در دورهٔ استیلای مغولان مورد توجه آنها قرار گرفت. بطوریکه حاکمان مغول مازندران در این شهر ساکن بودند.** گرچه حمدا... مستوفی براساس اطلاعات قدیمی جرجان را در دورهٔ ایلخانی همچنان دارالملک مازندران ذکر می‌کند. لیکن همانطور که خود وی می‌گوید: جرجان بعد از ویران شدنش بدست مغولان در سال ۶۱۷ هـ تا پایان عهد ایلخانان همچنان ویران باقی ماند. ۱۳ گویا بعد از ویرانی جرجان، مردم آنجا به استرآباد نقل مکان کرده‌اند و از این زمان است که استرآباد رو به توسعه و بزرگی نهاده است. ۱۴ از وضعیت شهر استرآباد در طول دورهٔ ایلخانان از خلال آثار تاریخی اطلاعات چندانی بدست نمی‌آید. متون جغرافیایی هم که در این عهد نگارش یافته‌اند عموماً توصیفات اسلاف خود را درباره این شهر تکرار کرده‌اند. مطالب آنها عمدتاً شرح موقع جغرافیایی، آب و هوا، نوع محصولات و داستانهایی دربارهٔ بانی شهر می‌باشد. ابوالفدا در سال ۷۲۱ هـ استرآباد را شهری میان جرجان و ساری ذکر می‌کند و از قول مهلبی می‌گوید: استرآباد بر در طبرستان و از آن تا آمل که مرکز طبرستان است، ۳۹ فرسنگ است. ۱۵

حمدا... مستوفی در پایان دورهٔ ایلخانان استرآباد را یکی از تومانهای هفت‌گانه ایالت مازندران ذکر می‌کند و می‌گوید: «شهری وسط است و نزدیک به دریای خزر و آب و هوای معتدل دارد، حاصلش غله، میوه، انگور و ابریشم باشد.» ۱۶

اطلاعات فوق نشان می‌دهد که استرآباد از لحاظ اقتصادی موقعیت ممتازی داشته است. گذشته از تولید انواع محصولات کشاورزی که در اراضی حاصلخیز و پرآب آن عمل می‌آمد، این شهر مرکز تولید ابریشم بود. به شهادت مارکوپولو ابریشم شمال ایران در دنیای آنروز معروفیت تمامی داشت و تجار اروپایی از طریق کشتی‌هایی که در دریای خزر رفت و آمد می‌کردند به تجارت ابریشم در

این نواحی مشغول بودند. ۱۷ موقعیت بندری استرآباد و تولید فراوان ابریشم در این شهر از عوامل اصلی توسعه استرآباد در دوره ایلخانان است.

گذشته از این استرآباد در دوره ایلخانان موقعیت سیاسی برتری بدست آورد. این شهر حاکم‌نشین ناحیه مازندران بود و حتی در پایان دورهٔ ایلخانی یک چندی مرکزیت سیاسی عمده‌تری یافته، موقعیت پایتختی بدست آورده است. طغاتیمور آخرین نمایندهٔ سلسله مغولان ایران در استرآباد سلطنت می‌کرد. ۱۸

از شکل شهر استرآباد و فعالیت‌های عمرانی انجام شده در این شهر در دورهٔ ایلخانان اطلاعی نداریم. بنظر می‌رسد که باید بعد از ویرانی اولیه آن بدست مغولان آباد شده باشد. اما دربارهٔ کیفیت و چگونگی بازسازی شهر در منابع تاریخی این دوره اطلاعی مذکور نیست. احتمالاً مغولان در آبادی این شهر کوشش زیادی ننموده‌اند. احتمالاً شهر تا پایان دورهٔ مغولان همچنان بی‌حصار و خندق مانده است. چراکه اطلاع داریم که بعد از سقوط سلسله ایلخانی امیر ولی و بعد از او پیرک پادشاه خندق، برج و بارویی برگرد این شهر احداث کرده‌اند. ۱۹

بهرحال علی‌رغم ضعف مفرط اطلاعات درباره وضعیت شهر استرآباد در دورهٔ ایلخانی، براساس شواهد و قراین تاریخی می‌توان اعتقاد پیدا کرد که استرآباد از معدود شهرهای مازندران بود که در دورهٔ ایلخانی رشد یافت و به شهری بزرگ و پایتختی ایالتی تبدیل شد. موقعیتی که تا مدتها بعد از ایلخانان، آنرا حفظ نمود.

- آمل

شهر آمل بنایی کهن دارد. آثار و شواهد تاریخی که از این شهر و اطراف آن بدست آمده است، وجود حیات شهری را در روزگاران باستان ثابت می‌کند. ۲۰ مؤلفان تاریخهای محلی این ناحیه، ساخت شهر را به فیروزشاه نامی نسبت می‌دهند، که این شهر را برای همسرش به نام آمله بنیان گذاشته است. ۲۱

آمل در دورهٔ خلفا اهمیت بسزایی داشت و همیشه بعنوان یکی از مراکز طبرستان محسوب می‌شد. بنا به شهادت مقدسی آمل در قرن چهارم هجری از قزوین بزرگتر و از تمام نواحی طبرستان آبادتر بود. وی می‌گوید: شهر یک بیمارستان و دو مسجد جامع داشت. مسجد نو، نزدیک باروی شهر و مسجد کهنه در کنار بازار قرار داشت. ۲۲ بنا به گفته ابن اسفندیار مسجد عتیق در سال ۱۷۷ هـ به عهد هارون ساخته شده بود. ۲۳ شهر آمل مرکز داد و ستد منطقه محسوب می‌گردید. یاقوت حموی برنج آن را زیاد و مرغوب ذکر می‌کند و می‌گوید: «رود بزرگی که از وسط شهر می‌گذرد و کشتزارهای اطراف شهر را مشروب می‌سازد.»

بندرگاه آمل در مصب رودخانه آمل به دریای‌خزر قرار داشت و آنجا شهرچه‌ای موسوم به «عین‌الهم» بود که یاقوت آنرا بصورت «اهلم» ضبط کرده است ومی‌گوید: «محل بزرگی نیست.»۲۴

آمل از جمله شهرهای طبرستان بود که در حمله مغولان در سال ۶۱۷ هـ به شدت آسیب دید و ویران گردید. ۲۵ بعد از این تا سال ۶۳۶ هـ آمل همچنان بی‌رونق و ویران باقی ماند. در این سال بنا به نوشته تاریخ طبرستان، ملک‌حسام الدوله کینخوار ممالک مازندران را تصرف کرد. وی پایتخت خود را از ساری به آمل که از «آسیب تردد مغول محفوظ‌تر می‌نمود.» ۲۶انتقال داد و از آن به بعد آمل رو به آبادی گذاشت. ملوک آل باوند با پذیرفتن تابعیت مغولان تا پایان دولت ایلخانی بر آمل فرمان راندند و در آبادی این شهر کوشیدند. گرچه نافرمانی بعضی از امرای این سلسله چندین بار پای مغولان را به آمل کشاند. لیکن بنظر نمی‌آید که تا پایان دورهٔ استیلای ایلخانان بر ایران آمل از لشکریان مغول صدمهٔ جدی دیده باشد. در عهد سومین شهریار این شاخه از آل باوند ملک تاج الدوله (۶۹۸-۶۷۵) در مازندران ثبات و امنیتی تمام ایجاد شد. ظهیرالدین ضمن ستایش این شهریار می‌نویسد: «در زمان او باز شهر آمل آبادان شد. چنانچه هفتاد مدرس درس می‌گفتند و سایر عمارات و آبادانی و عدل و داد را بر این قیاس توان نمود.» ۲۷

بنظر می‌رسد که در این ایام آمل از لحاظ اداری مرکز طبرستان محسوب می‌شد، ظهیرالدین از استقرار دیوان امارت در این شهر خبر داده است. ۲۸

گویا بعد از مرگ این شهریار جانشینان او چندان با کفایت نبودند و احتمالاً با ضعف دولت باوندی آمل مستقیماً زیر نظر مغولان رفته است. ظهیرالدین می‌گوید: «رکن‌الدوله شاه کیخسرو (۷۲۸-۷۱۴) به سبب تردد لشکر ترک و استیلای ایشان [وی] کوچ و بنه خود را به رستمدار فرستاده و قریه پلمیت را در رستمدار بخرید و اولاد باوند هنوز در آنجا ساکنند.» ۲۹ ولی با این تحول بنظر می‌آید که ضربه جدی به شهر آمل وارد شده باشد بطوریکه حمدا... مستوفی در پایان عهد ایلخانان آمل و رستمدار را به عنوان یک تومان از هفت تومان مازندران حساب کرده است و دربارهٔ این شهر می‌گوید: آمل... تهمورث ساخت، شهری بزرگ است و هوایش به گرمی مایل و مجموع میوه‌های سردسیری و گرمسیری از لوز و جوز و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب و غیره فراوان باشد و مشموعات به غایت خوب و فراوان چنانچه اگر شهر بندشود، هیچ چیز از بیرون احتیاج ندارد. ۳۰

- ساری

ساری یکی از دو کرسی ایالت طبرستان و از شهرهای مهم و قدیمی بود. محققان نظرات متفاوتی دربارهٔ وضعیت این شهر در روزگار باستان ارائه داده‌اند. ۳۱ آنچه که مسلم است شهر ساری در دوران حکومت و فرحان (حدود سال ۹۰ هـ) اولین اسپهبد از سلسله اسپهبدان طبرستان بنیان نهاده شد و از آن تاریخ عنوان تختگاه این سلسله را داشت. ابن‌اسفندیار می‌گوید: «ساری را اصفهبد فرحان بزرگ به ساخت و عمارت خندق آن را ابوالقاسم جعفربن الحسن‌بن علی الناصر ساخت. ۳۲

ساری در قرن اولیه اسلامی تا قرن چهارم هجری حوادث زیادی را تجربه کرد،ابن اسفندیار از خرابی این شهر در اوایل قرن چهارم هجری بر اثر سیل خبر داده است. ۳۳ ولیکن بنظر می‌رسد که به سرعت آبادی خود را باز یافته باشد. بطوریکه اطلاع داریم که در نیمه دوم قرن چهارم هجری ساری شهری آباد بوده است. مقدسی در قرن چهارم هجری درباره این شهر می‌نویسد:

«ساریه محلی است آباد و دارای چندین بازار و یک بارو که گرد آن خندقی حفر شده است. در آن شهر پارچه فاخر بافته می‌شود و مسجدی دارد که درخت نارنجی در آن رونیده و درخت بزرگ انجیری نیز روی پل شهر است. پنهای آن که با بستن قایقها به یکدیگر تعبیه گردیده بسیار است. ۳۴

در فاصله بین قرون ۴ تا ۷ هجری ساری در اوج آبادی و پایتخت سلاطین این دیار بود. در سال ۵۰۰ هـ حسام‌الدین شهریار، دژهای ساری را تعمیر کرد و قصری عالی در دولت‌آباد که در حوالی شهر است بنا نمود.

از اوایل قرن هفتم هجری ساری بر اثر حوادث سیاسی و تهاجمات مکرر و متعدد رو به ویرانی نهاد. در ۵۹۸ هـ سلطان‌تکش شهر ساری را به آتش کشید و جملهٔ قصرها و مقام جای شاه سوخته شد ۳۵ و در حمله مغول به سال ۶۱۷ هـ یکسره ویران گردید. ۳۶

از وضعیت شهر ساری در طول حکومت مغولان در مازندران اطلاعات بسیار اندکی موجود است. بنظر می‌رسد این شهر بعد از ویرانی به دست مغولان تا مدت‌ها آباد نگردیده است.

در سال ۶۳۶ هـ حسام‌الدین اردشیر کینخوار مجدداً سلسله آل باوند را احیا کرد و پایتخت این سلسله را از ساری به آمل انتقال داد. ظهیرالدین علت تغییر پایتخت را بدان جهت می‌داند که «آمل از آسیب تردد مغول محفوظ‌تر» از ساری بوده است. ۳۷

از گفته‌های سیدظهیرالدین بر می‌آید که ساری تا سال ۷۷۰ هـ که توسط سادات مرعشی بازسازی شد. همچنان ویران باقی مانده بود. وی می‌نویسد: «اکثر شهر قدیم خراب بود. چنانچه در پای منار کهنه که الحال بعضی از آن باقی است در آن حین -که مردم مسن بودند- می‌گفتند که ما اینجا بیشه و جنگل دیده‌ایم که شکار می‌کردند و گوزن و خوک می‌کشتند.چون سید را حق تعالی نصرت و فرصت کرامت فرمود. به تعمیر آن مقام مشغول گشت و بنیاد خندق فرمود و درون آن خندق عظیم، قلعهٔ کوشک و خانه و عمارات عالیه و حمام و سایرعمارات ضروریه فرمود ساختند، و چاههای آب حفر کردند و بیرون قلعه بنیاد شهر و بازار و حمام و مسجد طرح

ندختند. و در سنه هفتصد و شصت و نه ابتدای این عمارت بود و در سنه هفتصد و هفتاد به اتمام رسید.» ۳۸

با این وصف ساری در دورهٔ ایلخانان چنان دچار زوال گشته است که حتی بنظر می‌رسد که جنبه شهریت خود را نیز ازدست داده باشد. گرچه حمدا... مستوفی در نزهه‌القلوب ساری را شهر متوسطی ذکر می‌کند و می گوید: دورش تقریباً چهارهزار گام است و ولایتی بسیار از توابع اوست و میوه و پنبه و غله فراوان دارد. ۳۹ اما بنظر می‌رسد که اطلاعات مستوفی در مقایسه با ظهیرالدین از درجه وثوق کمتری برخوردار باشد.

- روغد-کبودجامه

کبود جامه ولایت بسیار حاصلخیزی که در حاشیه دریای خزر در مجاور جزیره آشوراده قرار داشت. در این ولایت ابریشم بسیار بدست می‌آمد و زمینهای آن غله‌خیز بود و تاکستانهای بزرگ داشت.گویا در دوره ایلخانان این ولایت بسیار آباد بود. ۴۰

بطوریکه حتی ولایت جرجان که در این دوره ویران شده بود. داخل کبود جامه و تابع آن محسوب می‌شد. توضیحات حمدا... مستوفی در نزهه‌القلوب دربارهٔ ولایت کبود جامه بسیار مختصر و مبهم است. مستوفی از طرفی ولایت جرجان را که دراین زمان شهر آن ویران شده بود، داخل کبود جامه و تابع آن می‌داند و از طرف دیگر می‌دانیم که شهر روغد نیز جزو ولایت کبودجامه بوده است. ۴۱ با این حال مستوفی جرجان و روغد را دو تومان جداگانه ذکر کرده است.۴۲ متأسفانه در منابع تاریخی ایندوره هیچ اطلاعی در این مورد این شهر و ولایت آن مذکور نیست. شاید در این دوران ولایت کبود جامه به دو بخش تقسیم شده است و بخشی از آن جزو تومان جرجان و بخش دیگر تابع تومان روغد بوده است. بهرحال کمبود اطلاعات به حدی است که اجازه هیچ اظهار نظری را نمی‌دهد. مستوفی در این ناحیه فقط از یک شهر آباد به نام «روغد» نام برده است. لسترنج از قول نزهه‌القلوب، حمدا... مستوفی می‌نویسد: «روغد. شهری متوسط است. دور آن چهارهزار گام بوده

و در میان زمینهای حاصلخیز قرار دارد و غله و پنبه میوه‌جات مختلف در آنجا بسیار است.» اما در کتاب نزهه‌القلوب که به اهتمام خود لسترنج چاپ شده است، این مطالب مذکور نیست. ۴۳ فقط ذکر شده است که «روغد شهر وسط است.» ۴۴

از شهر روغد در هیچ یک از دیگر منابع جغرافیایی ذکری به میان نیامده است. فقط شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه به این شهر با نام روعد اشاره کرده است. از توضیحات وی برمی‌آید که این شهر در هنگام لشکرکشی تیمور به مازندران بر سر راه او بوده است. ۴۵

با توجه به این مطالب ظاهراً روغد نیز از جمله شهرهایی است که در دوره ایلخانی جنبه شهریت یافته است. دلایل توسعه این شهر در دورهٔ ایلخانان مشخص نیست. احتمالاً این شهر در موضعی قرار گرفته بود که کمتر از تهاجماتی که مغولان به این ناحیه می‌نمودند، آسیب دیده است. گویا شهر روغد جانشین دیگر شهرهایی گشته است که در این دوره ویران شده‌اند. البته بنظر می‌رسد که حیات شهری در روغد پایدار و ماندگار نبوده، چراکه بعد از دورهٔ تیموری دیگر ذکری از این شهر در منابع تاریخی و جغرافیایی نیست.